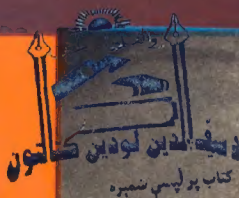


# ژوندون

مجله هفتگی. شنبه ۱۷ حمل ۱۳۵۳



شماره - ۳ -

قاجايران که ميخواستند ...

کنفرانس انجمن تعلیمات

انجیری آسیای جنوبی و

مرکزی در شهر کابل ...

سترگی ستا سو د بدن

خارول دی

قدیری هنر مند گلوه و

شوخی طبع





# رئیس دولت و صدر اعظم مراتب تأثرات خود، حکومت و مردم افغانستان را به مناسبت در گذشت رئیس جمهور فرانسه اظهار کرده اند

همچنان بعد از اعضای کابینه مامورین عالیرتبه و سفرای کبیر کشور های متحابه در کابل قبل از ظهر و بعد از ظهر ۱۵ حمل در آن سفارت رفتند و مراتب تسلیت شان را در کتاب مخصوص درج و امضاء کردند.

قرار يك خير ديگر دوكتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی دیروز به سفارت کبرای فرانسه رفته مراتب تعزیت خود را نسبت به وفات شباغلی ژورژ پومپیدو در کتاب مخصوصی که به این مناسبت در آن سفارت باز شده است درج و امضاء نمودند.

شخص خود حکومت و مردم افغانستان را به شباغلی پور، حکومت و مردم فرانسه ابراز کرده اند.

همچنان از طرف شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تسلیت عنوانی خانم ژورژ پومپیدو فقید به پاریس مخابره شده است.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تعزیت به مناسبت وفات شباغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه عنوانی شباغلی الن پور رئیس جمهور وقت آن کشور به پاریس مخابره گردیده و در آن مراتب تأثرات عمیق و تعزیت

## تلگرام های تبریکیه به بودا پست و داکار مخابره گردیده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه اطلاع داد که از طرف شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم به مناسبت روز ملی هنگری تلگرام تبریکیه عنوانی شباغلی پل لوزون چی رئیس جمهور آن کشور به بودا پست مخابره شده است.

همچنان مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی سنگال عنوانی شباغلی لویولسنگور رئیس جمهور آن کشور به داکار مخابره گردیده است.

## رئیس دولت و صدراعظم سفیر کبیر اندونیزیا را پذیرفتند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ساعت یازده قبل از ظهر ۱۲ حمل شباغلی سیوتوسوریو دیورو سفیر کبیر اندونیزیا را که دوره ماموریتش در افغانستان به پایان رسیده است جهت ملاقات تودیمی در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

درین موقع شباغلی محمد اکبر رئیس عمری دفتر ریاست جمهوری نیز حاضر بود.

## دولت در رئیس او صدر اعظم دیمبارکی تلگرام بغاوست ته مخابره شو

دباندنو چارو دوزارت اطلاعاتو مدیریت خبر ورکې چه دولت رئیس او

صدراعظم شباغلی محمد داود له خوا درومانيا دولت دجمهور رئیس په حیث د شباغلی نیکولای چایسکو دبیا ټاکل کیدو په مناسبت دغه جمهور رئیس په نامه دیمبارکی تلگرام بغاوست ته مخابره شویدی.



دوكتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، مو تمیکه مراتب همدردی خود در کتاب مخصوص در سفارت فرانسه درج می نماید.

## شکار آهو توسط موتر و موتر سایکل منع قرار داده شد

بأساس هدایت مقام منبع صدارت عظمی شکار آهو توسط موتر و موتر سایکل بصورت قطع منع قرار داده شده و متخلفین قانوناً مجازات میگردد.

## ملاقات تعارفی با پوهاند دکتور نوین

شباغلی پور تو يك آمر اداره پروگرام انكشافی ملل متحد در افغانستان ساعت ده قبل از ظهر روز ۱۲ حمل با پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی نمود.

از چند سال به اینطرف بصورت نهایت بی رحمانه شکار آهو ذریعہ موتر و موتر سایکل رواج یافته و نسل آهو در کشور روبه اقراض گناشته است.

مقام صدارت عظمی برای جلوگیری از این نوع شکار و آزار عاطفه و انصاف از این وزارت داخله به تمام ولایات کشور هدایت داده است که بعد از این شکار آهو ذریعہ موتر و موتر سایکل بصورت قطع منع قرار داده شود.

شکار چنان متخلف قانوناً مجازات میگردد.



امسال ۱۸۰ هزار  
جریب زمین در چهار  
ولایت تحت زرع پخته  
میشد

تجلیل نمودند و برواق پاک حضرت پیامبر اسلام  
وهادی بشریت درود و دعا نثار کردند.

روزجمعه ۱۶ حمل مطابق به دوازدهم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم  
بیع الاول سال ۱۳۹۴ هجری قمری ومصادف بود.  
باروز میلادسمود حضرت سرور کائنات مردم متدین مابین روزخجسته زای محافل

بنامی محمد نعیم نماینده خاص  
رئیس دولت و صدراعظم

شیخ علی محمد نعیم نهاینده خاص

به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی می نماید

محمّد القذافي رئيس دولة ليبيا ملاقات نمود  
و در مذاكراتی كه در فضاي بسيار دوستانه  
صورت گرفت راجع به علايق ذات البيني  
دو کشور مسائل منطقه و موضوعات بين المللی  
تبادل افكار بعمل آوردند \*

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه  
خبردار که در اثر دعوت حکومت عربستان  
سمودی ایشاغلی محمدنیم نماینده مخصوص  
ایشاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم  
به عربستان سمودی نیز مسافرت رسمی و  
دوستانه به عمل خواهد آورد .

همچنان بنیاد علی محمد نعیم روز ۱۴ حمل بنیاد علی  
عبد السلام جلود صدر اعظم لیبیا ملاقات  
نعمان آورد .

بنیاعلی محمدنعمیم چندی قبل برای بازدید  
رسمی ودوستانه از عراق، لیبیا، الجزایر  
ومصر اعازم کشورهای مذکور گردیده  
است.

طی این ملاقات که در محیط دوستانه و تفاهم صورت گرفت، جانبین موضوعات طرف علاقه و کشور را مورد مذاکره قرار دادند.

دربین سفر بنیاعلی وحید عبدالله معین  
سیاسی وزارت امور خارجه باوی همراه  
میباشد .

طوری که دباختن آژانس اطلاع گرفته است  
 بناغلی محمد نعیم نماینده خاص بناغلی  
 محمد داود رئیس دولت و صدراعظم که  
 برای یک مسافرت رسمی و دوستانه وارد  
 لیبیا گردیده بود بروز ۱۲ حمل بناغلی

مذاکرات نماینده خاص

رئیس دولت و صدراعظم بازمای عراق  
روی روابط نزدیک و گشود در فضایی

دوستانه صورت گرفته است

منطقه وسایر موضوعات بین المللی تبادل افکار  
بمیل آمد .  
قرار معلوم از بنیاد علی محمد نعیم و همرازان

نماینده آژانس باختر اطلاع داده است ، که بنا علی محمد نیم نماینده خاص پناغلی بهمدار رئیس دولت مصداقظم که خبر غریب است برای اولت سیاست رسمی و دوستانه به بعضی کشور های عربی قبلاشمر شده بودشما شش حمل به بغداد موصلت نموده و در میدان هوایی اُزرف پناغلی سید نصفی اذربایقی وزیر اوزراخراجه عراق ، استاد خلیل الله خلیلی سفر کیر افغانستان درعراق و عده ای از ماورین اعرابیه حکومت عراق را که میخواست استقلال بشوند .

شماره در عراق پذیرایی صمیمانه و با حرارت  
صورت گرفته است .  
مطابق بیک خبر دیگر شباغلی وحید عبدالله

شیاعلی محمد نعیم طی اقامت در بغداد  
شیاعلی حسن المکرتیس محمود عسراق  
شیاعلی سیدمرتضی عبدالماتی وزیر امور خارجه  
وبعضی دیگر از شخصیت های برجسته عراق  
ملاقات و مذاکراتی بعمل آوردند.

مبین سیاسی وزارت امور خارجه متنام توقف  
گرفتهای که هیات افغانی در راه عزیمت به  
لیبیا در پاریس بعمل آورد باشاغلی ژاندر  
لیکومسکی سرگتر دولت دروزات امور خارجه  
فرانسه ملاقات نموده راجع به همکاری های  
فرانسه و افغانستان در ساحت های مختلف و  
مسائل عمده بین المللی و موضوعات منطقه  
مذاکره و متبادل افکار بعمل آورد .

قراؤ آخرین خبر نیغالی محمد نعیم نماندہ  
 خاص نیغالی محمد آؤ رئیس دولت  
 صدر اعظم و ہمارا شان شام یازدم حمل  
 بہ ترابلس مرکز لیبیا مواصلت نموده واؤ  
 طرف وزیر امور خارجه لیبیا و گتور  
 عبدالواحد گردیم سفیر کیمبرغیسر  
 افغانستان کو رد لیبیا ویک علم از شخصیت  
 های برجسته لیبیا گزم، بذریعہ شہدند.

مذاكرات شهابی محمدنعم وزعمای کشور  
روست و برادر معارق دوفضای بسیار گوس  
دوستانه ای که نماینده علایق نوری و روابط  
برادرانه دو کشور است صورت گرفته و طی  
آن بر مسائل مورد علاقه دو کشور موضوعات

ژورژ پو مینو رئیس جمهور فرانسه  
دیشب به عمر شصت و دو سالگی در پاریس  
درگذشت.

وی که از سال ۱۹۶۹ باینظر ف بحیث  
رئیس جمهور فرانسه انجام وظیفه میکرد از  
مدتها باینظر ف دعار موبصر شده بود \*



ڏوروڻو ۽ ميمڊو

اگرچه علت اصلی مرگ ناگهانی  
زپو میپدو تا کنون معلوم نگردیده باز  
بافته میشود که شاید ناشی از سرما ن

الین پو هو رئیس مجلس سنا ی فرانسه  
بلافاصله پس از اعلام مرگ غیر مترقبه ژورژ  
یومیلو طبق قانون اساسی فرانسه ز هام  
امور آن کشور را بعهده گرفت

تقی الدین صلح صد را عظم لبنا ن ازخبر  
درگذشت زور و پو میلو رئیس جمهور فقید  
فرانسه اظهار تأسف نموده است \*

وی طی بیانیه در بیروت اعلام نمود که  
پومپیدو دوست بزرگی برای عربها بود و  
امید است سیاست ژورژ پومپیدو در مقابل  
کشورهای عربی در آینده نیز تعقیب  
گردد.

انورالسادات رئيس جمهور مصر از در  
گلشيت ژورژ پومپيدو رئيس جمهور فرانسه  
از ان تاليف نموده است.

فرستاده وی ژورن پو عیدو را دوست عربها  
خوانده است:

قرار معلوم ریچارد نکسن رئیس جمہور  
امریکا نیز ضمن ابراہن لیمبک نسبت بہ دہ د

گذشت پو مپیلو اودا یک شخصیت سیاست  
مداد بزرگ معاصر جهان خوانده است .  
شودای وزری یا بازار مشترک اروپا ی  
غربی پس از استماع خبر د رکنش ت وزر  
پومپیلو رئیس جمهور فرانسه جلست خود  
پومپیلو کسمورک نظم کرد .

والتر شیل وزیر خارجه جمهوريست  
تحدای آلمان که در عین حال رئیس فعلی شورای  
وزرای بازار مشترک میباشد از پو میلد و  
تمجید و نسبت به درگلدشت وی ابراز تأیید  
کرد.

كەشنىر انگلىستان دىن بازار شىركىتى بولمىدى  
1. ياك شىركىتىت بىلەن تەمىناتىدۇ

بموجب قانون اساسی فرانسه قسراً  
ست اکنون که دورِ پو میپیدو رئیس جمهور  
آنگسور در نخست در طرف پنج هفته د ر  
فرانسه انتخابات ریاست جمهور ری تجدید

به اساس قانون اساسی فرا تبه رئیس  
مجلس سنا ی آنگشور تا زمان انتخاب  
رئیس جمهور جدیدی زمان امور آنگشور را  
در دست خواهد داشت.

گفته میشود که ژاک شما بان دا لما سی  
صدرا عظم سابق و الی رئیسگار و ستنگ  
درجه شخصیت ها می شامل میا شدند که  
موقوفت شدند و بعضی ها از آنها به عنوان

فقد بيش از ديگران مياشيد  
خبر مربوط به دز گشت ناگهاني زور  
بوميديو رئيس جمهور فرانسه شام ۱۲ حمل در  
حالي بيو سسه ملل متحد رسيد كه انضاي  
موسسه موصوف در مد ديه ملل انقاد  
جلسه مخصوص مجمع عمومى موسسه ملل  
متحد جهت غور در باره مواد حساسه م

گفته شده که دکتور کووت والد هاید  
سر منشی موسسه ملل متحد بلافاصله  
پس از دریافت این خبر یک پیام تسلیت

روز ۱۴ حمل بیری مخصوص صی موسسه  
ملل معاهد بحال نیمه بر افراشته دواوردن شد.  
ژورژ پو مینو رئیس جمهور فرانسه که

شام ۱۲ حمل ساعت ۱۲ و سی دقیقه بوقت  
افغانستان دو یاریس خیم از جهان بسته  
حیات سیاسی آنکشور طی دوازده سال گذشته

پو میلو این نقش را از زمان صدر از  
خود از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ و دودوره ریاست  
جمهوری خود از سال ۱۹۶۹ تا هنگام مرگ  
صیبه داشت.





شماره ۳۰ - ۱۷ حمل ۱۳۵۳ برابر ۱۳ ربیع اول مطابق ۱۶ اپریل ۱۹۷۴

## مولود مسعود پیغمبر اسلام

روز جمعه شانزدهم حمل روز مبارکی حلول کرد که جهان اسلام و ملت متدین ما احترام خاصی بدان قایل اند. این روز مصافح است بانولد مبارک حضرت سرور کائنات خاتم انبیا حضرت محمد (ص) انسانی که خلقتش برای بشریت و خصوصاً جهان اسلام ارزش فراوانی ناشدنی دارد.

حضرت محمد (ص) در سرزمینی تولد یافت که بدبختی، فقر، جهالت و نابسامانی های زیاد دامگیر مردم بود. آتش تعصب و جاهلست جامعه را در لپی سوخته خود گرفته بود. از علم و معرفت خبری نبود، بین مردم وزن حقوقی وجود نداشت، در واقع اصلاح حق و جود نداشت. جهان بشریت و عرب به یک بادیه تاریک و سوزان می ماند که اصلاح و نجاتش آفتاب درخشنده و شمع بکار داشت و بس. خداوند (ج) محمد (ص) را چون ستاره تابناک برای بشر ما مقرر کرد. این و جبهه سخت تاج بشریت را هادی و راهنما باشد. حضرت محمد مظهر انوار ایمان و به عقیده ما «انما اهلو منون اخوة» بسوی مقصود مبارکش پیشرفت. این مبارزه فرصت طولانی بکار داشت و حوصله فراخ تاراج بشریت را صیقل کند و بسوی وحدت و یگانگی دعوت نماید. محمد (ص) با قبول این زحمات و دشواری ها و رنج های شباروزی شروع به دعوت و مبارزه کرد چه او از طرف پروردگار بقیه در صفحه ۶۰

## در گذشت پومپیدو

ژورژ پومپیدو رئیس جمهور و کشور فرانسه پس از پنج سال خدمت در پست ریاست جمهور فرانسه بعد از ۶۲ سالگی در گذشت. مرگ پومپیدو که یکی از برجسته ترین سیاستمداران بین المللی به شمار میرفت باعث تأثر عمیق حلقه های سیاسی در جهان شده و اکثر سیاستمداران و زعمای کشورهای مختلف به مناسبت درگذشت پومپیدو اظهار تأثر و تأسف نموده اند. مردم افغانستان نیز از درگذشت رئیس جمهور فرانسه که هنگام صدارتش به افغانستان مسافرت نموده بود و خاطره این مسافرت تا بحال در اذهان مردم زنده است، اظهار تأسف نموده اند.

افغانستان و فرانسه بحیث دو کشور دوست دارای روابط نیکو و حسنه بوده که این روابط دوستانه و مودت آمیز بر مبنای همکاری و احترام متقابل در ساحت مختلف استوار است.

ژورژ پومپیدو بحیث یک سیاستمدار ورزیده جمعا مدت ۲۵ سال در پست های مختلف ایفای وظیفه نموده و از مدت ۱۲ سال به اینطرف بحیث صدراعظم و رئیس جمهور کار می کرده است. وی در سال ۱۹۶۹ به حیث دومین رئیس جمهور، جمهوری پنجم فرانسه انتخاب شد پس از درگذشت ژورژ پومپیدو آلن پوپو هر رئیس سنای فرانسه تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید بحیث رئیس جمهور موقت کار میکند.

بقیه از صفحه ۶۰

تصمیم قاطع  
خلل ناپذیر  
ود و امدار یک  
ملت میتواند  
اورا به هدف  
عالی اش برساند

## در دفتر مدیر

دروازه اتاق بیدرنگ باز میشود و مرد مسن و کوچک اندامی در آستانه در نمایان میگردد و در حالیکه دستگیره را در لای انگشتانش محکم گرفته است همه را از نظرمی گذراند و بعد از آن که به چوکی خالی خیره میشود آهسته بسوی چوکی پیش می رود و بی صدا روی آن می نشیند. هیچکس با توجه ای ندارد چون همه مصروف هستند. ولی او منتظر عکس العمل کارکنان شعبه است. لحظه خاموش میماند و بعد به نقطه چشم میدوزد و میگوید:

من از شبرغان میایم، در کابل کار داشتیم در ضمن نامه از طرف یکی از همکاران شما دارم. و عکسش را همراه با این پاکت برای شما فرستاده است. بعد پاکت خط را روی میز میگذارد. و ادامه می دهد:

او که این نامه را برایتان فرستاده از شما خواسته است تا عکسش را با مضمون در مجله منتشر سازید همچنان او شکایتی از شما دارد که چرا مضمونش را در مجله منتشر نمی سازید.

— شاید برای ما نرسیده است.

— من یقین دارم که رسیده است. اجازه میدهم باین پاکت و نامه نگاهی بکنم.

نامه را میگیرم. و مکتوب را می خوانم.

— این آقا نوشته است که چندین قطعه شعر برای ما فرستاده که منتشر نشده است. میگویم اشعارش را نشر کرده ایم و آنها بی جهت بر ما عصبانی هستند لطفاً صفحه دوستان را در شماره های گذشته مطالعه بفرمایند.

مرد که حالت نگاهش کمی عوض شده و عصبانیتش فرو نشسته است میگوید:

— پس چرا مرا اینجا فرستاد و چیزی های زیر زبانش می گوید:

— خوب پس این عکسش را منتشر میسازید.

نه خیر، چرا باید اینکار را کنم. مرد بلند می خندد.

— برای اینکه همکار تان است و همکار بسیار عجول که (آب را ندیده موزه را از پا میکشد).

— شما چطور...؟ — آخر من کاکایش هستم.



# اسلام و زندگی

نگارش: عبدالقاهر

## ((میلاد النبی ص))

محمد (ص) در جامعه ای که به اطراف و افکنش جزو ظلم و ستم و از هر سو در دو عالم مسلط بود در جامعه ای که بت و اقسام پرستی از هر گوشه و کنارش عواید بود پا بر سر صه و جود گذاشت و معصیت و مأمور گشت تا باین بیعدالتی و کمرای و نا خداشناسی مجادله نماید و دین مبین اسلام را به مردم تفهیم و نفاق خانه جنگی که سراسر شبه جزیره عرب و جهان را تهدید میکرد از بین بردارد هنگامیکه حضرت محمد (ص) دعوت اسلامی را آغاز کرده گفت ای قوم قولوا لله و الا لله تفلقو بگوید کلمه شهادت تارستان را بایده قتل مکنید فحشا مکنید دروغ نگو یدامانت را خیانت ننمایید، بدارایی مردم حسد موزید هم نوع خویش را اهانت نکنید ادای الهی را بجا آورده و از نبی آن بپرهیزید.

در این ایام سراسر جزیره عرب یعنی یهودیان مشرکین عرب منافقانی که در ظاهر مسلمان و در باطن می خواستند اسلام را از میان بردارند بر ضد وی قیام کردند و از هیچگونه ایذا و جفا دریغ نکردند چنانچه پیغمبر (ص) بزرگ اسلام در این باره می فرماید (اودی نبی مثل ماو ذیت) هیچ پیامبری رنجانیده نشده مانند آنکه من رنجانیده شده ام. ابولیب و عقبه ابن ابی معیط که نزدیکترین همسایه وی بودند انواع الوات را جمع کرده به خانه و در و دروازه وی میریختند تا جامه مبارکش ملوث و ناپاک گردد و جامه کهن ابو الهی بود از طرف روز پستو را رهای خار را جمع کرده و از طرف شب بپرسو را آن حضرت میریخت تا خاری در پای مبارکش ریخت و خون آلود گردد اما پیشوای بزرگ اسلام خاد را از راه برداشته و به سیدار ملافت و ملافت می گفت آنچه نوع همسایه گی است که با من می کشد ولی آن حادثه بردار نبوده اعمال پلید خویش را بی شرمه تکرار می کردند روزی رسول اکرم (ص) به طواف خانه کعبه مشغول بود یک تعداد مشرکان قریش جمع شده راجع به این و تشبیهات محمد (ص) بحث میکردند حضرت محمد (ص) بر آنها بگذاشت و ایستاد و گفت ای گروهی قریش بدانید که جان محمد (ص) در قبضه و قدرت اوست اگر سخن مرا نشنود و متابعت من ننماید همچو گوسفند تیغ برگزیده شما خواهم نهاد شما را خواهم کشت می بدارید که از جنگ بداریدگان خلاص شوید غلوی ایشان گرفته چیزی گفته نتوانستند.

رسول اکرم (ص) مدت سی و سه سال بعد از بعثت در مکه مکرر به مشکلات زیادی به نشود دعوت اسلام می پی داخت فضا و ابدای مشرکین بالای مسلمانان به درجه نهایی خود رسیده بود و بالاخره محمد (ص) و یارانش از مکه مکرر به مدینه متوجه هجرت کردند.

حتی مسلمانان مدینه متوجه آن نبی با

خدا را ناپسنداست که بنده اش خود را از دیگران برتر شمرد کو چکترین تفوق و برتری در دنیای دیمو گرائیک اسلام جای نیست همه مردم در خلقت بشری با هم مساوی اند هیچ بشر به بشر و هیچ قبیله و قبیله ای بخاطر خانواده و میراث خود را برتر شمرده نمیتواند بلکه در نزد خداوند (ج) نیز دیگر ترین بشر کسی است که با تقوی و پر هیز گار باشد خداوند در پس مورد می فرماید (یا ایها الناس انا خلقکم من ذکر و انثی و جعلکم شعوبا و قبایل لتعارفوا انکم عند الله اتقکم ان الله علیم خیرا) ای مردمان هر آینه افریدم شما را از یک مرد و زن و ساختیم شما را جماعت و قبیله ها تا یکدیگر را بشناسید هر آینه گرامی ترین شما نزد خداوند پر هیز گارترین شما ست بی شبهه خدا دانا و آگاه است.

همه شما از یک پدر و مادر تخلیق گردیده اید هیچ از شما در طبیعت تفوق و برتری ندارد احساس تفرقه و دورنگی در شرایط اسلامی جای نیست. و یکی از علل تفوق انسان به فضیلت علم و کفایت عمل است هرگاه انسان از فضیلت دانش و کفایت عمل و چنان پاک برخورد داد باشد می تواند امتیاز برتری را کسب نماید چنانچه پیغمبر اسلام می فرماید (شرا فلت الا انسان بالعلم و الادب لا بالمال و النصب) افضصون حدیث نبوی ثابت میگردد که محمد رهنمای امور حیاتی تمام بشر است زیرا که

پیوسته بگذشته

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

## حضرت سلمان فارسی (رض)

سلمان باوی تا زمانیکه داعی اجل را لبیک گفت پس برد چون آثار مرگ از سیمای وی پدیدار گشت و سلمان پی برد که حتما چایابی آمدنی است در نزد دشی به احترام نشست و گفت ای شیخ نیکوکار من مدتی باشما بودم و از صمیم قلب دوست داشتم و اکنون علامات مرگ بر من سیاحت پدیدار است خواه شهمند مرا وصیت کن و شخصیکه لایق مقام و منصب توست مرا دلالت نماید.

اسقف در جواب گفت قسم بخدا! شخصی را که تو آرزو داری در این زمان نمی یابم نیکو کاران رفتند با ما از گمان خود را تفرید دادند مگر مردی را در موصّل خواهی یافت و مطلوب بدست خواهد آمد. چون اسقف دنیا را بدرود گفت سلمان بودن خود را در آنجا تعجب و ندیده عزم سفر بسوی موصّل نمود و وقتی که بموصّل رسید بعد از گنج گاو زیاده مطلوب را بدست آورد اما دیری نگذشت که او نیز بدرود حیات گفت ولی قبل از وفات سلمان را به شخصی دیگری دعوت کرد و او را هسپار آنجا شده تمام سر گذشت خود را حکایت کرد و نیز از وصیت های مردم به او نموده بفرمود کرد و از وی نیز طالب بند و نصیحت

در حدیث خودیش تلویحا از کلمه الانسان نامبرده نه المؤمن ارشادات قیمتدار پیشوای بزرگ اسلام انحصار به المؤمن مین نیست بلکه به تمام بشر است احترام به بشر یکی از خصایل خجسته پیشوای بزرگ اسلام است اناس و با الانسان در نزد محمد (ص) مقام عالی دارد در جای دیگری می فرماید (اذا الناس من آفة الناس) ذلیل ترین مردم کسی که به مردم اهانت کند تو همین به بشر در نزد پیغمبر اسلام و شرایط اسلامی پست و حقیر شمرده میشود.

خلاصه پیشوای بزرگ اسلام مدت دهمسال بعد از هجرت در مدینه متوجه به نشود دعوت اسلامی می پرداخت تا اینکه در سال دهم هجری حجة الوداع را اقامه فرمود و روز عرفه در ساحه عرفات این آیه مبارک فرود آمد (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی) امروز دین شما را برای شما کامل گردانیدم و نعمت های خود را بر شما تمام ساختم و همچنان سوره کریمه اذاجاع نصر الله فرود آمد محمد دانست دین اسلام اکمال و قوی گردیده اکنون وقت آن است عالم فانی راترک و اعزام داد البقا گردد در خانه من در این روز بزرگ با کمال خضوع و خشوع از خداوند بی نیاز نیازیکنم که افغانستان عزیز را به برکت روح پر فتوح حضرت محمد (ص) توفیق خدمت و خدمت عمل در راه پیشرفت کشور و جمهوری نصیب بگرداند. (آمین)

زاده خود را از دود تر به وطن خویش ببرد و از نیات سو و پلان بیرون واقف ساخته گفت اگر او را ببینند و بداند که کوی همان کیست که در تورات دیده اند البتة از ضرر رساندن دریغ نخواهند کرد زیرا در او شان بزرگ است.

بعد از آنکه کارن سلمان را از واقعه آگاه ساخت و بعضی از اوصاف و علامات آنحضرت (ص) را با او گفت و نصیحت کرد باید بدون آن بکدام دین دیگر میلان نکنند زیرا او پیغمبر آخر الزمان بوده همه پیامبران گذشته بشارت داده اند.

سلمان تنها مانند مجبور به قبیل (کلب) پیوست و از ایشان در خواست که او را در سر زمین حجاز رهنمایی کند ایشان وی را تا وادی قری رسانیده تمام دارا بش رانصرف کردند و بیکطرف یهودی بعثت غلام فروختند. سلمان با کمال صداقت با وی

روز های خود را سپری میکرد تا اینکه روزی شخصی از بنی قریظه که با یهودی موصوف دوستی و معرفت داشت بنگاه وی آمد و مسند مسلمان را خرید و خود به مدینه آورد، مایکودج مومنه تسلما مدینه یاران

چون دیدگان سلمان به مدینه متوجه شد چون پیغمبر آخر الزمان هجرت میکند از فساد اطمینان قلبی برایش حاصل شد و خدا را زیاد حمد میگفت و منتظر ورود گسیا که شریف بود داشت.

ناتمام



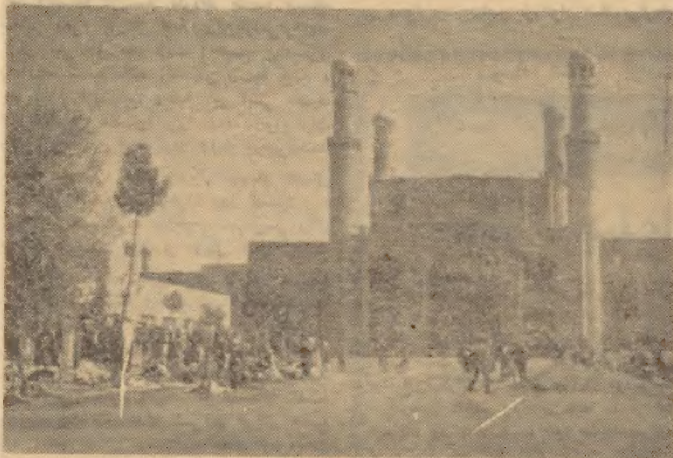
بستر است برای چند هفته هم که باشد.  
ازینجا فراد کنیم .  
من اورادرك ميگرم ، اما اعتراضاتسي  
هنوز عليه نقشه اودر دماغ من دور ميژد:  
دختر بيست ساله مان ازدواج کرده بود،  
ولی دويوسرمان چطور ميشوند ؟ يکی ازین  
پسران درپوهنتون لندن درس ميخواند و  
ديگری شاگرد ميخانهيك بود. من دموودآنان  
ازشورهم پرسيدم :  
-درباره بچه چاهه ميگوئي ؟ وقتی ما  
برويم ، آندوچه خواهند کرد ؟  
(دون) درياسخ گفت :  
-بچه ها حالا ديگر شانزده هژده سال دارند .  
اگر برای سه ماه نتواند از خود شمان  
مواظبت کنند، درينصورت در تربيت شان  
نقصي وجود داشته بوده است .  
گفتم :  
- ولی کار های خريده ، شست و شو  
ونگس و عاليه راجطور کنند ؟  
گفت :  
- اين کار هاشمکلی ايجان نه ميکنند .  
ما برای شان ميگويم که چه بايد بکنند .  
همچنان پول کافی برای زندگي شان ميدهيم .  
هائداري هم دريانك ميگذاريم که درصورت  
احتياج ازان استفاده کنند .  
اين سخن به اگرچه كاملا مرا قناعست  
نداد ، ولی از آن لحظه به بعد ، اند يسه  
مسافرت پيش ازپيش برايم دل انگيزتر ميشد .  
بچه ها وقتی ازین نقشه شورهم آگاه  
شدند ، آرا فکر خوبی يافتند . علتش چه  
بود ؟ نميدانم .



# بيا که برويم به افغانستان

ازمجله (شي)

ترجمه : روز



در شماره اول امسال سفر نامه يك زن و شورهم فرانسوي را در  
افغانستان که در مجله (نشتل جيوجرافيك) چاپ شده بود ، ترجمه  
کرديم .

اکنون سفر نامه يك زن و شورهم انگليسي را به کشور خود مان ، که  
در مجله (شي) چاپ شده است ، از نظر خوانندگان اوجه تميز ميگذاريم .

وازيك منبع ديگر عايداتي معروم مشويم .  
سرانجام به اين نتيجه رسيدم که ايسن  
مسافرت ممکن نيست .  
بدينصورت چندين هفته سپري شد ومن  
اميدرا دردل ميپروردم که (دون) نقشه  
کودکانه خودش را ازدياد ببرد . يکروز وی  
از اتحاديه خوش به خانه آمد و گفت :  
- به يادداری که در فهرست چويندگان  
کار نام من آخرين نام بود ؟

گفتم :  
- ها ، به ياددارم .  
گفت :  
- خوب ، حالا نام من در وسط فهرست  
است :  
خيلي خوشحال شدم و گفتم :  
- عاليست ! اين خودشان ميدهد که  
چانس يافتن کار براي موجود است .  
شورهم گفت :  
- کاملاً اينطور نيست . برای اينگه  
وقتي نام من در فهرست آخرين نام بود ،

هرگامی که شورهم ، (دون) ، اضافه  
بيست شد و از کار اخراج گرديد ، کسی به  
حال او دل نسوزانيد . وی چهل و پنج سال  
داشت و پس از نسی سال کار در صنعت  
چاپ ، شغلش را از دست داد . موسسه يکی که  
(دون) در آن کار ميکرد ، چند صد پوندي  
به عنوان غرامت به او پرداخت . ولی به  
نظر نميرسيد که بتواند بار ديگر شغلی به  
دست آرد .

عکس العمل شورهم در برابر اين رويداد  
غيرعادی بود . برای اينگه گفت :  
- خدا را شکر که برای نخستين بار  
آسوده شدم ... بيا که برويم به افغانستان  
من نميدانستم چه جواب بدهم . در واقع ،  
پول قسطنطيني که بايستی بپردازيم ، ذهنم  
را سخت مشغول ساخته بود . با خودم  
ميگفتم که وقت آن رسیده تاملعناط تر  
باشيم و آخرين سرمايه خودمان را در دست  
به کار اندازيم . باز هم ميگفتم که اگر به اين  
سر ابروم ، کار کوچک خودم را نياز دست ميدهم

سرانجام به کار تبیه مقدمات سفر  
پرداختيم . موتر «بيدفورد» خودمان را که ده  
سال ميشد پيش ما بود ، ترميم کرديم و  
(دون) بعضی از پرده های آنرا تبديل کرد  
و داخل آنرا طوری ترتيب داد تا در بسياری  
از جاها به هوتل احتياجي نداشته باشيم .  
ما مي دانستيم که با اين موتر تنها تاورشرفی  
ترکيه مي توانستيم رفت . زيرا برای عبور  
دادن موتر از مرز به سوی ايران برای اين  
موتر که صديوند مياوزيد ، يك هزار و هشت  
صد شصت پوندي ضمانت ميخواستند .  
ايوان گرفتني ويزه ايران و افغانستان  
مجبور بوديم چندين بار نزد داکتر برويم

من نفر بيستم بودم . حالام نفر بيستم  
هستم ، ولی تعداد نامها به چهل رسیده  
است . يعنی از آنروز تاکنون بيست نفر  
ديگر نيز نامهايشان به فهرست افزوده شده  
است .  
در هين هنگام بود که پذيرفتم ديگر چانس  
کاريافتن برای (دون) وجود ندارد .  
او گفت :  
- به نظر من ، اگر برای چند ماهي ازينجا  
برويم و برگريم ، مقداری پيتر ميشويم .  
اگر نرويم و هينجا بمانيم ، باز هم پيتر  
ميشويم . ولی در صورت دوم ، خاطرهي  
نخواهيم داشت که به آن فکر کنیم .





تاواکسین های معرفه، چچک وکولرا به ماتزوق شود .

سرنجام آماده مسافرت شدیم . روز سوم اگو بر بحیره مانثی را عبور کردیم و به تعطیلات دراز مدت خودمان پرداختیم . شب اول را در خاک فرانسه و در داخل موتی سپری نمودیم .

همه چیز تازه و نو :

در ظرف يك هفته فرانسه ، آلمان ، اتریش و یوگو سلاویا را پشت سر گذاشتیم . بعد به بلغاریا رسیدیم و این سرزمین برای مان تازه و نو بود . در اینجا کشتزار های سوسیزی را دیدیم که تادامنه های افق گسترده شده بود هنگام چاشت ، تعداد زیاد زنان و مردان کارگر را دیدیم که کنار سرک نشسته اند و بو تل های و این را بسوی ماتکان میدهند . این زنان و مردان به نظر میرسیدند که هم کار میکنند و هم تفریح .

شام بود که به « صوفیه » رسیدیم . این شهر يك شهر قدیمی معلوم میشد ، شاید هم قسما به خاطر آنکه همچگونه اعلان نبود در شهر به نظر نمیرسید .

روز بعد ، از مرز ترکیه گذشتیم و در ( ادرین ) توقف کردیم . فردای آنروز به سوی استانبول روان شدیم . درین هنگام دوهزارمیل راه را در ظرف نه روز پیموده بودیم .

راندگی دوازدهم استانبول خطرناک نیست ، ولی سر کها بسیار پر سر و صداست ، هارن موترها يك لحظه هم قطع نمیشد . به زودی « رون » هم در جمله هارن کنندگان درآمد . ماسه روز وادرین شهر دلچسپ سپری کردیم . درین هنگام ، دريك میلی ما سر زمین آسپا و راه به سوی تهران قرار داشت .

در حالی که اسبابهای خود مان را می بستیم ، يك سرویس مرسدس بنز به ما نزدیک شد . این سرویس که پرازماسافر بنظر می آمد ، میرفت تهران ( رون ) از آنده رسید که آیامیتواند ما را هم با خودش ببرد .

راندنه جواب داد :

— مانثیا برای دونفر دیگر جاداریم و گرایه هر کدام تا تهران پنج دلار میشود در حالی که اظالع خود خوشحال بودیم ، سوار سرویس شدیم . بسیاری از مسافران سرویس را جوانان امریکایی تشکیل داده بودند و ما دریافتیم که تا پایتخت ایران يك سفر جاد و بیجا به گیلو متری پیش روداریم .

و این سفر شانزده ساعت را در بر خواهد گرفت . حدس زده میشد که فردا ساعت هشت صبح به تهران خواهیم رسید .

بعدتر یعنی در گرفت که بهترین وسیله برای مسافرت از تهران به مشهد چیست ؟ يك معصل جوان طب که از سنگال بود و « پیر » نام داشت ، گفت که يك ترن سریع السیر ساعت شش شام روز بعد

به سوی مشهد حرکت میکند . به او گفته بودند که این ترن نسبت به سر ویس هم سریعتر است و هم راحتتر . در نتیجه همه کسانی که میخواستند به افغانستان بروند ، تصمیم گرفته که به مجرد رسیدن به تهران بگرواست به ایستگاه ترن بروند .

هوآتاریک شده بود که به تیریز رسیدیم و در نزدیکی يك پل ، راندنه ما گفتگوی

شدیدی را با يك پولیس ترافیک به راه انداخت . فکر میکرد که سرویس اجازه نداشت از طرف شب راه پیمایی کند ، ما ناگزیر بودیم توقف کنیم و شب وادروقتل سپری نماییم . راندنه با بی میلی دستور پولیس ترافیک را پذیرفت ، ولی اندکی که دورشده ، راضی را که گردوا راه دیگری



باز هم به سرک عمومی رسید . به سفر خود ادامه دادیم .

بعدتر ، در شهر کوچکی توقف کردیم و به رستورانی داخل شدیم . غذای رستوران گیاه و برنج بود . وقتی غذا میخوردیم ، تعداد زیاد از مردم شهر در پیاده رو ایستاده بودند و ما را خیره خیره مینگریستند . هنگامی که به تهران رسیدیم ، لحظه از دحام صبحانه بود . ترافیک تهران نسبت به استانبول بیسرو صدا تر بود ، ولی بسیار خطرناک معلوم میشد . ده دقیقه ای که سوار تکسی بودیم ، موبوتنهایمان داشت شده بود . سرنجام پس از يك سلسله تجاری که اعصاب آدم را تکه تکه میکرد ، به ایستگاه ترن رسیدیم .

در ایستگاه همسفران دیگر مان دوانظار بودند . خبرهایی که به دست داشتند . هیچ امیدوار کننده نبود . به نظر میرسید تر نیکه به مشهد میرفت ، کا ملا فروغ شده بود و هیچ جانه داشت ، زیر آن روز يك رخصتی مذهبی بود و مردم از سراسر ایران برای زیارت به مشهد میرفتند . حتی مردم برای تکت فردا صف کشیده بودند ، ما نمیدانستیم که آیا با سرویس برویم یا نه . « پیر » جوان سنگالی ، همه کاره گروما شده بود . وی گفت که میتواند به ایستگاه های مختلف بروند و دریابد که آیا میشود سرویسی برای امروز بدست آید . همه موافقت کردند که تا بازگشت اودر ایستگاه منتظر بمانند .

ما توجه مردم را جلب کرده بودیم . در حالی که انتظار ( پیر ) را میکشیدیم ، جمعیت بزرگی از مردان به دور حلقه زده بودند و دخترانی را که باها بودند ، خیره خیره مینگریستند . حلقه آنان دم به دم تنگتر میشد .

لطفا ورق بزنید





این کودکان اگرچه غالباً پرهینه بودند، شاد و پشاش به نظر می رسیدند . وقتی به مناظره نزدیک شدیم، فهمیدیم که این ساختمانهای بزرگ روزگاری با کاشیهای درخشان آبرنگ پوشیده بود، است . در بعضی از قسمتها هنوز هم این کاشیها دیده میشود، منظره اثرناکی بود . سه کودک ۴، ۵ و ۶ هر کدام در حدود ده سال داشت، از خیمه سیاه بیرون شدند و به سوی ما آمدند . آنان در حالیکه به سوی یک ساختمان گلی، به ناله نیم ملی اشاره میکردند، گفتند :

- آسیاب بادی . . . آسیاب بادی . . . این ساختمان هیچ شکل آسیاب را ندارد . با ایتم به آنسو رتیم - ولی معلوم شد که او همان آسیاب یا دست . این آسیاب بادی از آسیابهای که مقابل دیده بودیم فرق داشت .

این آسیاب يك پایه عمودی و چار پروانه بزرگ داشت با حرکت این پروانه ها پایه عمودی میچرخید و پره های آسیاب را به دور میگرداند در سمت پایین آسیاب دیوارهای ساخته شده بود که پروانه ها را میگرداند . باد با سرعت بیشتر حرکت میکرد .

همراه با او دوکان عکس گرفتیم و آنان پیشه باز کردند که در بازگشت راه تازه ای را در پیش گیریم . از کنار گسترده ها گذشتیم و دهقانان را دیدیم که با قلابه جو بی زمین را قلابه میکشیدند . شب در هاتل تا گمان چراغ خاموش شد .

غدا خود مان را در دوزخ شمع صرف کردیم یکی از کارکنان هاتل گفت :

- غالباً چراغهای خاموش میشوند . نیمه شب بود که در آنرا مارش شنیدیم . پیروزی افغانها را بر سپاه برتانیا جشن گرفته اند . ساعت هشت و نیم فردا سرویس ماه سوی قابل به راه افتاد درین سرویس بابک جوان افغان معرفی شدیم که لباس ادواریایی پوشیده بود و عریضی نام داشت این جوان محصل یو هشتون کابل بود . این جوان که خیلی علاقه داشت به اروپا سفر کند، ازینکه در انتخاب همسر آینده اش دندان نقش ندارد ، شکایت میکرد .

## نگاه های خصمانه

(غزنی) جوان پشاش و خوش معاشرتی بود . وقتی سرویس در دهکده کوچکی بین کندهار و کابل توقف کرد ، (غزنی) از ما خواست که غذا را با او صرف کنیم او گفت که در اینجا حساسات مذهبی بسیار دارند است و ما در موردی که يك افغان همراه مان نباشد ، نمیتوانیم صرف کنیم . برآستی هم وقتی به سوی رستوران کوچکی میرویم نگاه های خصمانه ای مارا بدرقه میکرد . معلوم میشود که (غزنی) را در اینجا همه میشناسد زیرا وقتی با چندین نفر احوالپرسی کرد آنان بسوی ما دیدند و سرهایشان را بالا بردند و دوستانه تکان دادند .

در رستوران چار زانو روی زمین نشستیم بر زمین قالیچه فرش بود ، غذای مسلمان عبادت بود از برنج ، قورمه قوشت و سبزی و ترکاری . ما به دست غذا خوردیم . بعد هم چای آوردند .

سرویس یازده و نیم شب به کابل رسید . (غزنی) هاتل ارزان قیمتی را که به یکی از دوستانش تعلق داشت ، به ما توصیه کرد . پد رتیم . او آدرس هاتل را به ما داد و یکسای ما را با او به ما گفت که خودش میبرد است به پوهنتون بزرگ ، ولی یکی دو روز بعد پیش ما به هاتل خواهد آمد . بوی تشنگی کردیم و یکسای ما را به هاتل (کاوالر) برد .

یکی از دختران که ازین چشم چسبانی بسیار خشمگین شده بود و نگاه های تند و بی سوزی آنان میباز داشت ، به طرف یکی همراهان مان رفت و گفت :

- کلاهت را به من امانت بدهید . کلاه را گرفتم . درحالی که کلاه را در دست داشت اینطرف و آنطرف میرفت و بلند بلند میگفت :

- بکش . . . بکش . . . (بفحش) قهقهه جمعیت بلند شد . . . درین هنگام پولیسی از دور نمایان گشت و جمعیت با بی میلی پراکنده شدند . مانفلس را حتی کشیدیم ، ولی با اینهم مردم از دور مسا را همراه خیره تماشا میکردند .

بعد از دو ساعت (پیر) برگشت و گفت که تمام سرویسها برای دوازده آینده قوروغ شده است ، ولی او توانسته در فاصله نزدیک ایستگاه هاتل ارزان قیمتی پیدا کند . ما همه تصمیم گرفتیم که برای روز آینده تکت تر ن بخریم . بعد ، به سوی هاتل رتیم و معلوم شد که این (فاصله نزدیک) يك پناه روی طولانی و آدرسهای مردم تهران اینجا میکنند . سرانجام به ایستگاه هاتل (امریکیز) نام داشت، رسیدیم . يك شب را درین هاتل سپری کردیم . هاتل ارزان و خوبی بود . روز بعد، سوار تریکی شدیم که به سوی مشهد میرفت . ساعت ده صبح ترین به راه افتاد .

تا يك ساعت دیگر در راه خود مان بسوی مرز افغانی بودیم . در طبیعت از ترن پیاده شدیم و سوار يك سرویس افغانی گشتیم . ده میل راه پیمودیم تا به پوست مرزی رسیدیم . در اینجا دریافته که باید شب را در هاتل کوچکی، نزدیک قراوهام پولیس، به سر آوریم .

دو ساعت را درین هاتل تا پاسپورتها و ویزه های ما را حل لازم را طی کردند . سخت گرسنه شده بودیم . برای صرف غذای رستوران هاتل رتیم . غذا که عبارت بود از کباب، برنج، ترکاری و چای، برای هر کدام مان نه پنی (در حدود هژده افغانی) خرج برداشت . بعد از يك اتاق سه بستری گرفتیم . کرایه هر بستر نه پنی (تقریباً بیست افغانی) بود . این قیمتها خاص سرزمین افغانستان است .

روزی بعد دکتر ورنهای طی ما را ملاظه کرد و به ما اجازه داده شد بسوی هرات برویم . سرویس پراز مردمان قبایل بود که با سروصدا صحبت میکردند . وقتی به شهر نزدیک شدیم ، چارواکها متوجه ما را جلب کرد . به نظر می رسید که این مناظره اوکل ساخته شده باشد . سرویس به سرک وسیعی در داخل شهر رسید . درین سرک گسادیهای قشنگ و رنگارنگ که توسط اسب های تندرو کشیده میشد، ایستاده بود . این گادیها به حیث تکیس در شهر کار میکردند . ما به سوی ایستگاه سرویس رتیم و در آنجا پیاده شدیم . کودکانی دور و برمان ایستاده بودند، میگفتند :

- سامانهایستان را ببریم ؟ . . . سامانهایستان . . .

کودکان شان و خوشحال به نظر می آمدند . جمله های دراز و رنگ داشتند . دو تن ازین کودکان جا به دانهای ما را گرفتند و به هاتل رسانیدند .

در هاتل شست و شو کردیم و در صدد برآمدیم برای دین منار هاپرویم که تقریباً نیم میل از هاتل فاصله داشت . در دوکان جاده یکی به سوی مناظره میرفت، دکان های کوچکی بر پا شده بود . درین دکانها توده های میوه و ترکاری به چشم میخورد . کودکانی که از کنار ما میگذشتند ، به ما میگفتند :

- سلام، چطور هستید ؟ پامان خدا !

روز بعد هاتل «کاوالر» را ترک کردیم و برای (غزنی) یا داشتنی به چارگاه اشتیم درین یاد داشت اظهار امید کردیم که باز هم او را ببینیم . اتاق مادر هاتل «مترو پول» با آب گرم مجهز بود و از اوسه اتاق ما میشد منظره شهر کهنه را خوب مشاهده کرد . بند از نظیر به تماشا میبازد ها پر داختیم دکانهای کوچک پر از مالهای رنگارنگ بود . ما می دانستیم که باید با فروشندگان چانه زنیم . در خلال چانه زدن بهای اصلی را میشدیم غالباً قیمت اصلی نصف قیمت نیست که فروشنده میگوید . من يك بالا پوش پوست قشنگ را به شش پوند خریدم . در حالی که فروشنده آن را دوازده پوند قیمت گذاشته بود .

در خلال این پیاده گردی خیلی چیزها را دیدیم . اشیای چرمی و فلزاتی بود و قیمت های شان خیلی ارزان . چنانکه يك چوره موزه چرمی را میبشد به دو پوند فروخته شد .

شام آنروز ، در رستوران کوچکی غذای عالی خوردیم . این غذا که عبارت بود از استیک، ترکاری، شیرینی و پنبه پیا له قهوه، برای هر کدام ما فقط بیست پنس تمام شد .

بقیه در صفحه ۶۱  
توتون



# عشق ممنوع

از : ناب

واضطراب رامیتوان دید. «دیو نیس» نیز ناراحت است، مشوش است، از کسی، از چیزی وحشت دارد. و «والیرین» هم ناراحت است. این زن ظاهراً خونسرد و آرام، در پشت پرده عشق و رویا از کسی، از چیزی ناراحت است. وی می خواهد با جمله های زیبا و بانندیشه های شاعرانه از این ناراحتی خلاص شود. ولی این تلاش او بیپوده است و این ناراحتی درونش را میکشد.

درواقع، هر کدام از این سه موجود از دیگری میترسد و از خود میترسد. این ترس دو گانه مایه ناراحتیها و اضطرابهاست که بر فضای فلم سایه افکنده است.

## آواز های زمینه :

بر زمینه فلم، بر خلاف بسیاری از فیلمهای دیگر، بیشتر آواز های گو ناگون است تا آهنگ و ساز. بر زمینه تصویر های فلم آواز امواج است آواز قایق موتور دار است آواز طیاره است. آواز کشیده شده تیر موتور بر سرک است آواز نفسهای آدمهاست و در همه این آواز ها نوعی خشونت موج میزند. این آواز ها آرامش را برهم میزند، اعصاب را تکان میدهد. آدم را ناراحت میسازد.

شاید کار گردان خواسته است با این آواز ها ناراحتی آدمها را از حیه کند شاید هم میخواهد تماشاگران را درین ناراحتی شریک بسازد. شاید میگوید که اصلاً این جهان محل ناراحتیست.

انجام هم این رویا ها و این عشق نابودش میسازد. «دیو نیس» مرد پست مبهم و مرموز، اما قدرتمند و ترس انگیز. موجود زنده نیست که علیه سازنده خودش قیام میکند یا شاید هم به قیام واداشته میشود و این سازنده خودش را نابود میسازد و این آدمهای عجیب بسیار ناراحت اند از چیزی از کسی ناراحت اند. این وضع در چهره (هانس) خیلی روشن نمودار است. در چهره خشن این «زاندلمر کتاگ»، چیزی بالاتر از ناراحتی دیده میشود. شاید بتوان گفت ترس، و شاید هم بتوان گفت ترس از خودش.

«دیو نیس» خاموش است. شاید تا آخر فلم بیشتر از این زنده جمله بر زبان نیاورد. او بیشتر عمل میکند همیشه عمل میکرده است. او را رویداد ها باز هم نتیجه عمل اوست و این عمل آخرین نیز خاموشانه و بدون حتی يك كلمه گپ صورت میگیرد.

اما در پشت این خاموشی، این آرامشی و این نگاه های مرموز، باز هم ناراحتی را میتوان دید. تشویش

گروهی از روشنفکران غرب. برخی از خصوصیت های عام شیوه های روشنفکرانه آفرینش هنری درین فلم نمودار است روی پرده بیشتر تصویر ها نمودار میشود تا تصویر های ناطق (روشنفکر میخواهد خودش حدس بزند که که آدمها چه می گویند یا چه میخواهند بگویند)، تسلسل زمانی با برشهای پی پی دم به دم از میان رفته (روشنفکر میخواهد خودش این تسلسل زمانی رویدادها را در ذهن خویش بسازد سازی کند. شاید هم همین برشهای مستقل برایش دلچسپ باشد تا کلیت رویدادها بر مبنای اصل تسلسل زمانی)، تبدیل و انتقال مکانی با برشهای پی پی و سر پیع ذهن عادی را ناراحت میکند (روشنفکر میخواهد ذهنش بر مکان گسترش یابد).

و این خصوصیتها به فلم رنگی داده اند متمایز از فیلمهای دیگر رنگ رو روشنفکرانه.

## آدمهای عجیب :

آدمهای اصلی فلم آدمهای عجیبی هستند. بتفصیل و یا جزئیات معرفی نمی گردند. ازینرو درست شناخته نمیشوند: «هانس» آدمیست عجیب (دیو نیس) آدمیست عجیب و «والری» آدمیست عجیب. تنها «برنارد» خصوصیت های تعجب انگیزی ندارد.

او يك آدم معمولیست، ولی در حلقه آدمهای عجیب قرار میگیرد. در واقع، عادی بودن «برنارد» انگیزه آن میشود تا شگفتی انگیزی آدمهای دیگر چشمگیر تر شود.

«هانس» که موجودیست حیوان صفت، علاقه دارد آدم بکشد. «والیرین» زینست که در رویا های خودش، در یونان کهن، زندگی میکند و در همین جهان خودش عاشق میشود. این رویا ها و این عشق از او موجود غول پیگری میسازد. این موجود غول پیگر همه را، حتی «هانس» را، به هیچ میگیرد. سر

بسیاری از تماشاگران ما از فلم «عشق ممنوع» خوششان نیامد، برای اینکه ازین فلم چیز زیادی نفهمیدند. برای اینکه آنچه روی پرده آمد، برایشان نامانوس بوده برای اینکه رویداد های در نور عی از ابهام غوطه میخورد و... بالاخر از همه اینکه فلم «عشق ممنوع» بیشتر تصویری بود تا گفتاری، بیشتر بازی و حرکت بود تا گفتگو و روایت وقتی فلم به پایان میرسد چراغها روشن میشود، بسیاری از تماشاگران ناراضی و خسته به نظر می آیند. یکی آهسته به دو ستش میگوید.

این چه بود ؟

آن دیگر جواب میدهد.

چندان چیزی نبود.

و یکی دیگر تبصره میکند.

هیچ چیز نداشت.

و کسی دیگری میگوید :

دیوانه هارا جمع کرده بودند.

این جمله ها همه بیانگر ناراضی تماشاگران از فلم «عشق ممنوع»

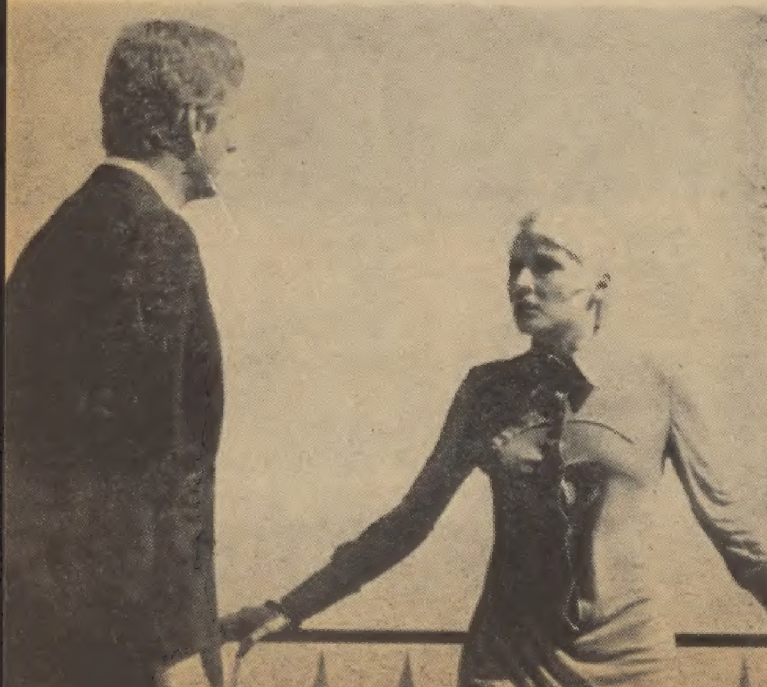
میتواند بود.

و همه این اعتراضها، این ناراضیها، دو انگیزه میتوانند نداشت: ابهام و نامانوس بودن فلم.

## شیوه روشنفکرانه :

برآستی هم فلم در گونه ایی از ابهام غوطه میخورد و فضای رنگ نامانوس داشت. ولی ابهام فلم دال بر نامانوسی کار گردان نمیتواند بود. و فضای رنگ نامانوس فلم هم کاری بوده عمدی، روشی بود. خاص در آفرینش سینمایی

فلم «عشق ممنوع» بر مبنای يك روش خاص سینمایی ساخته شده است. روشی که گاهی به سوی نوعی انتزاع می رود و انتزاعی که در چارچوب يك داستان جنایی تبلور و تشکل میتواند کرد. روشی که مطلوب دماغها و ذوقهای مخصوص است. دماغها و ذوقهای روشنفکران غرب. یا کم از کم





# کنفرانس انجمن تعلیمات انجنیری آسیای جنوبی و مرکزی در کابل

تعلیمات عالی انجنیری، همکاری منطقه‌ای در راه تشکیل انجمن‌های ملی تعلیمات انجنیری و بالاخره توسعه همکاری بین موسسات صنعتی و تعلیمی انجنیری، از اهداف انجمن مذکور می‌باشد.

وقتی از رئیس پوهنځی انجنیری می‌خواهم تادریاره تصامیمی که در دومین کنفرانس اعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیری در کابل اتخاذ گردیده کمی یادآوری کند، وی می‌گوید:

— در جلسات اعضای انجمن در کابل، راپوری دزمورد فعالیت‌های انجمن تعلیمات انجنیری آسیای مرکزی و جنوبی ارائه شده و اساسنامه آن نیز تصویب رسید. همچنان رئیس و نایب رئیس انجمن برای یکسال تعیین گردید.

پوهندوی کریم علاوه می‌کند:

— اعضای انجمن در قدم اول انکشاف پروگرام‌هایی را تأکید و توصیه کردند که مورد نیاز شدید ممالک منطقه باشد.

به همین ترتیب به فعالیت‌های جدی در راه انکشاف نصاب درسی توسط روابط بین موسسات صنعتی و موسسات تعلیمات انجنیری و بالاخره تدوین پروگرام‌های عملی مهندسی، حق اولیت را قایل شدند.

دردومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری به منظور تطبیق پروگرام فعالیت‌های مورد نظر انجمن تجویز گردید که به کمک یونسکو

سیمینار منطقه‌ای جهت انکشاف و تدوین نصاب درسی تشکیل گردد. تاراه حل مشکلات موسسات صنعتی که ستون فقرات اقتصاد ممالک را تشکیل می‌دهد مطالعه گردد.

وی در برابر سوالی درین باره گفت:

— راه حل مشکلات از طریق تجدید نصاب و پروگرام درسی، مطالعه طرق ایجاد هم‌آهنگی بین تعلیمات انجنیری

— انجمن تعلیمات عالی انجنیری آسیای جنوبی و مرکزی به همکاری یونسکو و ممالک حوزه، اولین بار در سال ۱۹۷۲ عیسوی در شهر کولمبو پایتخت سری لانکا تشکیل جلسه داده و در آن زمان صرف نمایندگان افغانستان، برما، هند، منگولیا، نیپال، سری لانکا و پاکستان اشتراک داشتند.

نمایندگان مذکور، از موسسات انجنیری ممالک مربوط انتخاب گردیده بودند.

در نخستین جلسه انجمن تدوین اساسنامه آن روی دست گرفته شد. همچنان در آن جلسه فیصله شد، تا جلسه دوم اعضای انجمن تعلیمات انجنیری در کابل دایر گردد.

از پوهندوی کریم می‌خواهم تا کمی درباره اهداف این انجمن روشنی اندازد، وی پس از اندکی سکوت می‌گوید:

— تعاون منطقه‌ای در ساحه تعلیمات عالی انجنیری برای تربیه انجمنان، باید از طریق این انجمن فراهم و تشویق گردد. فراهم آوری تسهیلات، تعدیل لازمی پروگرام‌های تعلیمات انجنیری و تکنیشن‌ها جهت آمادگی بهتر شان در راه انکشاف اجتماعی و اقتصادی ممالک مربوطه، تحقیق و تتبع درین زمینه از جمله موضوعات مورد علاقه این انجمن می‌باشد.

وی می‌افزاید:

— همکاری با موسسات و اشخاص ذیصلاح حوزه، که در راه ارتقای سویه و بهبود کیفیت تعلیمات انجنیری مصروف تحقیق باشند، نیز از طریق انجمن مذکور صورت می‌گیرد.

مساعدت برای تشخیص پرابلم‌های تعلیمات عالی انجنیری منطقه و یافتن طرق مناسب حل آن، مساعدت با یونسکو و سایر موسسات بین‌المللی در تطبیق پلان‌ها و پروگرام‌های



لانکا، منگولیا، نیپال و هند اشتراک ورزیده بودند.

نماینده رسمی افغانستان در جلسات انجمن تعلیمات عالی انجنیری پوهندوی رجب علی کریم رئیس پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل بود.

پوهندوی کریم در پاسخ سوالی درباره سوابق این انجمن چنین توضیح داد:

اخیرا کابل میزبان اعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیری ممالک قسمت‌های جنوبی و مرکزی آسیا بود.

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری بروز چهارم حمل در آدیتوریم پوهنتون کابل توسط دکتر نعمت‌الله بن‌واله افتتاح گردید و هاشمت حمل دوام کرد.

درین جلسات نمایندگان ایران، بنگله دیش، برما، پاکستان، سری



وتقاضای موسسات صنعتی و شرایط استخدام، امکان پذیر میباشد .

رئیس پوهنځی انجنیري به ادامه گفتارش ، درمورد تصامیم اعضای انجمن مذکور، میگوید :

- تبادل معلومات بین ممالك حوزه درمورد ترتیب پروگرام و نصاب تعلیمی درین کنفرانس ضروری خوانده شده واز یونسکو مطالبه شد تا معلومات جامعی ، درمورد انکشاف پروگرام درسی گرد آوری کند .

همچنان به ممالك عضو توصیه گردید، تا سیمینارهای ملی را، درباره ترتیب پروگرام ها و نصاب درسی تعلیمات انجنیري دایر نماید

به سکرتریت وظیفه داده شد ، تا جهت اشتراك اعضای انجمن در سیمینارهای منطقوی و ملی معلوماتی که از طریق یونسکو تهیه میشود ، به اطلاع آنها برساند .

بقول رئیس پوهنځی انجنیري ، اعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیري در دومین کنفرانس خود، نشر و جمع آوری معلومات مربوط به موسسات فعال تعلیمات انجنیري ممالك حوزه تنظیم پروگرام بازدید پروفیسوران مهمان با اعضای انجمن، تبادل معلومات پیرامون پروگرام های مافوق لیسانس و تسهیلات به پروژه های ریسرچ بین ممالك عضو را

ضروری خوانده و درباره تصامیم اتخاذ نمودند .

پوهندوی رجب علی کریم از تصویب های مهم دیگری که جلسات این انجمن در کابل صورت گرفته ، اینطور یادآوری کرد :

- انجمن تجویز کرد تا نتایج حل پرابلم های اختصاصی تعلیمات انجنیري که تحت مطالعه دانشمندان ممالك عضو میباشد، نشر و بدسترس اشخاص که با تعلیمات این رشته علاقه دارند، گذاشته شود .

علاوآ انجمن توصیه کرد تا تبادل کتب درسی، کمک در تهیه کتب درسی، پروگرام تربیه استاد برای موسسات انجنیري، پروگرام تبادل شاگرد و استاد بیشتر توسعه یابد . می پرسم :

مصارف این انجمن چگونه تدارك شده و جلسات بعدی اعضای آن، در کدام مملکت دایر میگردد ؟ نماینده افغانستان درین انجمن میگوید :

- تمویل جلسات انجمن تعلیمات انجنیري را، یونسکو به عهده داشته و مصارف نشر اخبار، ژورنال و غیره نشرات آنرا متعهد شده است .

به اساس فیصله جلسه انجمن در کابل ، کنفرانس آینده آن در سال ۱۳۵۴ در شهر لاهور پاکستان منعقد

میگردد .

سوال دیگری اینست که منظور مطرح میکنم: - کنفرانس های این انجمن در مساحه تعلیمات انجنیري در کشور ما چه تأثیری دارد ؟

پوهندوی کریم درین مورد میگوید: - چون هدف انجمن این است که انجنیران آینده ممالك عضو با افق نظر وسیعتر و تحصیلات مطابق به نیازمندی محیط تربیه شوند و از طرف دیگر ممالك حوزه پرابلم های مشترکی دارند ، طبیعی است که از تبادل نظر و تجارب علمی مربوط ، نتایج سودمندی بدست می آید .

با تطبیق مشوره ها و پیشنهادهای علمی انجمن، در موسسات تعلیمات انجنیري دولت جمهوری افغانستان محصلان افغانی استفاده های شایانی می نمایند .

وی در برابر سوال دیگرم چنین پاسخ میدهد :

- همکاری منطقوی و همکاری دو جانبه یا چند جانبه بین ممالك حوزه مفید است . امید است به اثر فعالیت های این انجمن ، پروگرام های تعلیمات انجنیري طوری عیار شود که با ضرورت مملکت و محیط رابطه مستقیم داشته و حل سریع مشکلات ازین طریق صورت بگیرد .

رئیس پوهنځی انجنیري در آخر از وظایفی که به عهده این پوهنځی توسط انجمن تعلیمات عالی انجنیري منعقد کابل گذاشته شده، اینطور یادآوری کرد :

- پوهنځی انجنیري پوهنتون کابل وظیفه دارد، که در ظرف سال با همه اعضای انجمن تماس های متمادی داشته ، معلومات مربوط به تعلیمات مسلکی را بدست آورده، به اطلاع آنها برساند . اندراجی از فعالیت های موسسات مربوط ترتیب کرده و سیمینار ملی تعلیمات انجنیري را دایر سازد .

در نشر اخبار و مجله تعلیمات انجنیري مبادرت ورزیده و در تبادل پروفیسوران سهم بگیرد . وی افزود :

- طی همین سال که مرکز فعالیت های انجمن مذکور و سکرتریت آن در افغانستان است ، این پوهنځی وظیفه دارد، تا فعالیت های انجمن را طوری تنظیم کند، که اهداف علمی و بشري آن برآورده شده و در تعلیمات انجنیري دولت جمهوری افغانستان تأثیر مثبتی وارد سازد .





قاچاقبران که می خواستند ۶۰ خریطه تریاک  
از منزل یک قاچاقبر در قندهار ۲۳۶۰ کیلو تریاک، ۲۰۰

دایور - از خیا روشن

از ۲۶ سرطان به این طرف معادل  
پنج میلیون افغانی اموال قاچاقی  
گرفتار شده است

در همین مدت مدیریت قاجاق  
وزارت داخله ۱۰۴ واقعه قاجاق را در  
مرکز و ۵۱۹ واقعه را در ولایات کشور  
کشف و گرفتار کرده است



این عکس قسمت عقبی مو تر را نشان میدهد که در بین خریطه ها مقداری  
تر باک ظاهر میگردد

برای طرف معامله در بند طلا  
ارسال دارد تا آنکه با مشکلات  
زیادی موتر لاری حاضر شد در  
پراپر کرائیه هنگفتی ۶۰ خریطه



ترياك وى را در موترش جای بدهد  
و آن سوی سرحد به رفسیق او  
بسپارد قرار داد عقد و يك اندازه  
پول بدربور داده شد و متنها قی پول  
را حین تحویل دادن جنس به طرف  
معامله موکول ساختند ، قاجاق بر  
اولی جای پنهان ساختن خریطه ها  
را در قسمت سقف جنگله موتر  
تعیین کرد ، همان شب و همان  
روز فوراً دست بکار شدند و خریطه  
ها را جا به جا کرده به دریور موتر  
دستور حرکت داد و به او فهماند  
مراقب خودش باشد زیرا حین -  
تحویل دادن جنس بطرف معامله  
پول هنگفتی در یافت خواهد کرد.  
موتر از حصه (گرد کوه) نزدیک  
های سرحد که در - قسمت های  
شنووار واقع است به حرکت افتاد  
و برای گم کردن رد پای پولیس  
قرار دادی دیگری هم بست و چندین  
راس گاو را در موترش جا داد و  
راه کابل را در پیش گرفت اوایل  
ساعت شش شبام موتر به کابل  
مواصلت کرد و مستقماً در سرای  
باغ علیمردان توقف کرد .

دریور موتر متوجه بود هر  
آنکس رمزی قاچا قبر را به او  
ژوندون

بسیار تلاش کرد و چند موتور لاری را دید و با دربور آن - نقشه‌اش را در میان گذاشت ولی هیچ موتری و هیچ دربوری حاضر



در خالیگاه پیشروی موثر ذریعه خریطه، مواد مغیره را گنجاییده بودند که کشف شد



# کار اذریعه شتر از رود هلمند عبور دهند توپ تکه خارجی و یک مهر قلبی گمرک بدست آمد



بگوید ، او جنس را تحویلش خواهد داد در غیر آن طبق دستور راه قندهار را در پیش می گرفت و دانستند موجودیت گاوها در مونر شب مونر در سرای ماند و هیچ کس رمز را بدریور نگفت و اوهم ناگزیر فردای همان روز راه قندهار را در پیش گرفت موظفین انسداد قاچاق وزارت داخله که از موضوع وقوف حاصل نموده بودند که در بین مونر مولد مخدره است . مونر لاری را تعقیب کرد ، زیرا موظفین پولیس می دانست هر گاه دریور گرفتار شود باز هم قاچاقبر از متاع خود صرف نظر کرده فرامی کند و خودش را در چنگال قانون تحویل نمی دهد لذا پولیس فرصت را موکول به زمانی ساخت که چه کس جنس را از دریور تسلیم میگردد آنوقت واضح می گردد قاچاقبر صلی کی ویاکی وادی هلمند راه افتاد و مستقیما

همین جا قاچاقبران متاع شان را از دریور تسلیم میگردند فلهاذا پولیسان مدیریت انسداد قاچاق وزارت داخله همه از دور مرا قب اوضاع بوده تمام حرکات دریور لاری را تحت کنترل قرار دادند تا آنکه بعد از گذشت نیم ساعت يك مونر والگای خاکی رنگ نمبر ۷۱۸۸ - کابل نزدیک مونر لاری توقف شده نخست رمز را بدریور در میان گذاشت وبعد به او دستور حرکت داد ، و این همه حرکات فقط فقط دريك لحظه آنسی و زود گذر انجام گرفت و مونر لاری و والگا هر دو به حرکت افتادند موظفین پولیس وقتی دانستند قاچاقبر واقعی و تحویل گیرنده مواد مخدره سر نشینان مونر والگا است فلهاذا برای آنکه آنها مبادا از صحنه فرار و دریور بنا به دستور قاچاقبران جنس را به جانی مخفی کند . لذا فوراً مونر والگا را تعقیب کردند و حینکه در چند متری مونر والگا رسیدند دریور والگا از موضوع واقف شده دانستند پولیس به تعقیب آنها ست بنا بر آن با

در حصه (حوض خشک) مونرش را متوقف ساخته از عقب به جلو باین شد و به اطراف نگریست ، موظفین پولیس دانستند حتما





# سترگی ستاسودبدن خاورول دی

که د سترگو په ساتنه کېښی بی احتیاطی و شی، دروندوالی سره به مخامخ شی. او ښکې سترگی رڼې ساتی، دوری او خاوری بهر ته غورځوی او سترگی تغذیه کوی.

داوښکو توئیدل دهغه چا د معدې ټپ کموی چه احتمالا په دغه ناروغی اخته وی.

سترگی د ۲۰ متالو په وزن اوږدووه وېشې جوړ په حجم سره له اسرارو په ډکې دی چه تراوسه پوری داوږدو څپرنو سره سره د پوهانو د پاره ناپېندلی پاتی دی. د فزیکي اصولو له مخې د ټولو شیانو تصویر په سترگو کې معکوس لو پړی او مو نسې دفاعدی له مخې باید نړی سر چه وینو، مگر څرنگه چه وینو هر شی پخپل ځای او پوره طبیعي احساس اولیدل کیری اودله هغو ناپېندلو و معماگانو څخه ده چه پوهان پرور باندی پوه شویدی، سترگی د بدن یوازنی غړی دی چه ژوندی موجود له بهرنی محیط سره نښلوی دشماو خوا محیط پیښی او خبرو ته ماغزه ته انتقالوی او په نتیجه کې مونږ له بهرنی محیط څخه خبرین و سترگی مونږ له خطرونو څخه خبروی سترگی طبیعت ښکلی منظری وینی او زموږ روح خوش ساتی، په دغه مقاله کېښی د سترگو په باره کېښی په زړه پوری مطالب راغونډ شویدی چه دلته یی وړاندی کوو.

شو کوری څه ده؟  
کله چه مونږ له روښنایی څخه سترگی له تیاره سره عادی کیری او تیاره نه ننوژو، په لومړی سر کېښی دشماو خوا محیط شیان د لیدلو وړ ګرځی



له هغه وخته راهیسی چه بنسټین کشف شویدی، تر اوسه پوری انتی بیو تیک ښه پر مختګ کېدی دی پدی ټول چه ډاکتران د ناروغی په پیژندلو سره د ناروغ د پاره د ټاکلی انتی بیو تیک تجویز کوی او مطلوبه نتیجه اخلی.



د نړی په زیاتو لاروا تواریو نوکی ډاکتران او متخصصین د تروغیو سره د مبارزی د پاره اود راز راز دوا گانو په جوړولوخت

دی.

د تیاره سره دعادت وخت په خلکو کېښی یوراز نه دی او دغه وخت دهغه صو دستګاو سره انډا زه کیدای شی، په ځینو مشغولو کېښی (هغه بیلو ټان چه د شیبی الو تنه کوی) د تیاره سره د سترگو دعا د کونو وخت ډیر اهمیت لری، سترگی بهرینی د تیاره سره عادت ونه نیسی اود شیبی له خوا دکوم تشخیص ونه شی، په دغه صورت کېښی ناروغ به شو کوری اخته دی شو کوری راز راز علتونه لری، له هغی جملی څخه د غذا نشتوالی، د ویتامین (آ) لږوالی، د ځیگر خرابوالی، وراثت اود نړی دی، خپلو انوسره واده ډیالوولو ډی، په ځینو مواردو دی په ځینو مواردو کی شو کوری د تدای وړده، خو په ازلی مو رد کی تدای نتیجه نه لری کوی.

ځینی خلک تر روښنایی اود لمر تر وړاندو لاندی څه نهوینی، بالعکس کله چه تیاره ته گام ږدی، هرڅه ورته د لیدلو وړ ګرځی، دغه حالت ته ډورځی ږوندوالی وایی، دغه ناروغی ښایی د مور له خوا یا ارځی وی د ځیمو دواگانو استعمالول دغه ناروغی بد کوی.

اوبښکی څه شی دی؟

په اوبښکو کی (د لیروزیم) ښه نامه دیوی مخصوص مادی د موجودیت له امله هر مکروب چه سترگو ته ننوژی، سم د سستی وژل کیری، خدا ژړا، ټوخی، والکی، هیجان، بعضی اوزیاته وړانګه داوښکو تو ئیدل زیاتوی، اوبښکی سترگی رڼی ساتی دوری او خاوری او بهرنی اجسام بهر ته غورځوی او سترگی تغذیه کوی داوښکو اود معدی ټپ تر مینځ نړی دی، ډیکی شته، داوښکو توئیدل (ژړا) دهغه چا معدی ټپ کموی چه احتمالا په دغه ناروغی اخته وی، همدغه وجهه چه ښځی ډنارینه و په نسبت په دغه ناروغی لږ اخته کیری که داوښکو توئیدل بند شوی سترگی وچیری اوله منځه ځی.

پانوگان دهوا ډوری او خاوری را اخلی، له همدغه امله هغو د سترگو چارو هم وایی.

چارو هم وایی د پانوگانو ګرول د دوری او خاوری نه ډک ونی په شان دی چه د سترگو په دننه کی دخاوری د نفوتلو سبب ګرځی، دهر باڼه عمر لس هفتی (دوه نیمی میاشتی) دی او وروسته له هغه تو پیری پانوگان



نه‌چی پورزش اویدنی کارونو سره  
بی علاقی وی که مور او پلار خیر ک  
او علاقه مندوی پور تینو مطالبو ته  
پاملرنه سره دخیل ماشوم په نارامی  
پو هیدای شی اود خپل ماشوم دلید  
کمزوری وری په اصلاح کولو سره  
تولی نارامی له منځه وړلای شی ،  
هغه ماشومان چه یوه یادوی سترگی  
بی کمزوری دی که بی تداوی ونه  
شی په یو راز پوند والی اخته  
کیری چه (امبلیوپی) بلل کیری او  
وروسته په هیڅ یوه دوانه جوړی  
(ظاهرا سترگی روغی وی ، مگر لید  
نه‌لری) دلید کمزوری د ماشوم د  
رسیدو په وخت کښی زیاتیږی، هغه  
ماشومان چه له عینکوڅخه کار اخلی



بدن هغه یوازنی ویشبان دی چه  
د ژوند تر پایه پوری نه سپینیری ، د  
پاتو گانو وده دوروڅو په شان ټاکي  
انداره لری اوله وخت نه پخوا دهغو  
تولیدل ، ښایی د عمو می کمزوری ،  
دوینو دکموالی، چویتامینونو دکموالی  
چاوپه غذایی رژیم ، تراخم دینگار  
دلواړمو په نسبت حساسیت عینکو ته  
دسترگو د اپتیا لرزی او نورو له  
امله وی، په هغو کسانو کښی چه  
پاته نه‌لری ، ښایی دسترگولیدلی ژرله  
منځه لاړشی .

### وروڅی دسترگو سا تو نگی

وروڅی دسترگو ساتو نگی دی  
اودخولی دراښود اوپه سترگو کی  
دهغی دننو تلوڅخه مخنیوی کوی .  
وروڅی دهوا خاوری اودوی رااخلی  
له همدغه امله هېڅکله پایدونه اخیل  
شی، په هغو خلکو کښی چه وروڅی  
بی د مختلفو عواملو له کبله تو یسی  
شویدی ، د سروینیتان پیوند کیدای  
شی، دوروڅو په څنگ کښی یو  
نورغری دی دلمریز وعینکو په شان  
وظیفه لری، دلمر ترزیاتو وړانگو  
لاندی دکار په وخت کښی ددغه  
نورغری انقباض دپاتو گانو شور ی  
کمری اوپه سترگو کښی دزیاتسې  
رژاندنو تلو څخه مخنیوی کوی، په  
کلیوالو خلکو کښی ددغه تورغری  
کار زیات دی ، له همدغه امله دکلیوالو  
په تندلی کښی ډیری گونځی شته .

### سترگی او زموږ نه

دسره رنگ ننداره دجگری روح  
لمسوی ، سپین رنگ دروح اوجسم  
چارامی سبب گرځی ، تور رنگ د  
خپکان حس او خوابدی راوړی زړغون  
رنگ او خوشحالی پیدا کوی ، -  
زړغونوالی ته ورته ژپي رنگ د -  
سترگو لیدډیر زیاتوی ، نو ځکه  
دمو تر چلو لړاو د مسابقاتو د ننداری  
چاره ډیره ښه وړانگه همدغه  
زړغونوالی ته ورته ژپره وړانگه  
ده .

له دغو اغیزو څخه په جگړو، د -  
نندارتونو په سالون ، دخوب په کوټه  
د سوکواړی په مجلسو نو اوپه  
روغتونو کښی کار اخستل کیدای  
شی .

په ځینو اړلی نارو غیو او مسمو  
میتونو کښی د زړغون یاسره پاتین  
رنگ تشخیص له منځه ځی ، دغه  
ناروغي دنجونو په نسبت په هلکانو  
کښی زیاته ډه‌نږی په زیاتو هیوادو

کښی دغی چلی ناروغانو ته دمو تر  
چلولو ډیری لیک دپاره دکتلو په  
وخت کښی طبی تصدیق نه ورکول  
کیری اوپه ځینو مشغو لا وو لکه  
بیلوټی اولوکو موتیف چلولو کښی  
دهغو خلکو استخدام منع ده چه  
درنگ تشخیص نشی کولای .

په ځینو هیوادو کښی دمو ترهغو  
چلونکو ته چه درنگ پوند وای  
لری، بری لیک نه ورکول کیری، له  
همدغه امله همیشه په څلور لاروکی  
شور رنگ پورته ، ژپي رنگ په منځ  
کښی وزرغون رنگ ښکته وی او  
دغه بین‌المللی قانون درنگ دپندو  
چاره دمو تر چلولو آسان کړی او  
دپخوا په نسبت بی دپینو اندازه  
زیاته کمه کړیده .

واپه ماشومان له ټاکلی واټن  
څخه چه دلید کمزوری سبب متناصبه  
ده دخپلو لوبو اسباب نه‌وینی اوسترگی  
یوی خواته کیری له دی کبله چه  
ددوی دلیدلو قوه دټاکلی فاصلی  
سره محدوده ده ، د نورو وړو په  
نسبت ځانته وړه نری لری، هغه  
شی ته چه په لیری فاصله کښی  
پروت دی پاملرنه نه لری ، دځینو  
لوبو لکه خفاستی سره علاقه نلری  
انزوا او گوبښه کیناستل یی خوښیږی  
په داسی حال کښی چه ددوی سترگی  
په ظاهره کښی ډنورو همزو لو په  
نسبت غټی دی .

مگر په نسبتا لوبو ماشو مانو  
کښی بصری حافظه کمزوری ده، د  
تابلو لیک نه‌وینی ، دتنگ په وخت  
په کنده کښی لویږی یادخپل لاری  
په‌سر شیان نشی لیدلای او په

پشویی وی او ماتوی یی .  
په زده کړه کی پر مختک نکوی  
نو ځکه بی ځایه غبی معرفي شوی او  
موراو پلار او استاذ له خوا ملنډی  
ورته وهل کیری اوپه آزمو ییو کی



په وخت ورزش اکول دواړو گانو له خوړلو څخه غوره دی  
د ټنگر والی د پاره ډیره ښه لاره غذا څخه غوره لاره استفاده او  
د انرژي زیات کښت دی د سپورت په وخت دانسان بدن زیاته انرژي  
لکوی .



# دوستاره

# هند

## درخشان در سینمای

شاملان انستیتوت دو آغاز کار مشکلاتی داشتند چه از یکطرف بد گوئی مردم نسبت باین تربیه گاه و از جانب دیگر عدم احساس اطمینان و اعتماد پابنده همه روزه شاگردان را تحذیر میکرد تا آنکه عده قدرت تحمل را از دست داده و راه فرار اختیار کردند ولی یگانه دیگر با حوصله افزایی تمام مصروف فرا گیری شدند که از این حمله یکی (جیه بهادری بدختر (تروان کماری بهادری) از بهوپال و دیگرش ریحانه سلطان دختر (سلطان صاحب) یکی از تیکداران مشهور آلا آباد کآخرین دقایق دست از آموزش نکشیدند و عاملان درکار فرا گیری پر داخندند .

جیه بهادری قبل از اینکه شامل انستیتوت پونا شود در فیلم های بنگالی زیر دایر کشن (سینته جیت رای) - در سینما ظاهر شده بود که مخصوصاً در فلم (مهانگر)

خوردگان احساساتی بودند حتماً در عوض این آرزوی خام که اپرو و عزت خود را از دست داده بودند خود را بوالدی مرگ سر نگون میکردند و اگر قدرت مقاومتشان بیشتر بود در آنصورت بدستنه منحرفان می پیوستند .

با ملاحظه این کثافت کاری ها و حرص و آزیکده - بازار عصمت فروشی در بمبئی تدریجاً اوج میگرفت و هر روز از یک تا چند دختر فریب خورده که آرزوی هیروئین شدن را درفلم هلا داشتند بسوی ذلت و خود فروشی سوق میشدند . مقامات ذیصلاح با مطالعه این ازضاع نا هنجار و بیاس ایجاد یک پر نسبی بخاطر بقای هنر و تاء مین آینده آگاهی که علاقه بهنر مند شدن داشتند ( انستیتوت پونا ) بوجرد آورد تا تضمین کننده حیات آبرو مندانه برای هنر مندان باشد .

چه اگر کس در این عمل کسب تعلیم هم بنماید ولی استعداد فطری دروق موجود نباشد لابد هنر مند حقیقی ازان ساخته نخواهد شد .

این افواها و شایعات روی فعالیت انستیتوت پونا از یکطرف سایه انداخته بود و از جانب دیگر نومندان و جوانان علاقمند بهمدت تمام تلاش می ورزیدند تا مجهز با حربه علمی بمیدان عمل وارد شوند ولی هران ذوق و علاقهشان با کنایات تحقیر آمیز دیگران مقابل میشد .

این د مدمه بازی های طفلانه معمولاً از طرف کسانی ایجاد میشد که غالباً با وعده های گرم و دروغین خود دوشیزه های معصوم را در ازای اینکه آنها و استعدادشان در پورده سینما استفاضه خواهد شد بوالدی گاه و بد نامی سوق میدادند که اگر این فریب

پس منظر این مبحث :-

حکومت هندروی ملحوظات خاص و ایجابات شرایط نوین زندگی مردم آن سامان در سال ۱۹۶۷ - بصمیم گرفت نخستین هسته یک تربیه گاه هنری را در پونا بنیان بگذارد تا با فعالیت خود این انستیتوت بتواند خدماتی را برای نیمرخ دیگر سینمای هند انجام دهد. اگر چه در آغاز این اقدام آنطوری که توقع بود پانیات خجسته واحساسات نیک بدرقه نشد زیرا عده را عقیده بر این بود که استعداد هنری هیچگونه وابستگی و ارتباطی بگرایش های علمی و آموزش ندا شته این یک و د یعه طبیعی است که در نهاد اشخاص نهفته میباشد فقط باید جستجو شود تا اینگونه استعداد ها کشف و بکار انداخته شود زیرا آموزش در این دایره مشکلی راحل نخواهد کرد .



نقش ارزنده هنری را ایفاء کرده بود و بهمین ملحوظ چندین پرود یو سر زوی تقاضا کرد اما او آرزو داشت که باید تعلیمات اساس را در این رشته فرا بگیرد .

هم چنان ریحانه سلطان روی ذوق خود غالباً در نمایشنامه های که از طرف (کالج) بر گزار میشد سهم میگرفت و یکی از عقده هایش محرومیت از نوازش های مادر بود زیرا او پیش از اینکه چیزی بفهمد با طوریکه لازم است احساس کند مادرش را از دست داده و بخاطر همین عقده در نمایشنامه های کالج حصه میگردفت تا بتواند خودش را منطبق و تخلیه نماید .

#### شأنس با کلامیک یاری کرد

(چیه بهادری) اواییکه کلاس انستیتوت هنری پونا را میگذراند (رشی کیش مکر جی) داور کشر مشهور فلم های هندی او را در یکی از فلم ها تعلیمی که نقش هیروین را اجرا میکرد دید چون همان روزها تصمیم داشت فلم (گدی) را تهیه کند از اینرو استعداد چیه بهادری را برای اجرای نقش فلم مورد نظر خود موفق یافت و بعداً ثابت کرد که او یک فتنه دوران را در سینما معرفی کرده است .

نمایش فلم (گدی) که در پهلوی چهره کاملاً جدید هنر مند شناخته شده چون (دهر مندر) هنر نمایی میکرد چیه بهادری را از حسیض گمنامی در اوج شهرت رسانید .

به تعقیب فلم (گدی) فلم دیگری بنام (اسهار) از چیه بهادری بر روی پرده سینما آمد و از همین جا دیگر توجه بزرگترین پرود یو سران بسوی چیه بهادری جلب شد .

چنانچه (پا سوچتر جی) برای بازی در فلم (پیا کار گهر) - اسیت - سین برای فلم (آن دانا) - رش کیش مکر جی برای فلم (باورچی منوجکمار برای فلم (شور) - گلزار برای فلم های (کوشش و پرچی) تریندربیدی برای فلم (جوانی دیوانی) بدار اشاره برای فلم (ایک نظر) برکاش ورمابرای فلم (بنسی اوپر جو) ویرکاش مهره برای فلم (سما دهی) او را استخدام کردند و باین طریق چیه بهادری يك ستاره بر اوازه در

سینمای هند قبول شد .

در جنب مقابل ریحانه سلطان توسط (راجندر سنگه بیدی) برای بازی در فلم (دستک) باهمبازی (سنجیو کمار) انتخاب شد چون از یکطرف این داور کشر تازه کار بود و از جانب دیگر قبول فراوان در تصرف نداشت نزدیک بود از اكمال فلم صرف نظر کند ولی ریحانه سلطان بخاطر خود و شوون هنری خود به (راجندر سنگه) اعلام کرد که حاضر است بسون در یافت حق الزحمه در فلمش کار کند .

اینجا يك سوال درشت بمیان آمد و آن اینکه يك فارغ التحصیل انستیتوت پونا با دایر کتر های معروف و فلمسازها معروف باحیثیت بیشتر وارد میدان عمل شده بود و آن يك دیگر بادایر کتر های گمنام و فملس. ولی ریحانه سلطان از این رویداد متاثر نشده بكمقدر کافی پول وحتی لباس های قیمتی خود را به اختیار فلمساز ماند تا با این طریق خوابهای طلایی او جامه عمل بپوشاند. هنوز ازفلم (دستک) بیش از چند ریل آن تکمیل نشده بود که بی ازشااره ریحانه سلطان را برای بازی دريك فلم نهایت سکسی خود انتخاب کرد و قبل از اینکه فلم (دستک) نمایش داده شود فلم (چیتنا) بمعرض قرار گرفت و با نمایش این فلم هنگامه در میان مردم پدید آمد .

وقتی فلم (دستک) بنمایش قرار گرفت. بارقه بخت ریحانه سلطان هم در خشیدن گرفت بطوری که بابازی در همین فلم او بزرگترین جایزه رسمی دولت را که تا قبل از او فقط (نرگس) دریافت نموده بود حاصل کرد ولی ریحانه سلطان در فبال این افتخار بزرگترین صلمه در دایره کار خود گرفت. چه اودز این فلم باتعجیب از اصولریالیزم در سینما - معایب اجتماع را بطریق بی باکانه بی منعکس نمود که عده زیاد مردم تعابیر و تفاسیری غیر از آنچه بود از آن بیرون آوردند ازهمین جا علاقمندان که ریحانه سلطان را عریان و بی لباس بروی بروی پرده فلم دیده بودند دیگر حاضر نبودند جسم عریان او را در

لغافه لباس های مسرور نما شد لذا با مطالعه این جوان میران کند از اینرو فلم (تن میران تیرا) کمت که :

کوچکترین تأخیری بالای تماشای این دو هنرمند با استعداد وهم نکردند ازاین حرکت عاجل ریحانه سلطان يك حقیقت حاصل کردند. چیه بهادری با شخصیت و آن اینکه هنوز هم هشتمین دایر کتر هنری ده همراه با دایر کتر درضد مردم علاقمندان به هنر و هنرمندان ورزیده مثل چیزهای را از ستاره سینما درمیدارند منوجکمار - سنجیو کمار دارند که هنر اصلی از آن راجیش کهنه - امیتا بجن - شترگهن فاصله دارد .

بعد فلم (به سچھی) که در آن برای اولین بار موضوع سقط جنین سوز قرار داده شده است بعلت منافی که این اصل باقانون جاریه هند داشت از نگاه هیات سانسور هند نمایش آن معطل قرار داده شد .

درحال آخرین سلطان که دران وحیده رحمان هم يك نقش عمده را ایفاء میکند در فلم (کدو گدی) هنری او را از نظر بخت و اقبال و ستاره بخت او را از اغتشاش بیرون بیاورد .

درین دو زندگی دو اصل مهم شأنس و دیگر عاقبت اندیشی قائل مطالعه شده میتواند یکی بخت و که ریحانه سلطان اصل دومی را بدیافته و گفته است - هرگاه می فهمید که عریان شدن با جلوه طبیعی هنری نزد مردم تفکیک نمی شود ابتدا باینکار دست نمیزد و حال سعی میکند که مایوس نشود و برده سیمایی را که او هنرش را از مردم جلت ساخته با حربه هنر و استعداد از میان بردارد .





# میز مدور ژوندون

تنظیم و نگارش از: مقدسه مخفی و رؤف راصع - زیر نظر گروه مشورتی ژوندون .

باید برای جوانان سرگرمی ها و تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه آنها را از مسایل احساساتی بمسایل جدی ترزند می تغییر دهد.

استفاده از آزادی نباید با بی لجامی و بی بند وباری اشتباه گردد و عشق نباید مجموعه از احساسات غریزی باشد .

باید از جنبایی میان دختر و پسر در محیط درس واز دوران کودکی جلو گیری گردد و مختلف ساختن مکاتیب دختران و پسران یک راه حل منطقی است مشروط باینکه از صنوف ابتدایی صورت گیرد.

تیاتر سیار را بوجود آورید و محتوی آنرا باشیوه طنز آمیز به پرابلمهای خانواده ها و جوانان اختصاص دهید

جلب اعتماد مردم به رادیو ، مطبوعات، تیاتر و موسسات اجتماعی کاری است که اولتر باید صورت گیرد .

اوزایی و بررسی علل وانگیزه های واقعی تضاد فکری میان دو نسل جوان و پیر ترکه برای اولین دفعه به منظور تحکیم بخشیدن روابط خانوادگی و ایجاد تفاهم و توافق و آشتی دادن فکر همدارین مجله مطرح گردید، بیش از آنکه انتظار میرفت مورد استقبال گرم و صمیمانه خوانندگان مقرر گرفت و همین موجب شد که این بحث را هم چنان دنبال نماییم و مساله را از دیدگاههای مختلف مورد مطالعه قرار دهیم و در نهایت انتقادات، نظرات و پیشنهادات را هم عکس ملایم تاباند این سلسله گفتگو ها در قریب تمام خود راهی روشن تر و هموارتر را بنا نمایند .

هفته گذشته میمانی که دور این عزیز جمع آمده بودند پیرامون عشق های قبل از ازدواج سخن گفته با توجه به ضابطه های اخلاقی و شرایط خاص فکری و اجتماعی آنها محکوم نمودند و هم آهنگی و توافق روانی را بجزی غیرائز عشق های رو یایی، احساساتی و دور از تعقل خواندند و نتیجه این طور شد که از نظر ایشان عشق در سن خورد و قبل از ازدواج نباید خانواده را متزلزل میسازد و ذاتی خصمانه را میان زنان و شوهرانی که با چنین شرایطی ازدواج نموده اند سازندگی میدارد .

اینک درد نهاله همین بحث سخن را میسازد و امید داریم تا با توجه باینکه تا ارتباط و تماس میان دختران و پسران وجود نداشته باشد، عشق مفهومی ندارد، شما چگونه ایسین ارتباطات را او محدود آنرا از دیدگاه خود مورد قضاوت گذارید و برای این پرسش که : جوانان در چه سنی در چه درجه و در چه محدوده ای میتوانند در خارج از چوگات خانواده و با هم ارتباط و تماس داشته باشند، جوابی

بیاید و نظر خود را ارائه دهید؟ اشرف خوشبین : سخن را از اینجا آغاز میکنم که یک ازدواج موفق، معقول و منطقی بانیست بر خوردار از چه شرایطی باشد ؟ بنظر من بدون شك شناخت کافی، درک کافی و توافق و هم آهنگی کامل میان دختر و پسر است که میتواند ضمان خوشبختی و اساس یک خانواده مستحکم باشد، و این شناخت وقتی واقعی، عمیق و عینی است که دختر و پسر در طول زمانی با هم در تماس باشند و بتوانند دراز مسایل صرف عاطفی و احساساتی خصیصیت های اندیشوی همدیگر شان را بفهمند و به آن آگاهی یابند در غیر آن هیچ جوانی نمیتواند با چشم بسته و با هیاهو هایی که با میاس معتقدات خاص بیست سال قبل عیار شده است تن باز دواج دهد، اما نکته اساسی این است که این نوع ارتباطات و تماس ها باید سالم باشد، درست رهبری گردد و مخصوصا برای جوانان سرگرمی ها و تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه ها را از مسایل احساساتی صرف بمسایل جدی ترزندگی تغییر دهد، در غیر این طبعی است که اندیشه در جهت مثبت خود رشد نمایند و احساس های کور کورانه تمین گر را همای زندگی میگردند .

موضوع دیگر این است که چرا باید دختران و پسران در روابط خود محدود باشند و این تماسها به منظور خاص ازدواج، مگر چه عیبی دارد که دختران و پسران در محیط کار، در محیط درس و در اجتماع همدیگر را ببینند ، با هم صحبت نمایند و مخصوصا دایره ایسین ارتباطات را گسترش دهند وقتی پای مسایل





# مدر خدایت خانوادها

جنسی و ضرورت های بدنی در میان نباشد چرا باید یک دختر محدود بیک پسر باشد و یک پسر محدود بیک دختر، در چنین شرایطی از کجای معلوم که این دختر و این پسر با توجه به خصوصیت های فکری و اندیشوی و تلقی خاص خود بهترین رایافته و انتخاب نموده اند؟ من میگویم برای جوانان، محیط سالم،

سرگرمیهای سالم، امکان سالم و تفریحات سالم تهیه کنند و بگذارید آنها هدیگر را ببینند و خوب ببینند تادیبشان روشن تر باشد و تلقی شان عادلانه تر با چنین وضعی است که میتوان اطمینان داشت انتخاب ها ناشایسته، عجولانه و دور از تعقل نباشند.

## تودیک موقوفی :

من طردار اصل تفاهم و توافق میان

دختران و پسران، عشق قبل از ازدواج و تماس جوانان باهم میباشم، مشروط باینکه این ارتباطات در چوکات خانواده و زیر نظر پدران و مادران تنظیم گردد.

شما از ارتباط طاعت گسترده و آزاد جوانان در خارج منزل و دور از دخالت فامیل ها سخن میگویید و من درحیرتم که چطور چنین هستی ارتباط دختر و پسر ۱۶-۱۵ ساله با پسری در همین سن و سال و یا کمی بیشتر از او میتواند صرفا روی احساس نباشد، سالم بماند و در یک جهت انحرافی گسیل نگردد شما از محیط سالم حرف میزنید این درست است که محیط سالم افراد سالم میپروراند ولی شرایط این محیط سالم برای ملموس نیست و تا میباید کرد کودکان ما جوان میگردند پس همه آنچه

که میگوید فقط میتواند برای جوان مردانیت راه باشد به برای دختر و پسر امروز اگر عشق های قبل از ازدواج بشدت داغ و آتشین میگردد دیده شده است که بزودی هم به خاموشی میگراید و این چه معنی دارد چرا اینکه شناخت هوافقی نبوده است.

من معتقدم که نمیتوان همه ضابطه ها را در داد ها و همه سنس و معتقدات را یکباره دور ریخت و لگدمال نمود، باید مرحله به مرحله به پیش رفت محتاطانه قدم برداشت و محدود و نامناسب ها را ارتباطات را از خانواده گسترش داد، در زمین حالتی و یا نظارت مسقیم و دخالت جایز پدران و مادران این تماس ها مفید است و میتواند نقشی در شناخت دختران و پسران از وجود همدیگر شان داشته باشد، طوری که درایت و تعقل در لایه احساس و شور جوانی گم نگردد و عوافقی بدباز نیآورد.

## اسد و استین :

بازدک شرایط زمان، توجه به سلیقه دانش و سواد اکثریت و ذهنیت عامه باید بدو نکته توجه نمود، نخست اینکه شرایط زمان، ایجابات زمان را بچوان امروز تحمیل میکند، سهم گرفتن دختران در شئون گوناگون اجتماعی و همگام شدن آنها با پسران در محیط درس و کار همین معنی رامیدهد که ما بخواهیم یا نخواهیم، ردش نمائیم یا قبولش داریم این تماس وجود دارد، هست و خواهد بود. این در یک فیصدی کم و در میان قشر تعلیم یافته است.

نکته دوم توجه به ذهنیت عامه است ذهنیتی که تاریک است و تعصبات باشکال

گوناگون خود بزرگترین بخش آنرا احتوا نموده است. اکنون در مورد ارتباطات و تماس دختران و پسران در محیط کار و درس باید توجه نمود که چنین تماس ها فقط در شهر ها و آنهم در میان مردمی فراهم است که مقدمات اجتماعی آن چیده شده است، در دهات و بانوچه به ذهنیت پیش از ۱۹۰۰ فیصد مردم معذور سخن گفتن دختر و پسر دور رجیم پدر و مادر شان نوعی گناه محسوب میگردد، اکنون بگویم که برای تماس قبل از ازدواج چه محدوده ای را قبول داریم، باید بگویم در محیط مابعضی حرکات افراطی است، عده ای از جوانان مایه فکتور آزادی زیاد اهمیت میدهند و آنرا نوعی بی لجامی و بی بندوباری تعبیر میکنند و همین انگیزه است که تماس دختر و پسر نیز با تجربه نسل پیر تر بصورت گسترده اش و در شرایط کنونی اجتماعی مسا تانید نمیکرد و این انگیزه ای میگردد برای بوجود آمدن و پایداری یک اختلاف دیگر میان جوانان باید پدران و مادران شان، برای جلوگیری از چنین عوافقی باید باز نظر داشت شرایط محیط فکری بهتری راسازندگی نمود، باید وسایلی و امکانات گوناگونی را در اختیار جوانان گذاشت تا تمام افکارشان وقت شان به اندیشه ن پیچا صرف نکرده و از غرایز مایه نگیرد و باید مطبوعات و رادیو در این راه جدیت بیشتری بخرج دهند تا زمینه القاء فکری و تاثیر پذیری ذهنیت عامه خوبیتری رهبری شده بتواند ....

## ملی :

من به نایند گفتم های آقای ... متقدم که اخلاق مدنی زندگی می باشد

ایجابات مدنی خود بخود دختران و پسران را برده های اجتماعی مشترکی قرار میدهد و این رده ها و در یک مسیر قرار گرفتن ها لازمه اش تماس است بنابراین جلوگیری از آن نه ضرور است و نه هم عملی ولی اگر شرایط فکری جوانان خوب سازندگی گردد و اگر دخالت ها چه از جانب خانواده و چه از جانب استادان منطقی و مطابق با روحیه جوانان عیار گردد و اگر برای جوانان سر گرمی های مفیدی وجود داشته باشد میتوان این تماس ها را درست رهبری نمود، بنظر من جوانان باید از چمن های بخصوصی داشته باشند که وسایلی تازه و امکانات تازه را در بخش های درسی و تفریحی در اختیار شان گذارد و ورزش و سپورت را عام سازد، در این صورت میتوان اعتقاد داشت که تماس دختران و پسران به صورت مجموع و در یک کل مفید است، سازنده است و زیر بنای خانواده های سعادتمند و خوشبخت و در عین احساسات افراطی و دور از تعقل و پیروی از غرایز و یا موقع دادن به تحریک این غرایز و خواست ها نتیجه عکس میدهد، و از دوای چای ناکام راشکل میدهد.

## شریف رویا توکلی :

بانا ئید تمام آنچه که گفته شد عقیده دارم که باید طرق این راهبایی برای باز سازی فکر جوانان نمایانده شود، باید شیوه های ارتباطات سالم مشخص گردد، باید فکتور سن از نظر دور نباشد و باید آنچه که گفته میشود زمینه تطبیقی داشته باشد و با توجه به تمام شرایط خاص اقتصادی، فکری و عمومی کنونی، نا توجه به خواست های لطفا ورق بزنید





[illegible]

عوامل برای توفیق و نفعام فکر می‌کنم  
اصلی از درواییان مولف است و سایر  
پیشتر از این به بعد که در مجموع  
نظرات است : انطور نتیجه گیری می‌گردد که  
نظرات ما :

در این زمینه را توضیح دهید  
آنکه با این نظر داشت آنچه که تقسیم  
رسمی - یعنی علمی و فنی را برای  
اینکه به این روش...

و لمعدن همیشه را تشجیع دهم ، چنان  
شماحتی از وجود خودی او را از کجروی و  
ایحراق از احساساتی شدن و بی بندوباری  
برخوردار ، در تمام روز و شب و در هر  
موقعی که می خواهم به او بگویم که  
خود منظمی ساز

\_\_\_\_\_

آزاد، وقتی دھری و پسر و ارک و چکی در یک  
محیط سالم و با نظارت معلمان آگاه و بهداشت  
و دهنده، از یکسو در مسیر جوانی و پسر و در  
پسری این همه شی و پسر و در پسر و در  
جوانی و در پسر و در پسر و در پسر و در





# کوتاه. دلچسپ. خواندنی

تهیه و ترتیب از حلیفه عمر

## تعریفی از کتاب

عشقی، شعر، جنائی، تاریخی، علمی فلسفی، سکسی و غیره . کتاب در سی فقط بدرد در س خوانها میخورد. اینرا میگیریم هیچ. کتاب عشقی خو بست، ولی برای آنهایی که عاشق پیشه اند. پس این کتاب هم هیچ.

کتاب شعر بد نیست ولی بیشتر بدرد شاعر پیشه ها میخورد اینهم هیچ.

کتاب پلیسی خو بست به شرط آنکه جیمز با ندی یا شد، اگر راستش را بپر سید این نوع کتابها هم هیچ.

کتاب هایی تاریخی، علمی و فلسفی را اصلا باید پشت سر گذاشت زیرا نه خواننده دارد و نه ناشری هست که به چاپ آن اقدام کند. پس چنین کتاب هایی را هم باید در شمار هیچ بیاوریم.

و اما کتاب های سکسی بهتر یکن کتابیست باید آنرا از نوشتن خست : زیرا هر چه نو تر باشد هم خریدار دارد و هم ناشر. برای چاپ آن جدیت بخرج میدهد .

در یکی از مجلات تعریفی از کتاب را خواندم که بعقیده من مطالعه اش برای شما هم خالی از دلچسپی نخواهد بود .



کتاب عبارت است از مقداری مطالب چاپی بر روی مقداری کاغذ. ما وقتی مقداری مطالب را پروری مقداری کاغذ چاپ کردیم نام آنرا کتاب میگذاریم. کتاب بر چند نوع است: درسی،

## شوهر کودک

شخصی ام بروم. مثل بچه های کاملاً خردسال به گریه شروع کرده و به حدی گریه و سرو صدا می کنند تا من مجبور میشوم دو باره پیشش آمده و بابازی های کودکانه مشغولش بسازم.



چندی پیش خانم «ماین» اهل اوهایو واقع در امریکا به یکی از محاکم آنشهر رفته و از شوهرش چنین شکایت کرد: شوهرم درحالیکه بیش از چهل سال عمر دارد و موی سرش کاملاً سفید شده. هر روز با من جنگ می کند و از من میخواهد تا قبول کنم که او طفل کوچکی بیش نیست. او از من تقاضا میکند تا مثل بچه ها برایش شیرینی بخرم و گاه گاهی او را در ریزشهای مخصوص نشانده در باغچه حویلی بپر خانم. و چالبتر اینکه اکثر وقت من، بخاطر مشغول ساختن و خوش نگه داشتن شوهر کو دکم سپری میشود و اگر زمانی بخوام عقب کار های خانه و یا دیگر امور

## حکایت

گویند شخصی نزدیکی از حاکم های وقت رفت و شکایت کرد که دیشب اموال خانه او را به سرقت برده اند.

حاکم از آنشخص پرسید که: تو کجا بودی؟ آنشخص جواب داد که: من خواب بودم. حاکم باز پرسید که: چرا خواب بودی؟ آنشخص گفت: فکر اینکه شما بیدار هستید. حاکم را از آن سخن خوش آمد و دستور داد تا سارقین را دستگیر کنند تا همه بدانند که ما هیچگاه در خواب نیستیم، سارقین دستگیر شدند، اموال مسروقه را به صاحبش دادند و این پندی بود از بهر چنه یتکا ران دیگر.

## روش تازه ای برای رفع بیخوابی

اخیر در یکی از شهر های بیلاقی کناره دریای سیاه، واقع در اتحاد

## مبارزه علیه چاقی

درین اواخر یک شرکت آدویه سازی واقع در امریکا موفق بساختن دوا ی گردیده که برای جلوگیری از چاقی مفید ثابت شده است، این دارو علاوه از اینکه تأثیر مشروبات و موادی را که در چاقی کمک میکنند از بین برده، جسم را در حالتی نگاه میدارد که بی حد لاغر و ناتوان نگردد.



شوروی، روش معالجه روانی جالبی برای درمان بی خوابی با موفقیت بکار میرود.

۳۳۰ تخت خواب بیمار کوزادیونی درمانی مخصوص، از تباط داورند. بیمار دراز می کشد، و از درون بالش کوچکی که زیر سر او قرار دارد؛ اصوات ملایم بر نامه در مانی برای مدت نیم ساعت پخش میگردد. این برنامه که شامل همه مدد یاء، سرو صدای جنگل، آواز پرندگان و آهنگ های مورد علاقه بیماران است، تأثیر مثبت و آرا مش بخشی در بیماران بجا میکند.





# زیر بنای انکشاف تجارت

از گل احمد زهاب نوری

- از لحاظ ضرورت مملکت ، قدامت
- به انکشاف صادرات داده شده است
- منظور از تدوین مقررات جدید
- تجارتی، رهنمونی تجارت کشور به راه
- سالم می باشد .
- برای انواع فعالیت های تجاری
- جواز نامه های مشخص داده می شود .
- صادرات ما بیشتر از واردات ما می باشد .



معابر و معبر صا تجارت خارجی  
برای کشور ما اهمیت زیادی دارد  
زیرا ما بحیثیت یک کشور در حال  
رشد نفو می نسبتاً کم ، با  
عاید قلیل هستیم ، که این امر قوه  
خرید اکثریت مردم کشور ما را  
محدود گردانیده است .

تولیدات صنایع داخلی برای استهلاك  
داخلی کشور تا حدی محدود می باشد  
انکشاف صنایع برای مصارف داخلی  
آهسته آهسته با بلند رفتن عاید  
مردم ، توسعه پیدا خواهد کرد

البته تا آن زمان تولیدات ما و -  
صنایع ما به استثنای بعضی موارد  
ضروری و غذایی ، بیشتر به تجارت

خارجی متکی خواهد بود .  
این ها فشرده اظهارات بنما غلی  
محمد خان جلال وزیر تجارت بود ،  
که پیرامون وضع تجارت در کشور  
ما ، روشنی انداخت .  
وزیر تجارت افزود :  
- به اساس نظر فوق ، تجارت  
خارجی در انکشاف و رشد اقتصادی  
کشور نقش بارز دارد ما بسا یداز  
پرو گرامی پیروی کنیم ، که منجر به  
از دیداد حجم تولیدات اموال صادراتی  
و بهتر شدن کیفیت اموال افغانی  
گردد .  
به این ترتیب می توانیم از صدور  
این اموال هم ، اسعار خارج -  
بدمت آورده و ضرورت های خود را



# در کشور گذشته شد



برای تورید اموال استهلاکی ،  
اموال سرمایوی ، تادیه قروض  
ودیگر نیازمندی ، مرفوع سازی ،  
وی علاوه کرد:

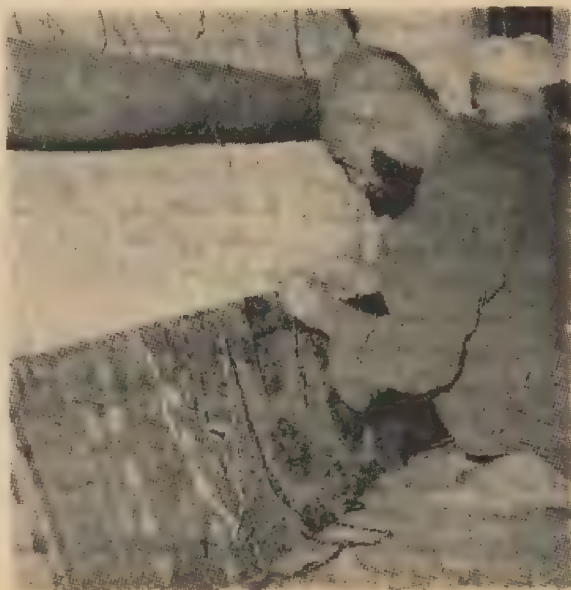
به هر اندازه که عاید اسعار ی  
بیشتری داشته باشیم ، طبیعی است  
که در رفع ضرورت های خود ، کمتر  
به مشکلات اقتصادی مواجه میگردیم  
از بنماغلی جلالر میخواست ، تادر  
باره پروگرام انکشاف تجارت در  
افغانستان (کهی روشنی اندازد ،  
وی پس از لحظه بی سکوت میگوید

دولت پروگرام انکشاف تجارت  
را که هدف اساسی آن ارتقای  
سطح زندگی مردم و اهداف ذهنی  
آن از دیار تولیدات ، تقویه مولدین  
وحمایه مستهلکین است ، منظور  
نمود.

این پروگرام که تحت اجرا  
قرار داده شده ، ساحه فعالیت  
دولت را در تشبثات اقتصادی و  
ساحه فعالیت های خصوصی را  
مشخص گردانیده است .

در آن مواردیکه منافع ملی ایجاب  
نماید و فعالیت های گاه در اقتصاد  
ملی حایز اهمیت باشد ، دولت  
مستقیماً به آن تشبث نموده و به

منظور حمایه منافع ملی ، اقدام می  
نماید .  
**وزیر تجارت ادعیه میدهد.**



بنماغلی جلالر وزیر تجارت ،  
پیرا مون فعالیت های این ریاست  
میگوید :

— دریافت بازار های جدید امتعه  
افغانی ، بهتر ساختن کیفیت اموال  
صادراتی عنعنوی افغانی نظر به  
تقاضای بازارهای امروزی ، دریافت  
اقدام جدید صادراتی از تولیدات  
زراعتی و صنعتی کشور ، رهنمایی

موسسات صادراتی و تاسیس یک  
بانک انکشاف برای تهیه کردت  
و کمک های مالی ، موسسات  
صادراتی کشور ، در نظر می باشد.

**وزیر تجارت در باره تجارت  
خارجی اینطور توضیح داد :**

— به اساسی پروگرام انکشاف  
تجارت و مقررات جدید ، فعالیت های  
تجارتی که بعد از منظوری دولت  
نافذ گردیده است و با در نظر  
داشت تسهیلات برای موسسات

همچنان در ساحات دیگر ،  
متشبهشین خصوصی رهبری میشوند  
تا مطابق به اهداف پروگرام  
انکشاف تجارت دولت جمهوری ،  
صادرات و واردات ، فعالیت های  
تجارتی خود را به شکل سالم توسعه  
و انکشاف بدهند. در بنمورد متشبهشین  
در حدود قانون تشویق میگردند  
ر پروگرام انکشاف تجارت  
خطوط عمده فعالیت های وزارت ،  
تجارت ، به منظور بهبود و انتظام  
امور تجارتی توضیح گردیده است.  
از لحاظ ضرورت مملکت قده مت  
به انکشاف صادرات داده شده است  
به این منظور در تشکیلات جدید  
وزارت تجارت ریاستی ، بنام  
(ریاست انکشاف صادرات) تاسیس  
گردیده که با کمک های تکنیکی مرکز  
انکشاف تجارت بین المللی که یکی  
از موسسات اختصاصی ملل متحد  
می باشد ، دو راه تویعه صادرات  
کشور فعالیت نماید .



# نجوم و احکام نجوم

## دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

### اختیار وقت شایسته

(ماه) تعیین میشود در اینجا نقل کنیم.

طبق قواعدی که برای اختیار وقت مناسب تعیین کرده اند، قمر در هر برج که باشد، اول می بینند که آن برج منقلب است یا ثابت یا ذو جسدین و باز آتشی است یا بادی یا خاکی یا آبی سپس اتصال قمر را با سیارات در نظر میگیرند. اگر نظر قمر با سیارات نظر دوستی باشد حکم آن طوری و اگر دشمنی باشد طور دیگر است.

اگر قمر به مشتری از يك برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای کارهای تجارتی مناسب است.

اگر به زهره از يك برج منقلب بنظر دوستی، بنگرد بریدن و پوشیدن لباس نو را مناسب می دانند.

اگر به مریخ از يك برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای ورزش ها و سوار کاری مناسب است.

اگر به زحل از يك برج منقلب بنظر دوستی نگاه کند برای زراعت مناسب است اگر به آفتاب از يك برج منقلب بنظر دوستی ببیند برای ملاقات بزرگان مناسب است.

اگر از يك برج منقلب به عطارد اتصال دوستی داشته باشد.

مناسبات عطارد را با سیارات دیگر در نظر میگیرند و طبق حکم آن سیاره حکم میکنند زیرا سیاره عطارد با سیارات سعد سعد است و با سیارات نحس نحس.

همچنین اگر قمر از يك برج ثابت به مشتری یا نظر دوستی اتصال داشته باشد آغاز کردن کارهای مهم مثل تأسیس شرکت یا بنای عمارت را مناسب میدانند و اگر همین نظر را با زهره داشته باشد، برای زفاف مناسب می شمارند و نظر دوستی قمر از برج

باشد که برای انجام آن عمل مناسب باشد مثلا برای کارهای منقلب مانند سفر کردن و نقل مکان نمودن برج منقلب مناسب است و برای کارهای ثابت مثل درخت کاشتن و بنیاد عمارت گذاشتن برج ثابت و برای کارهای دو جانبه مثل خرید و فروش و معامله برج ذو جسدین مناسب است (منقلب و ثابت و ذو جسدین در شماره های گذشته تعریف شده است).

۵ - صاحب طالع هم حالش نیکو باشد، یعنی سیاره ای که صاحب برج طالع میباشد، حالش نیک باشد.

۶ - خانه ای که منسوب به آن کار می باشد از نحوست خالی باشد (منسوبات خانه ها قبلا تعریف شده است).

۷ - کوکبی که منسوب به آن کار میباشد، حالش نیکو باشد. مثلا در خانه شرف یا خانه فرح باشد (شرف و فرح نیز قبلا تعریف شده است).

در صورتیکه این هفت شرط موجود باشد، انجام دادن کار را جایز میدانند و در غیر این صورت توصیه میکنند که از انجام دادن آن کار خودداری شود.

برای اینکه تا اندازه ای به شیوه اختیار نمودن وقت شایسته آشنایی حاصل شود بدنیست که شمه ای از اختیاراتی که با توجه به وضع قمر

جنبه علمی ندارد و نباید برای آن ارزش و اعتباری قائل شد.

منجمان احکامی که موضوع اختیارات را ترویج مینمایند، وقت شایسته برای انجام دادن کاری را به شرایط ذیل موکول میدانند.

۱ - باید حال قمر نیکو باشد باین معنی که قمر درو بال و هبوط نباشد (وبال و هبوط قبلا تعریف شده است) و تحت الشعاع آفتاب نباشد (تحت الشعاع هنگامی است که در اواخر ماه قمری ماه در آسمان دیده نمیشود) و با آفتاب در حال تربیع نباشد و در طریقه محترقه واقع نباشد (مقصود از طریقه محترقه موقعی است که قمر در درجه ۱۷ برج عقرب تا درجه سوم میزان باشد).

۲ - حال برجی که قمر در آن می باشد نیک باشد یعنی کواکب نحس به آن نظر نداشته باشند و خود برج هم در خانه زایل الوقت نباشد (نظر کواکب و خانه زایل الوقت در شماره های گذشته تعریف شده است).

۳ - سیاره ای که صاحب آن برج که قمر در آنست، می باشد حالش نیکو باشد مثلا اگر قمر در برج سنبله است، سیاره صاحب برج سنبله که زهره است، باید در آن وقت حالش نیک باشد.

۴ - طالع وقت هم نیکو باشد یعنی برجی که در هنگام شروع به کاری در حال طلوع است، از ستارگانی

از جمله خرافانی که با ستاره شناسی آمیخته شده است و بین عوام بسیار رواج دارد، اختیار وقت شایسته است که در اصطلاح نجومی آنرا اختیار یا اختیارات میگویند.

حتما شما هم بسیار دیده باشید که بعضی اشخاص بهنگام سفر یا معامله یا ازدواج یا نقل مکان یا پوشیدن جامه نو و امثال این اوقات، دو جستجوی ساعت سعد بر می آیند و بسیار اتفاق افتاده است که فرصت مناسب را از دست داده اند زیرا هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفته بودند چون همان لحظه را ساعت نحس می پنداشتند، از عملی کردن تصمیم خویش خودداری نموده اند و در نتیجه هنگامی که بعقیده ایشان ساعت سعد فرا رسیده بود فرصت عملی کردن تصمیم گذشته بود در صورتیکه شرط عقل آنست که انسان در ماهیت عملی که میخواهد انجام بدهد، بیندیشد که آیا مفید هست یا نه و اگر مفید بود، تاخیر شایسته نیست زیرا فرصتی که از دست رفت دو باره باز نمیکرد.

به هر حال، اختیار وقت مناسب هم شعبه ای از نجوم شده است که تأثیر خرافی آن کمتر از پیشگویی های احکامی نیست و ما در اینجا شمه ای از قواعد اختیارات را یاد میکنیم و بار دیگر تاکید مینماییم که مسایل مربوط به اختیارات به هیچوجه



# فرهنگ اصطلاحات نجومی

## یاد داشت :

و

## نسر طائر :

ستاره ایست از قدر اول در صورت فلکی عقاب که عوام آنرا با دوستاره کم نور که در دو طرف آن به یک خط مستقیم قرار دارد، شاهین ترازوی نامند، رنگ نسر طائر سفید بسیار درخشان است و در این شبها تقریباً در ساعت ۱۱ طلوع میکند و در شبهای سرطان و اسد در اوایل شب بالای سرما در آسمان دیده خواهد شد فاصله نسر طائر از زمین ۱۶ سال نور است .

## نسر واقع :

ستاره ایست از قدر اول در صورت فلکی شلیاق بانور متماثل به آبی که از درخشانترین ستاره های آسمان بشمار میرود و در این شبها بین ساعت ۹ و ۸ طلوع میکند و در شبهای جوزا و سرطان در اوایل شب بالای سر دیده میشود، فاصله نسر واقع از زمین ۲۶ سال نور است عوام این ستاره را با دو ستاره نزدیک آن سه پایه یا دیکدان می نامند .

## نسرین :

نسر طائر و نسر واقع را با هم گویند . نسر دو لغت بمعنی کرکس است و نسرین بمعنی دو کرکس و سبب تسمیه نسر طائر آنست که آنرا به شکل کرکسی که در حال پرواز است تخیل کرده اند و وجه تسمیه نسر واقع آنست که به شکل کرکس نشسته که بال خود را جمع کرده باشد توهم شده است .

## خاقانی گوید :

پرواز چرخ اخگرش پرواز نسرین از فرش

پرواز سعد بن برسرش چند آنکه پروا داشته

## لامعی گوید :

کانون فلک ، پزنده بر آتش ستارگان

نسرین نسرین مرغ بریان بر نوک پا بزین

## کواکب علوی :

زحل و مشتری و مریخ را چون فلک آنها را بالاتر از فلک آفتاب

میدانند کواکب علوی نامیده اند .

## کواکب سفلی :

زهره و عطارد را چون فلک آنها را پایین تر از فلک آفتاب میداند ، کواکب سفلی نام داده اند .

عالم آفرینش آشکار میگردد ، اما جنبه خرافی نجوم قسمت احکام نجوم است که به دوشعبه پیشگویی و اختیار اوقات منقسم می گردد و اساس آن بر پایه و هم و گمان نهاده شده است ، البته آشنایی با اصطلاحات جنبه دوم

## در این هفته بعضی از خوانندگان

محترم از نویسنده این سطور ،

استیضاح نمودند که با تشکر از توجه و دقت ایشان ، در اینجا به پاسخ استیضاحشان میپردازیم :

ایشان پرسیده اند که رسم و عادت بر این جاری شده و حقیقت نیز همین است که وقتی سمت شمال روبروی ما باشد ، سمت راست ما مشرق و سمت چپ مغرب و عقب سر جنوب است اما در نقشه ستارگان که در شماره گذشته چاپ شده است دریده میشود که سمت راست بعنوان مغرب و سمت چپ بعنوان مشرق معرفی شده ، آیا اشتباهی رخ داده است یا دلیل دیگر دارد .

سوال خوبی است ولی جواب دارد و آن اینست که نقشه مزبور طوری تنظیم شده است (تنظیم کننده آن هم بنده نیستم بلکه توسط ستاره شناسان بزرگ معاصر تنظیم شده) که باید خواننده محترم در حالی که رو بطرف شمال ایستاده است آنرا روی سر خود بگیرند بطوریکه نوشته آن رویایین باشد ، در این حال سمت راست مغرب و سمت چپ مشرق خواهد بود سپس مطابق آن به آسمان نظر کنند ستاره هایی که در نقشه یاد شده است در کمال وضوح در آسمان بنظر خواهد رسید . از اینکه در شماره گذشته از ذکر این نکته غفلت شده است معذرت میخواهم . (نویسنده)

که علم هیات نامیده میشود و از زمان بطلمیوس و بلکه پیشتر از زمان وی تا به امروز تکامل یافته است و اکنون یکی از علوم دلچسپ و یادگرفتنی شده است و هر روزی که میگذرد ، مطالب تازه تری کشف میشود و حقایقی از

ثابت به مریخ را برای مقابله با دشمن مناسب می پندارند و نظر دوستی قمر از برج ثابت به زحل را برای حفر چاه و کاریز و جوی و امثال آن شایسته میدانند و همین نظر را به آفتاب برای آغاز مأموریت نیک می شمارند اما با عطارد همان طو که در بالا گفته شد باید مناسبات و نظر عطارد با کواکب دیگر را در نظر داشت . بهمین قیاس اگر قمر از یک برج ذو جسدین آبی به مشتری یا نظر دوستی بنگرد ، برای سفر دریا مناسب است و اگر این نظر از برج ذو جسدین خاکی باشد برای سفر خشکی نیک است . و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی بازهره اتصال داشته باشد برای عقد نکاح و آغاز شرکت تجاری مناسب است و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی با مریخ اتصال داشته باشد ، برای تهیه لوازم حرب یا دفاع مناسب است و اگر همین نظر با زحل در میان باشد برای صید و شکار نیک است و همین نظر با آفتاب برای ساختن زیورهای گرانبها مناسب است و البته با عطارد ، اتصال آنرا با سیارات دیگر نباید فراموش کرد . بعقیده منجمان احکامی و طر فدازان اختیار رات .

در وقت نظر دشمنی قمر با سیارات سعد ، از هر برجی که باشد ، هیچ کاری مناسب نیست و با سیارات نحس اقدام به کار هایی از قبیل ویران کردن عمارت یا قطع درخت مناسب است و با آفتاب نیز برای انجام دادن هیچ کاری شایسته نیست .

آنچه گذشت گوشه ای از یک حکم نجومی بود که البته احکام مربوط به دیگر سیارات و روابط آنها با یکدیگر خود داستان جدا گانه ای دارد طولانی تر و عجیب تر از این

که بهتر آنست نامش را نبریم . با توجه با آنچه در طی چندماه گذشته در این مجله و در ضمن این سلسله مقالات بیان شد ، واضح گردید که علم نجوم بطور کلی دارای دو جنبه است ! جنبه علمی و جنبه خرافی ، جنبه علمی آن همانست



# روزنامه‌ای بسوی تاریکی‌ها

— چطور؟ ! او از ما خواست که باید بدترش برویم .  
 خنده اش به قهقهه پی مبدل می شود:  
 — باید هم از ما بدترش دعوت میکرد، در ملاء عام که نمیتوان همه کارها را درست کرد .  
 حرفهای محسن خان برای من گنگ و نا مفهوم است و من از آن چیزی نمی فهمم و ترجیح میدهم تا وقتی وضع ما کاملاً روشن نشده است دیگر چیزی در این مورد از او نپرسم .

جیب بسرعت پیش میرود و ما هم از دنبالش .  
 یکمرتبه فکری بخاطرم میگذرد و میگویم :

لزومی ندارد ما دنبالش برویم ، تو میتوانی در یکی از سرک های فرعی بیچی و ...

محسن خان باپوز خندی حرفم را قطع میکند : بقیه در صفحه ۶۰

خواهد شد و بعد از این ، من چه سر نوشتی خواهم یافت ؟  
 محسن خان وقتی نا راحتیم زامی بیند خنده ای میکند و میگوید :  
 — نا راحت نباش لایلا ! همه چیز درست میشود .  
 این جوان نمیتواند درد سری برای ما فراهم آورد .

## خوانندگان عزیز ژونبون قضاوت میکنند

لایلا جان سلام !

امید وارم که بهتر از گذشته باشی، منظوم اینست که صحت خوب شده باشد و از آنهمه شکنجه و عذاب روحی نجات یافته باشی فکر میکنم حالا دیگر آهسته آهسته همه چیز برایت روشن شده و قضاوت خوانندگان هم برای تو ارزش خاصی یافته است. چسرا که در شماره فوق العاده سال نونامه ای از تو در مجله ژونبون به نشر رسیده بود. نامه ای که در محتوی امید وار کننده است و نامه ای که اگر چه ظاهرش را غم رنگ زده است و بطور محسوسی در نامه منعکس شده ولی با آنهم تو دین نامه بهار را و آمدن سال نو را برای دیگران مبارک باد گفته ای و ازهمه بی که برای تو نامه هایی نوشته اند تشکر کرده ای . حالا میدانم که آمدن بهار برای تو کیفیتی دارد و صدای پای بهار را میشنوی و زیباییش را میبینی . وقتی احساس انسان ناامید در مقابل چیز های که زمانی بدبینی ها تارکیش کرده بود و هیچ پدیده زیبایی و هیچ موجود مهربانی برایش اهمیت نداشت، دو باره شگفته میشود و احیا میگردد فکر میکنم ر وژنه ای بسوی نور باز میشود و مسیر زندگی در آستانه یک خو شبختی قرار میگیرد. مگر نه اینطور است ؟

و اما یک چیز دیگر که بیادم آمد اینست که یاد داشت های تو بالای خوانندگان ژونبون تاثیر عجیبی کرده است بطوریکه مثلاً نامه های برای آقای دبد بان میرسد که سوالاتی در آن راجع به قصه ای تو مطرح میشود . معنی این همه گپ ها در چیست ؟

اگر تو همین نامه ای که در آخرین شماره ژوننون بچاپ رسیده خوانده باشی برایت مطلب بخوبی روشن خواهد شد . منظوم همین نامه ای است که سوا لاتی از آقای دبد بان شده است و او هم جوابهای با این پرسش ها ارائه نموده است من فکر میکنم که خوانندگان ژوننون قصه ترا با علاقه و دلچسپی خاصی میخوانند تا هر کدام شان راه چاره های برای تو پیشنهاد کنند. از این باب است که من میگویم تو دختر طالع مندی هستی . اگر نه ، هستند بسیاری از کسانی دیگری که در زندگی فریب خورده اند . ولی تنها هستند و کسی را ندارند که در زندگی رهنمایی شان کند . در اینجا است که تو باید برای خودت ارزش قایل باشی و ازین به بعد زندگی را از دید دیگری ببینی تا باشد که بخت باتو یاری کند و از اینهمه عذاب رهایی یابی .  
 غلام حسین از کارته سخی

یکپایم ترا روی اسفالت خیابان گذاشته ام و قسمت بیشتر بدنم هنوز داخل موتر است . محسن خان از موتر پیاده شده است و باشگفتی چشم به افسر پولیس دوخته است . سر تا پای افسر پولیس را که جلوم را سد کرده است از نظر میگذرانم و منتظر میشوم تا حرفی بزند .

افسر پولیس باریک اندام و جوان ۲۶،۲۵ ساله ای است و لبخند استهزاء آمیزی لبانش را از هم باز کرده است .  
 افسر پولیس مثل اینکه دلش نمیخواهد حرفی بزند و همینطور نگاه مان میکند . سر انجام من بحر ف میایم و میپرسم :  
 — کاری دارید ؟

لبانش بیشتر از هم باز می شود و یک ردیف دندانهای سفید و برافش را نشان میدهد و می گوید :

— کار ؟ ! بلی ! میخواهم ببرسم شما اینجا چه میکنید ؟  
 با اشاره انگشت محسن خان را نشان میدهد و باز میپرسد :

— با آقا نسبتی دارید ؟  
 پیش از اینکه من حرفی بزنم ، محسن خان موتر را دور میزند و کنار افسر پولیس می ایستد و می گوید :

— بلی با من نسبتی دارند ! خانم نامزد من هستند .

نیم نگاه بصورت محسن خان می اندازد ، انگار که وجود او اهمیت برایش ندارد میگوید :

— جوابم را ندادید خانم ! سوالم را دو باره تکرار میکنم : آقا نسبتی باشما دارید ؟

مکت ، میکنم ، مکتی کوتاه که شد و معلوم نیست بعد از این چه

## یادداشت از: لایلا - تنظیم از: دیدبان





ت  
ی  
ه  
ه  
ه  
ی  
ته  
رد  
س  
ده  
ت  
ی  
ار  
و  
لا  
می  
ه  
ی  
ین  
ن  
زه  
و  
که  
که  
ت  
قا  
فی



# بدتر از مرگ

— تو ایضا را قتل عام کردی ؟  
— کریج جواب داد :

— آری .

— تنها خودت ؟

— آری .

— دروغ میگوئی . آن دیگری هم تپا نچه داشت .

در حالیکه سعی میکرد فلیبا هنوز هم میان او و کریج حایل باشد بطرف عقب برگشته بسوی گادیرسون فرار کرد . فلیبا که برای یک لحظه آزاد مانده بود بسرعت به عقب جست و با کمری باریک و تیز خود ضربت دردناکی بر خشکی پای شیبیل وارد آورد . شیبیل يك بخته تامل فریادی کشید و فلیبا ضربت دومی را وارد آورده از زیر پای او فرار کرد . شیبیل يك بخته تامل کرد و راکه را که گریخت تعقیب کند یا کریج راکه پیشاپیش او ایستاده بود و بعد بسوی فلیبا

آتش کرد . کریج از دور دید که فلیبا موازنه اش بهم خورد ، بعد بایک قدم بلند به پیش حرکت کرده خود را روی شیبیل افکند و در حالیکه بهم پیچیده بودند ، غرور از زینت ها لولان شدند . در سطح طبقه زیرین در حالیکه کریج سعی میکرد بر فشار خود روی بند دست شیبیل که تپانچه در آن قرار داشت بفزاید شیبیل هم بیکارنه نشسته با دست آزاد خود بهر جاییکه از بدن کریج میسر میگردد ، با مشت مزه مزه کریج با استفاده از یک فن صفت باتیغه دست دیگری خود ضربتی بر فرورفتگی دست شیبیل وارد ساخت . تپانچه از دست شیبیل دور افتاد و تازیانه پله های زینت و زوز کسان لغزید . در همان لحظه شیبیل با پشت خود ضربتی سختی بر شکم کریج وارد آورده بعد هم خود را عقب کشیده از شانه های کریج گرفته او را به عقب راند . کریج بژ من افتاد ولی بدون آنکه برای بر خاستن کوشش کند يك لحظه جابجا منتظر ماند . وقتی شیبیل بروی او پدید آمد ، کریج چنان لگدی روی سینه او گرفت که فاصله دومی دو و سه بر زمین خورد ولی بلا فاصله پیاپی خاست . مجددا حمله ور شد و اینبار گارد بزرگی در کف او دید می شد . کریج در حال بیرون آوردن کلاه خود و ماسک خود بود زیرا او در آن گه شده و غبار خفیی در هوا باقی مانده بود . آنوقت غرش کتان بسوی شیبیل حرکت کرد . در جیب خود تپانچه بی داشت که کو چک بود ولی از فاصله نزدیک خیلی خوب کار میکرد .

گادیرسون میتوانست به او کمک کند اما به گفته لویس او خودش برای ماجرا چو بی سرش درد میکرد و یک آلتور بتمام معنی بود . دایما در میان حادثه حیات خود را مرور میکند برای مقابله تصمیم گرفت با سلاح شیبیل مسلح شود . دست بزانو برد ، از میان موزه اش کار بزرگ بوئی را بیرون آورد . قساوتی که از شیبیل بر فلیبا داشته بود او را سخت خشمگین کرده بود .

الته هیچ شبهه نداشت که شیبیل نیز در جنگ تن به تن و استعمال کاره ، استاد کامل است . بازوی چشم نگاهي به توله تیغه گارد افکند و حافظه اش يك لحظه او را به آنرا کسی برگرداند . چنان بنظر آمد که آنکس روزی او را استوار با کار خودش قرار داده شیبیل خنده و خشتانگی و اسر داد و متعاقب آن خنده

کریج غصه باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش دتسا در یکی از ایستگاه های متروی لندن ، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آنرا که رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو میزوی میشود . در همین وقت آقای لویس که درین سازمان سمت مهمی داده و پیاره به جستجوی او برآمده با اسرار او را وادار میکند تا بخاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از آن جا ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان

نظماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد ، محافظت کند .

— خیر ، فلیبا در بالاست و از پائین آمدن می ترسد . و غیر از شما طالب ملاقات هیچکس دیگر نیست .

سپس خم نشده دکمه های لباس کریج ر بست و بعد يك بوتل ویسکی را بطرف او پیش آورد کریج گفت :  
— حالا نمی خواهم . اگر بخورم بخواب خواهم رفت .

بژمحت خواست از جا برخیزد . لیئون او را که کرد . از زینت های آهستگی بالا رفته از کنار گادیرسون که ناله میکرد عبور کردند . کریج میخواست آنجا توقف کند ولی لیئون او را بژور یا خود پیش برد . از داخل اتاقی که چند یکنمرد وزن مدوش در آن ایستاده بود گذشتند کریج گفت :

— در پائین آشیز هاهم باید باشند . لیئون که برای شنیدن صدای خفیف او خم شده بود جواب داد :  
— آنها همه را بیرون برویم . تنها این ها باقی مانده اند . خوب برویم نگاهی باین زن بیفتیم .

هر دو به اتفاق بر سیم رفتند . آب تمام اشیاء را بر باد کرده بود . در وسط اتاق یک میز و دو میز دیگر کوچک دیده میشد . لیئون به کریج کمک کرد تا نخست روی میز و از آنجا به چوکی بالاشود . کریج از پله های پنجره چسبیده بژمحت خود را بالا کشید . این نیرویی که بفرج داد سبب شد تا تمام غصا تش دوباره بشدت به درد بیفتد . وقتی روی بام قرار گرفت ، کم کم روی پلایستاد . کمی دورتر پهلوی خود دو بخادی زن جوان ماندند .

مجلسه بی دست و بی حرکت ایستاده بود . مثل این بود که بدون احساس و قدرت بینا بیی چشمش بسوی عابرین گوجه خیره مانده است . با آن حال خراب ، هوای آشفته و لباسهای چرک و چمک باز هم آیتی از زیبایی بنظر می آمد . کریج آهسته صندازد :

— سلام !  
زن یکبار به بسوی او برگشت . از کنار بام فقط يك وجب فاصله داشت و در آن کمتر یی غفلتی که از او سر میزد ، روی کو چمسرنگون می شد . فلیبا مثل کسی که از مرگ پروا بی نداشته باشد بجواب سلام کریج فریاد زد :

— بهن نزدیک نشو و الا خودم را بپرت میکنم .  
کریج بژمین نشست و تنه خود را بیکسی

دیگر از دور کشته تکیه داده باها را دراز کرد آنگاه گفت :

— سخت مرا خواسته بودی ، آیا فراموش کردی ؟ من کریج اسمم . برای نجات تو به اینجا آمده ام . حریق ، استعمال گاز و عملیه افغانیه پولیسها همه بخاطر توانیجا گورد آمده اند . گادیرسون بخاطر تو زدمدی خود را بخاطر افکند و چند نفر را کشت و منم شیبیل را از بین بردم .

زن بادقت پای عریان و زیبای خود را پیش گذاشت و یک قدم بسوی کریج برداشت . کریج ادامه داد :

— من فکر میکردم گلوله شیبیل ترا کشته است .

— نه ، فرار کردم . صدای فیر رانیدال خود شنیدم . پاشنه کشم در همان لحظه شکست و من روی زمین دراز شدم . بعد وقتی دیدم تو و شیبیل دست و گریبان شده اید ، گفتم شاید با بیرون آورده فرار کردم .

کریج دست بزم صوت خود کشید و گفت :

— نگاه کن چه بروز من آورده است . خیلی خوب می بیند و لی هنر غداری اش با عث قتل و شکست او شد . از چال خاص من بسی خبر ماند .

— آیا از کشته شدن اوطامینان داری :  
— آری پیش چشمان خودم جان داد :  
اینرا گفته به پشت تکیه دانویاکت سگرت خود را بیرون آورد . یکی همه زن جوان ن تعارف کرد ولی فلیبا با اشاره سر از قبول آنجا و وزید .

کریج وقتی میخواست گوگرد را از ظرفی آن بیرون بیاورد دستش میلزید و نمیتوانست آنرا روشن کند . ناچار بسوی فلیبا تکیه کرد :

— باید بمن کمک کنی فلیپ . خوا هش می گم .

زن خواه ناخواه يك قدم دیگر برداشته به نزدیک شد خم شده گوگرد را گرفت و سگرت را بگریز روشن کرد . کریج نفس عمیقی از سگرت گرفت . زن دوباره از او فاصله گرفته بود . کریج گفت :

— اگر میخواستی من میتوانستم از بند دستت بگریزم .

— چرا اگر رفتی ؟  
— برای خود کسی راه ها و جاهای زیبا دی وجود دارد . معذک من نمی خواستم ما نس توشیم .

کریج ، او را خیلی شکنجه داد ولی با آن احتیاط میکرد چهره ام خراب و زخمی نشود . برای اینکه نزد ناکوس سلامت بر گردم میخواست باردیگر مرا به هیروئین عا د ت بدهد . ازمن خواست به ناکوس مکتوب ب بنویسم . مکتوب را هم نوشتم ولی چون نمی خواستم دگر باره معتاد شوم ، امضاء نکردم .

— بتو گفتم که شیبیل مردونا گوس موافقت نامه را با امضاء خواهد کرد . همه کار ها دوباره خواهد شد منم میتوانم مدتی استراحت کنم . راستی اکنون هم دوباره دیدش داری یا سوالی راکه میتوانم بمن جواب خواهی گفت یا خود را از بام پرتاب می کنی . انتقام کن .



یعنی اگر من خودم را بپرستم، توانم نخواهی شد ؟  
من دروغی نیستم که بتوانم ازین اقدام بچلو گیری کنم .  
بخود خیلی اطمینان داری .  
حاصله ندارم زود تصمیم خود را بگیرم .  
بسیار خوب، من همه چیز را بخواهم بگویی کسی دیگری نباید اینجا بیاید . فقط من دو .

معلمین باش . کسی دیگری نخواهد آمد .  
درین موقع زن نزدیک کریج آمده یک سگرت برای خود برداشت و گفت :  
گاه گاه به ونیس میرفتم . ناکسو سیا کارهای خود مشغول میشد و مرا تنها میگذشت بسیار خسته میشدم . تو میدانی که شخص معتاد به هیروئین نمی تواند به آسانی دل از این ببرد . بهرحال در آنجا با مارکوسوی ون، تالو و پوسه آشنا شدم . از من یک لحظه دور نروزمی شدند . آنها بمن گفتند :

که تو در آنتر پول کار میکنی . چون بفول خود شان آنها بکار قاچاق سیگار مشغول بودند . قرار شد شل یکنفر را برای تحت نظر داشتن تعیین کنند . این کار را کردند و ناکسو س هم در کشنی خود به او یک وظیفه داد . این شخص سیبل بود . همینکه وارد کار شد بمن اطمینان داد هر موقع خواسته باشم ، برا من هیروئین بده خواهد کرد . بعد هم آنرا بو سیبله تنگی شد متکار من بمن رساند . هر وقت دیگری هم کمطالبه میکردم ، تداو میدید . سویی وی هم بیگانه تر نشست و ناکسو س را تحریک کرد که گویا تو برای همین هیروئین داده ای حتی هیروئین را در میان لباسهای تو آنها قرار داده بودند .

خدا س زده بودم .  
همه از حاکم من بود . این من بودم که سیبل شلم هم تو هم ناکسو س بدرد سی بقتند .  
کریج سگرت دیگری برای او دو شش کرد . و همینکه زن جوان خواست آنرا گرفته و دور شود کریج دست او را محکم گرفت و او را بسوی خود کشید :  
گوش کن . سویی وی هم گفته شدو سیبل هم بدینا ل اورد . دیگر کسی نیست که مرا هم تو شود و تو زنده خواهی ماند .

زن بدون اینکه حرف بزند مدتی بدست کریج نگاه کرد . بعد سویی وی را دست و تبسمی روی لبان زیبای او نقش بست :

تو خیلی نیرو مند استی .  
این را گفته دست آزاد خود را بگردن کریج افکند و او را بخود فشرد و لبهای خود در وی لبان تفت زده کریج قرار داد و بعد در گوش او گفت :  
اکنون میتوا نیم پایین برویم .  
استنطاق اصلی را از او بعمل خوا می آورد کپتان عزیزم .

فصل بیست و چهارم  
او میس در حالیکه چشمها نش برآمده بودی کریج مینگر دست . پس از آنکه یک یک مشروب برای خود ریخت باز هم نگاه از کریج نداشت .  
کریج سلامت خود را باز یافته بود . سه روز استراحت در شفا خانه کار ملا و راسر حال آورده بود . دریش خواب این یسین در برداشت جای زخم ها زودر صورت شمس آنقدر کوچک میشود گویی در موقع تراشیدن ریش آنرا خراش کوچکی داده باشند سپیدی پلاستر بانگ از غوانی صورت او تثانیب و هماهنگی غیبی ایجاد میکرد . لوئیس پرسید :

بعد ازین قصد داری چه بکنی ؟ آریا هرزه می گیری به پشتی خوبتر تکیه داده گفت :  
خواهش میکنم مرا موشی نکنی کسه دوکتور گفته است نباید بیجا نیایم .  
بعد دست پیش برده دو گیلاس را که نزدیک او قرار داشت از کنیا ک پر کرد . هر دو سیلا مت هم نوشیدند .  
لو میس گفت :

ناگسوس موافقت نامه را مضا کرد . البته در پرتو مساعی و فدا کاری تو . بعد هم یک غنیمت عسکری به زار پ و دو واحد پا را شو تی هم بحرم ارسال داشتیم . یک حرکت کوچک نظا می تمام کار هارا درست کرد .  
قرار گاه شبیل چه شد ؟  
اتش را خاموش کردیم . و انمود کردیم که یک عده کار نگستر با استفاده از فرصت وارد آنجا گردیده آن تلفات را وارد کرده اند حالا همه از حادثه فقط همین را میدانند .

آریا زار پ این حادثه را فراموش خواهد کرد ؟  
چه میتوا نند بکنند ؟ قاتلها فرار کرده اند .  
دلیلی هم در دست ندارند . اگر از طریق دیپلوما سی هم اقدام کنند قضیه فرار دادن خانم ناکسو س افشا خواهد شد .  
لاجرم این کار را نمیکند شنیده ام زن را نزد شوهرش فرستاده ای .  
کریج با سر خود اشاره مثبت کرد و لوئیس ادامه داد :

فلینیا برای تو چه گفت ؟  
زبا مهم نیست . کار بر سو ن بطور است ؟

کم و بیش نا راحتی دارد . او را هم در شفاخانه بستر کردیم و لی در هر حال زخم او آنقدر نا خطرناک نیست . اما فلینیا اعصابش بسیار نا راحت است بهلا و خلی چیز ها میداند . ازین جهت او را تحت نظر قرار داده ایم . دو سال یگا تر یست روی او کار میکنند یکی از آنها سرما میتواست . عقیده دارند که و فشرش بزرگی بهتر خواهد شد او از مدت ها ست به بیمار ی خود مضطرب بود و شکنجه های بیگانه از شبیل دید ، زیادتر اعصاب او را در هم گو گفته است .

اگر بدیدن او برویم ، عیبی ندارد ؟  
کمان نمیکند و هم فراموش مکن که آن سلاح را تو ذ اختیار او گذاشته بودی .

کریج خاموش ، چیزی بر ای گفتن نداشت .

لوئیس سر به بی کرده مگوی خود را پاک ساخت و وی چو کی خود جا بنجا شد و در آن حالت خیلی شبیه ما می پونس بود که همان لحظه از آب بیرون پریده باشند .

کریج همچنان منتظر بود . لو میس دو باره بسفین ذ آمد :  
دلی من فکر میکنم این خانم ناکسو س را از تنه بشی خیلی بهتر خواهد شد . زیرا شوهرش روی او خیلی فکر میکند .  
دوست است خود زنم از من چنین خواهشی کرده بزرگی آریا این کاره رستی بوده میتواند ؟  
حاجتو خیلی امید واز است واز اینک تو با او بوده ای واطی بظن میروند . اینرا که چه چیزی تو جاب این خشتو ذی شده

خدا میداند ولی در هر صورت کار را خیلی موفقانه به انجام رساندی و من خسی رابه حق مستحق شدم ی . آریا دو ماه کا فسی است ؟

بغا طر اینکه دو باره برای قوی ل ماموریت آماده شده نمیتوانم ؟  
لو میس تبسم کنان از روی چو کی خود بلند شده جواب داد :

گوش کن پس . یکنفر دیگر هم برای دیدن تو در بیرون انتظار میکنند . این را هفته بسوی در حرکت کرد و آنرا کشود . در چوکات درسلینا با لباس سیبی که معلوم میشد تازه از زیر انگشتان کریسمان دیور بیرون آمده ، ایستاده بود . با پاکت های هدیه یی که در دست داشت . در حالیکه روی او خم میشد و خصاوش را بو سید . یک سگرت کیس طلا ، یک بوتل کنیاک و چند دسته گل هدایا می بود که سلینا روی میز کنار تخت خواب کر یج آمده و گفت :

سگرت کیس طلا از طرف پدرم تقدیم شده است .

چند لحظه قبل توسط پیسم با اوتما س گرفتیم پیش از آنکه از منو ن است . حرم بار دیگر زندگی عادی خود را از سر گرفته است .  
تو هم اکنون میتوانی به کشور خود برگردی .

خیر . من تنها نمیتوانم به آنجا برگردم در زار پ هنوز دشمنان انتظار مرا می کشند .

لو میس داخل صحبت شد :  
ترا باهوا پیمای میفرستم .  
سلینا جواب داد :

خیر ممکن است پدرم اجازه ندهد سوار هواپیما شو م . بعد بگای به کریج افکند . لازم است یکنفر محافظ با من همراه کنید .

لو میس خواست حرفی بزند و لسی سلینا خنده کنان حرف او را از روی زبانش گرفت و گفت :

دختر من آن از شما به پدرم شکایت خواهد کرد .  
مگر شما مسایل نیستید با دوست بمانید ؟

لو میس که میدید لو میس چقدر از این بحث لذت میبرد ، برای اینکه زیاد سخت نگردد با لجه تسلیم گفت :  
معلوم میشود در برابر شما نیاید زیاد مقاومت کرد .

کریج بسوی سلینا دیده چن ها ای به عربی به او گفتا . خدا یقین خشک و جدی بود سلینا چشم هارا پایین افکند دست هارا را روی سینه نهاد و با همان حال تعظیم کنان از اتاق بیرون رفت .  
لو میس پرسید :  
خدا یا چه خبر شده است ؟ باز هم .

شروع به حرف زدن کرد ام اینها چمعتی دارد ؟  
کریج در پاسخ او گفت :  
سلینا میخواست لوزا خر گت کنیم در

هر حال یک دختر بیا بان است و در رگت هایش خون جنگجوی آزاد او جریان دارد خیلی نو است مد لک به او توضیح دادم همینکه حامل بهتر شود ، حرکت خواهیم کرد من نمی خواهم او حالت خسته و فرسو ده مرا بخاطر پسپا د

لو میس نخست عصی شد و رگت صورت اش چند بار عوض گردید ولی در آخر به خنده در آمده گفت :

میدانم ، حق بجانب استی . می خواهی چند روز دیگر هم اینجا بمانی ، بطور ؟  
خیر عزیزم ، اینجا دیگر چه کسی باقی مانده است . تنها کمی کار دارم و می خواهم یکنفر ر املاقت کنم .

اتموو بیل بزرگ چا گو از غوش کنان توقف کرد .

کریج اوزان بیرون پریده شتا بان بدخل ایار تمان خود رفت او دختری را بیاد آورده بود که در آنجا انتظار او را می کشید ولی پو دی سعی کرد آن خا طره را از حافظه اش بیرون کند . آن دختر مرده بود ولی این دختر زیبا که درودندمی او روی یک کوچ لمیده بود ، جان داشت . کریج یک لحظه در مدخل در ایستاد و با لذت سر پای زیبا و خیال انگیز را تماشا کرد . دختر خیلی خوشبخت و از اسی حلوه میکرد . با شنیدن صدای پای او گویا مطالعه کاغذ هایی را که در دست داشت از یاد برد و با هیجان زیاد فریاد زد :

شباب خوش عزیزم .  
پیا خفته کنان از جا بلند شد :  
نمی خواستم این جا بمانم و لی این موضوع را که کلید زاید چه کسی تسلیم کنیم ، نتوانستم حل کنم .  
بعد پیش آمده رو برو ی کر یج ایستاد و افزود :

همین اکنون لباسهای یم جمع میکنم . در حالیکه با گفتن این جمله حتی یکسک و جب از جای خود حرکت نکرد ، پرسید :  
آریا ماموریت عاید اده می یابد ؟  
کریج بلاستری را که روی خیم کوچک چهره اش قرار داشت بهلا بمت بر داشته جواب داد :

خیر دیگر تمام شد لو میس سعی کرد وظیفه رسا تبین یکد خنر رابه کشورش یعنی رسا را ماندن پهلوی دلدار خود را ترجیح دادم .

پیا به عمیق دشمنان در خشان او - نگاه کرده از سر خشتو دی تبسمی بر لب آورد ولی باز هم گفت :  
میخواهی همین لحظه مرخص شوم ؟

کریج و خساره های او دامیا نود دست گرفته در حالیکه لبان او را می جست بیخ کوشش زمزمه کرد :  
خیر ، اگ اینجا بمانی منجر تو ناراض خواهد شد ؟  
پیا در حالیکه خود را خوبتر در آغوش اومی فشرد و چشمها ن خود را از فرط سعادت بسته بود آالید :

منجر چه کسی بتواند باشد و بعد هم جلاتی خیلی احساساتی و لطیف مبادله شد .  
( پایان )



# آینده بهتر برای قلب های مستعمل



آورنده و میزان بسیار گران تداوی بعد جراحی راکه ( يك صده هزار دالر برای مريض پیش بینی شده ) سنجیده اند که عموماً این مقدار پول توسط بیمه گیری عامه به شفاخانه ها و تیم های جراحی صورت میگیرد.

در نتیجه این انتقادات و اشتباهات گزاف جراحی قلبی گسشدیدی را طی نمود. که در سال ۱۹۶۹-۸۰ مريض در سال ۱۹۷۰-۱۶ مريض در سال ۱۹۷۱-۱۹ مريض و در سال ۱۹۷۲-۱۷ مريض تحت عمل جراحی پیوند قلبی قرار گرفتند. در سال ۱۹۷۳ فقط يك تیم جراحان ایالات متحده آمریکا تحت رهنمای دکتر نارمن شوی در پوهنشی طبستانفورد در کلیفورنیا جراحی پیوند قلب را منظم دوام دادند. این تیم در ظرف دو سال ماهانه يك

قلب و یاد قلب را پیوند میدادند. دکتر شوی در سال ۱۹۶۰ در پوهنشی متی سوفا گوش زبانی بخرج داد تا پیوند قلب در جهان انکشاف نماید. یکی از شاگردانش که در پوهنشی متی سوفا درباره تحقیق میکرد دکتر گریستان برنارد تبعه آفریقای جنوبی است که برای اولین بار بصورت عملی عمل پیوند قلب را روی يك انسان در گیناونه اجرای عمل گذاشت. مريضی دکتر بارنارد بعد از ۱۸ روز پیرو حیات گفت در سال ۱۹۶۷ مريض دومی برای بیشتر از ۱۹ ماه بعد از عمل جراحی زندگی نموده. وی که به اسم دکتر بلایرک بود، بعد از عمل جراحی کتابی راکه (دکتر بارنارد و همکارانش برای دوام بقیه روزهای زندگی اش زحمت کشیده بودند) تشکر کرده به نشر سپرد.

گر چه بارنارد بعد از ۸ عمل جراحی دیگر را انجام داد ولی مشکل اینست که اکثراً وجود مريضان قلب جدید را قبول نکرد. سبب خاتمه زندگی شان میگردد. عدم قبول بیولوژیکی مانع عمل پیوند قلب است. زیرا این موضوع بصورت مستقیم یا غیر مستقیم علامه است که مرتباً باعث ناکامی پیوند قلب و مرگ مريضان میگردد. گر چه اکثران آموخته اند که میکانیزم عدم قبول را با قوی ترین ادویه فر و نشاند. اما دستگاه میحت مصونیت که قلب تعویض شده و نواحی حیات و مورد حمله قرار داده و از بین میرود، عین همان دستگاهی است که به ویروس ها و بکتری ها حمله میکنند. این دستگاه بین قلب مفید و مگروپ های ناخوش آیند فرقی را قایل شده نمیتواند. همچنان عمل ادویه بالای عمل در گردن نیز تاثیرات ناخوش آیندی دارد.

تیم دکتر شوی مبلغ ۵۰ میلیون دالردا برای يك پروگرام تحقیقاتی پنج ساله از طرف موسسه ملی قلب و شش آمریکا جهت میتود های که از عکس العمل در مقابل قلب های نصب شده، بدون اخلاص دستگاه دفا عسی مصونیت در مقابل حملات، جلوگیری کند دریافت نمودند. تیم دکتر شوی دوا راکه بنام ای-تی-جی است در مقابل حملات که به قلب جدید وارد میگردد استفاده می کنند.

گر چه آله دیگری که وقتاً فوقتاً عکس العمل عدم قبول قلب جدید را با نمونه های کوچک آن برداشته بتواند دارند که بدین طریق فهمیده میشود تا یا کدام عدم قبول صورت میگیرد یا نه! و در زمینه میتواند تدا پیسر بقیه در صفحه ۵۷

لویس بریسل جراح ۴۸ ساله معلم صنایع هنری در مکتب متوسطه اندیانا پولیس اندیانا است که شش سال پیش يك شش عمده تولیدی بوده دارای نفوس تقریباً ۷۵۰ هزار میباشد موقعیت آن در قسمت مرکز ایالات متحده امریکا است.

یکی از جمله فعالیت های لویس بریسل اینست که در حدود (۵۰ تا ۱۵۰) بیانات مختلف در هر هفته در مکتب خود، اجتماعات دیگری گروه ها، انجمن ها، و بیون تمایل خودش ناشی در تارویخ طبابت دوج گردیده است و دلیل آن این است که شخص مذکور تارویخ قلب بیگانه مدت بیشتر از ۵۰ سال زندگی نموده که این عمل، خودش يك تاثیر مفیدی روی تحقیقات صحت وارد نموده است. حیات طولانی بنظر رسل به جراحی پیوند قلب کمک زیادی نموده، تا بین دکتوران، مريضان و بقیه مردم عامه در بین نوع جراحی هنوز هم جدید، اعتمادی خلق گردد. پیشرفت های تکنیکی که اکنون در ایالات متحده آمریکا تحت تحقیق و مطالعه است برای بسیاری از مريضان قلبی امیدواری زیادی را در زنده ماندن و صحت یافتن دوباره به وجود آورده است. حتی بعضی از ناظرین پیشگوی می کنند که انتقال قلب انسان از وجود يك شخص که تازه به مريضی مصاب شده به سینه يك مريض دیگر، که برای بقای حیات خود، به آن ضرورت دارد ممکن است تا ختم دهه ۱۹۷۰ مانند انواع دیگر جراحی های امروزی، رواج پیدا کند. اولین

پیوند قلب انسان به انسان دیگر در سوم دسامبر ۱۹۶۷ صورت گرفت که بعد از تولد جنوری سال ۱۹۷۴ مجموعاً ۲۲۷ مريض قلبی، قلب های جدیدی را دریافت نمودند. عملیات توسط تیم های مرکب از ۹۶ دکتر و ۲۱ مملکت جهان صورت گرفته است که از جمله ۷۳ تن از این مريضان تا هنوز هم حیات داشته و پانزده تن دیگر آن از دوتا سه سال بیشتر زندگی نه نمودند. و در بر سه حصه از این جراحی هادر ایالات متحده امریکا صورت گرفت که رسل نیز از جمله آنها است. رسل نسبت مريض قلبی که داشت توسط يك تیم جراحان در کالج طب ورجیا معالجه گردید. چنانچه قلب يك پسر ۱۷ ساله راکه در يك تصادم جان خود را از دست داده بود، بوی پیوند زند. و رسل در آن وقت (۱۹۶۸) از جمله ۳۵ نفری بود که در دنیا تحت جراحی قلبی قرار گرفته بود.

که بعداً بسیاری از این جمله مريضان حتی نتوانستند بعد از جراحی قلب شفاخانه را ترک بگویند و در همان جا بعد از چند روز ویا هفته زندگی خود را از دست دادند. این چرا حسی های پیوند قلب در دنیا جلب توجه کرده بر علاوه تبلیغات وسیع در زمینه، طرف تحسین حلقه های بین المللی نیز قرار گرفتند که به همین منظور یکی از مصرین صحنی سال (۱۹۶۸) و اسال قلب نامیده است. اما عده دیگر از مصرین در این قسمت شك داشته اند و متیقن نیستند که آیا جراحی پیوند قلب فقط تنها يك راه طولانی و زجر کشنده مريضان قلبیست و یا طریقه جدیدی که به علاوه حفاظت ایشان به آینده بهتر نیز ایشان را امیدوار سازد خواهد بود. ایشان به حیات معدودی از بسیاری مريضان اشاره کرده در دو نواختی راکه بعد از عمل جراحی به مريضان دست میدهد، یاد





# د خوشحال خټک

## ادبي مرغلری

گلزار ته راغله خټی گلگونی  
دمخ شغلی یی ترهر اژونی  
پرڅه پری نهده پرتو له سر مه  
ترهر هر گل شوی خولی بیرونی

گلزار ته راغله گلونه چونی  
ترمخ یی نه دی لاله مخ روئی  
چه کوږته دروهمی له گلستانه  
گل یی لمن نیسی لاله ستونی

عشقه ستا واده چاری اوتری دی  
چه زورودی واده بهتری دی  
ترهرمه پوری سره نظر لری  
زلمی باز ونه جوته کوتری دی

عشق چه پخیلو موجودو سرشی  
ترا باسینده لازوروشی  
پلاهی لری هر څه په مخ ووی  
چه کانی بوتی په مخه ورشی

که ښی ښی جوته که لپاسونه دی  
که ښه بازونه که ښه آسونه دی  
خوشحاله زوږ شوی اوس داهوس مگره  
دښو خوانانو داهوسونه دی

## وروځی

دلرم لاشه یی ماته وی په زده کښی  
چه یی نقش وی په زده ابروی داستا

ماچه خال دستا دورو څو په منځ ولید  
نه بل هسی دنگ امام شته نه محراب

کړی ما رحمان په زوږ کښی نقش دمحرابوو  
ستا ابرو یو نقش دمحراب راڅخه یووږ  
(رحمن بابا)

## د فلک جام

که ساقی تلخه باده دریایی شور کا  
د فلک به جام به مست کله میخور کا  
آراسته وی تل محفل دڅنده رویو  
زمانه به دگل جام څه رنگ نسکور کا  
چه په لاس کښی بی تل چوب لکه شانه وی  
بی الفسونه به نیول دتور منکور کا  
دلنگی کړم لکه گل په خندا اور که  
که می بل دصبا باد په خونه اورکا  
چه په سربو سږ آسمان زوی دستاوږدی  
عاقبت یی لکه شمع بیاسر تور کا  
لکه گل کړی گران بار تودامتی  
با ددی څه لکه غبار په کتف شورکا  
چه امید پخپل صورت د فدا نشته  
شیدا، څوک دخان آشنا بانی خمسورکا  
(کاظم شیدا)



## ای شبنمه

ای شبنمه دلا له جام کښی سپای یی  
د غو تی پیا له کښی عطر د گلان یی

سپاهنداره کښی صفا نور او حلا شته  
پر څی ستایه توره شپه کښی همسم رنسانته  
ته دگل په مخ خور لی دشرم ونساز یی  
هم دآب همسم دآبرو سپیڅلی رازی یی

دشپلی په تیره خو کله هسی ښکار یی  
لکه اوبکی وی ښو بانندی ولاړ یی  
هسی ښکاری دشپلو شین چمن کښی  
پاولسی داره شین بخش دپینل تن کښی

تصیف یی دسپین غاښ خوله دغو تی کښی  
یسی دستوری گو شو اړه غوږ دمیو ږمی کی  
ته دشپې تودم کښی چسود آب حیات یی  
خو دورځسې پیا وږمه راز دمهات یی

دنسیم په وزرا لوزی آسمان تیره  
ته په لمر مین یی څی د عشق جیان نه  
ته چه والزی دگل مخ شی بسو آبه  
غو تی واده بسی پردی شی ای سیمه به

ته وونی او ښکی دستور و دژوا یی  
دشنه شپه ژای میا پیا یسه خندا ری  
ستا دانی زما دنظم آب تیرا بدی  
هریو څاڅکی دی په در گوهر حساب دی

په گل پانی کښی فنا ته ښه اشراپ یی  
دهتراو شعر جهان کښی انقلاب یی  
(فنا)

## د زلفو بوی

(حمد)

دگلرڅ دسوی مینی درد اوداغ  
دغمونو په پرده نفیشتی لواغ

چه په مخ دگلبدن سترگی برانیزی  
غنچه نه کاسم کاته له دی دماغ

دایی خط نشو نما کاندی له مخه  
یانری نری لوی څی له چراغ

چه نسیم یی دگلرڅ لاس په مویوان کا  
شر منده دگلو بوی پاخی له باغ

دختن دمشکو فن شرواته سپل  
چه یی بوی دزلفو راغی تودماغ

ویر ټپلی ناری کله په روغ زده شی  
دبلبلو ناری مه غواوه له زاغ

دحمید په خیر بهورک سرپه صحرایی  
خدای دی ورکه دچانه کړی بی سراغ

## پسرلنی مرغلری

له گلو ډک دی غرونه رغونه  
زوکو سره کړی پښی لاسونه

دسپینو زرو تختی ښکار ږیری  
سړی چه کوری نن آشارونه

بهار گل داوږو غرو اوږغونه  
دشپنو پام شو خپلو ناروته  
زړه خان ولی بیاله مړتکه  
مستی ختلی دغرو سرو ته

صحرا په گلو څه ښه ښکار ږیری  
گلان په ښکلو ښه ښکار ږیری  
غرونه رغونه دگلو ډک دی  
بلبل په باغ کښی هسی کړیری

ځمکه تمامه شنه پخپلی ده  
لوی بهار دی دگل خوانی ده  
دازوږ جهان چه بیرته خوان شوی  
اغیزه توله دپسرلی ده  
ځمکی پخپل مخ ایښی گلونه  
ونو په غاوه کړه امیلونه  
دگل خوانی ده وطن سمسور دی  
خوشاله کړزی زلمی اوچونه  
(الفت)





# کتاب فروش دیوانه

برو در آخر آن کوچه ها آنها را پاره کن میچاله کن و دور انداز خو اما به من بگو: «کتابها را میگیرم» بگو. من ساکت بودم لبانم به هم چسبیده بود. کتاب فروش فریاد زد:

— بولز آنجا ها می آید.  
ترس مرا فرا گرفته بود آدمها را میدیدم که از پنجره های سرک میکشند.

از کتابفروش پرسیدم:  
— تو با من چه کار داری.  
— باتو گپ میزنم.

— بگو  
همانطور ساکت و بی حرکت اورا نگاه میکردم. باز بند دستم را در بین انگشتانم محکم فشرد. خیالم آمد بند دستم شکست از بند بخود پیچیدم. کتاب فروش بند دستم را بیشتر فشرد و گفت:

از خود پرسیدم یامن چه گپ میزنم اما به او دیگر چیزی نگفتم.  
به میدان کو چکی رسیدم. کتابفروش دستم را کشید و گفت:  
— بنشین.  
نشستم او هم نشست و بدون هیچ مقدمه گفت:

— از پشت من تکرار کن «کتابها را میگیرم».  
از پشتش تکرار کردم.  
— کتابها را میگیرم.

— همه کتابها یم را تو بخور.  
بانا باوری به او نگرستم.  
— نی نی من نمی خورم.  
خشمگین شد و پرسید:  
— چرا؟

آوازم بنظرم بسیار زیر و خفه آمد. دستم را رها کرد. بند دستم در دستم میگردانیدم از اختیارم بیرون شده بود. به پشت دستم دینم رگهایش بر جسته و کبود شده بود.

— من آنقدر پول ندارم  
گردنش را کج کرد:  
— به تو ازلت میدهم.  
— من هیچ پول ندارم.  
— همه کتابها را به تو مفت میدهم.

— خو کتابها را میگیری ها؟  
از من خوش شدی یک لبخندی بزنی گنج شده بودم ارتباط این پرسش ها را بهم نمی یافتم رقرق او را میدیدم، تمام کتابهای کسه در دکانش دیده بودم و منظم در قفسه ها چیده شده بود زیر نظرم تا با لا میرفت عنوان های کتابها زیر نظرم بزرگ و بزرگتر میشد. تکرار کرد:

گنج شده بودم گفتم:  
— من جا ندارم کتابها را بگذارم.  
— اما آنها را بگیر.  
— نمیگیرم.  
ملتمسانه گفت:  
— ببین آنها را بگیر.  
— نمیگیرم.  
باز گردنش را کج کرد گفت:  
— آنها را بگیر.  
آوازش را آهسته کرد مثل اینکه در گوشم میگوید ادامه داد:  
— آنها را بگیر باز مثل دیگران

بلا تکلیف استاده بودند و آرام آرام مثره میزدند. گردنهای شان را کج و راست میکردند اطراف شان را میدیدند در اطرافشان مردان نیرومند و قوی بابازوان محکم و شانه های عریض

ایستاده بودند نگاه های شان حالت تهاجمی داشت لبان نشان چرب و سیاه بود مثل لبان سبها یشان. په کمرهای شان تیغهایی آویخته بودند که در روشنی آفتاب برق میزد. یکی

از آنان روی دو زانو نشسته بود و گو سپندی را حلال میکرد هنوز کارش تمام نشده بود که خون از گردن گو سپند فواره میزد. آنان بینی شان را بسته بودند با همان تعفن خو گرفته بودند. بعد ها همین آدمها و سلاخ خانه و گو سپندان را شب های زیاد در خواب میدیدم و از خواب می پریدم.

— بینی ات را چرا محکم گرفته ای؟  
صدای کتاب فروش بخوشم آورد. ما هنوز راه می پیمودیم و بند دستم در بین انگشتانم نشسته بودم.  
— این تعفن ترا نمی آزرد؟

— نی  
پرسیدم:  
— این بوی چیست؟  
بسیار خونسرد گفت.

— گوشت گندیده و خون.  
— این نزدیکی ها سلاخ خانه یی است؟

— نی  
سرش را بلند کرد با انگشتش سوی پنجره ها اشاره کرد باز بسیار خونسرد گفت:

کوچه ها متعفن بود و بویی آزار دهنده و بدی هر سو بخش بود. یکبار متوجه شدم که این بوی بوی آشناست. چندین سال عقب رفتم. بازگشتم به کودکی ام. آنوقت ها روزهای جمعه میرفتم کور رسد کنار قبر پدر کلاسم ساغنها مینشستم و زار زار می گریستم.

گورستان برون از شهر بود در راه آن سلاخ خانه بزرگی قرار داشت تا بستانها تعفن سلاخ خانه با فاصله های بسیار دور پخش میشد. بوی گوشت گندیده و خون.

همه ما با دو انگشت بینی خود را محکم میگریستیم. تعفن به آدم حالت استفراغ میداد. قدم های خود را نیز تر میکردیم. پا های من کوتاه بودند زود خسته میشدم نفس نفس میزدم میگریستم میگفتم:  
— مانده شدم.

یکی از آنانیکه با من میبودند بند دستم را محکم میگریفت مرا در پس خودش میکشید بند دستم درد میگریفت بی اراده میدیدم گاهی هم

پاهای کوتاهم در هوا معلق میماند مرا میبردند. پادم آمد که یکی از روز ها وقتی از کنار سلاخ خانه میگذشتم

همانطور که با دو انگشت بینی ام را محکم گرفته بودم سرم را پیش کردم درون سلاخ خانه را دیدم هر طرف

لکه های بزرگ و سیاه از خون های خشکیده بجا مانده بود اینجا و آنجا لکه های سرخ از خون تازه هم بود. گاو ها، گوسفند ها شتر ها



یک لبخند بزنی ببین بزنی.

من مثل همه مردم شهر لبخند

نداشتم لبها یم بهم چسپیده بود.

خشمگین باز بند دستم را گرفت

و شروع کرد به فشردن و گفت:

گفتم لبخند بزنی.

چطور لبخند بزنی؟

آوازم بنظم بسیار زیر و خفه

آمد. همانطور که شنیده بودم که

او شبها رو بروی آینه می‌نشیند و

خودش را شکلک‌هایی می‌سازد.

دو سرانگشتش را در دو کنار دهانش

فرو برد و دو کنج دهانش را سوی

گو شپایش کشید دندانهای

گفت:

اینطور.

به او خیره شده بودم حالت

دهانش به هیچ لبخند شباهت

نداشت. او هم لبخند زدن یاد نداشته

من مثل اینکه سنگ شده بودم

لبانم بهم چسپیده بود آرام آرام مژه

میزدم و او را میدیدم. کتاب فروش

خشمگین تر شده بود. لبانش می

لرزید. رگ های گردنش برجسته

و کبود شده بود چین های پیشانی

و دور چشمانش عمیق تر شده بود

نفس نفس میزد. انگشتش را به

علامت تهدید بلند کرد باخشم فریاد زد

اگر لبخند نزنی حلالیت می‌کنم

مثل یک مرغ

انعکاس صدایش دو باره بگو شدم

آمد.

اگر لبخند نزنی حلالیت می‌کنم

مثل یک مرغ.

روی دو زانو نشسته بود قصاب

سلاح خانه یادم آمد. نمیدانم چرا

از هیچ نترسیدم یا چشمان خالی

او را می‌نگریستم اما لبانم را از هم

دور کرده نمیتوانستم. کتابفروشی

خیره خیره به من میدید خشمگین تر

شد یکبار با سرعت حرکت کرد

با دو دستش موهایم را کشید

سرم تکان خورد موهایم در هوا

چرخید زد و دو باره روی شانه هایم

لغزید پوست سرم را سوخت

گرفت.

لبخند بزنی.

دندانهایم بهم قفل شده بود

لبانم بهم چسپیده بود بی حرکت

او را میدیدم مثل اینکه سنگ شده

بودم. لبانش به شدت لرزید

گرفت دور چشمانش سرخ شد

رگهای کوچک چشمانش هم سرخ

شد نفس هایش فشرده شد صدا

میکرد یکبار جید و پنجه هایش را

در گردنم حلقه کرد همانطور که

گلویم را می‌فشرد نعره زد.

لبخند بزنی... لبخند بزنی.

دهانش را بیش از حد باز کرده

بود هر دو رشته دندانهایش تا آخر

دیدم میشد زبان سرخ رنگش پهن

شده بود. تکرار کرد.

لبخند بزنی... بزنی...

من به درون دهانش به حلقش به

ساخته های پیچیده و سرخ رنگ

حلقوم می‌دیدم ساختمان پیچیده

و سرخ رنگ

مرعش بود. حلقه پنجه هایش در

گلویم تنگ و تنگ تر میشد

انگشتانش استخوان گردنم را به

سختی می‌آورد نفسم بند شده بود

دو دستم بدو طرف افتاده بود مثل

اینکه سنگ شده بود. نمیتوانستم

دستم را به تنش بزنی از او بدم

آمده بود ورق به ساختمان پیچیده

و سرخ رنگ حلقومش می‌دیدم که

مرعش بود. فریاد میزد.

لبخند بزنی...

حلقه انگشتانش بسیار تنگ شد

لکه های سیاهی بیش چشمم

رقصیدن گرفت... بعد لکه های

درخشان. خیالم آمد که آدمهای پشت

پنجره ها هم به گلوی هم افتاده اند

و به یکدیگر شان نعره می‌زنند.

لبخند بزنی...

لکه های سیاه و درخشان بیش

چشمم بزرگتر شد دیگر چیزی

ندیدم خیالم آمد از دور ها صدای

خفه میشنوم.

لبخند بزنی... بزنی...

لبخند بزنی... بزنی...

لبخند بزنی... بزنی...

لبخند بزنی... بزنی...

لبخند بزنی... بزنی...

لبخند بزنی... بزنی...

لبخند بزنی... بزنی...

لبخند بزنی... بزنی...





# بهار آمد و

## درخت غنچه بر آورد و بلبان مستند

ذیر نظر : گل محمد ادیب

### کوکب بخت

کو کبی دلم به پنهانی خیال  
همجو امید دل، از من دور بسود

پاک گوهر، خو شکل و پر نود بود  
باغده، بی آهو و غرق جلال

عشوه سر داد مرا پیوسته ساخت  
دیده ام بود سید وسوی دل دوید

مرد باد یاس شد در دل پدید  
شمع امید مرا خاموش ساخت

دیده شد بی نود و دل بی آرزو

دوسر من کرد سو دا آشیان  
باغ دل پر گشت از خاویز یان

گشت گلپای خرد بی رنگ و بسو

مشعل بی نود دل شد محو دود

شیشه شفاف چشم شد گداز  
غیر او حاتم نیا میدد و نظر

دل به پنهانی خیال که ره نمود

دلم، آن کوکب پس آنجا برده رخت  
در دلم کا وز د شرا نیستی

گفتم : ای محتاله کوکب چیستی ؟  
گفت : و هم پوچ تویی که بخت !

از : «المهام»

### دل بی پیر

فصل گل شد، چیست ای در دی کشان تد پیر ما ؟  
سبزه هابوی جنون دارد به صحرای بهار

عاقلا ن افکری به عقل پای درونچیر ما  
در بیابان وارث مجنون سرگردانم

کمی گفتم عقل گیر در گردن نخچیر ما  
سبزه میروید بصحرا تا مرا بسترشو د

لاله میروید بدمان از پی تا تیر ما  
پای کو بان میروم تادامن دشت چنون

چاره دیگر ندارد این دل بسی پیر ما  
سا قیا جام نشاط از کف دمه گامد بهار

غصه مستی مخور کز می بود اکسیر ما  
جام در گردش آور غصه د نیا مقور

سا قی رو ز ازل تاجون کند تقدیر ما  
من جنون پر ورده عشقم متر سامن زمی

بی نگا می کافر آیین کی توان تسخیر ما  
گر بسر غلتید ه مینا پیش ساغر دمزن

مستی مینا و ساغر نیست جز تصویر ما  
دربهار توبه سوز عشق اگر ر قتمزد دست

در ازل بسا عشق شد خالو گل و تخمیر ما  
همتی ای چشم ما قی نشا سر شاد بخشیر

وز نگا می خانه ویران سعی در تعمیر ما  
از (سرشار روشنی)

### بی نشان

باز زیب فر آمده فصل گل و فاخته  
لاله بهشت و دمنشعله ای افروخته  
مرغ سحر میزند زخمه برگهای من  
عمر زکف رفته را باز بیاد آور د  
کیستم اندر جهان ، گمشده ، بی نشان  
بادیه پیمای رنج خسته دشت سراب  
عالم نا دیده را دیده و لب دوخته  
بوق گنه سوخته خر من پر هیز را  
صید زخود بیخیر گشته ام و در پیم  
دام زمین در کمین ، تنگ زمان آخته

از : (پروانه پاک)

### ای عشق !

چه چیزی وز کدا مین جایی ای عشق

که هر جا مایه بی غوغایی ای عشق  
کتاب افتخارات بشور د ا

بهین سر لوحه زیبا بی ای عشق  
اگر جان فی المثل مغلغنه باشد

تو از خوشبو ترین گلپای ای عشق  
و گو دل ساغری باشد پر از می

تو در آن نشسته صبا بی ای عشق  
کمی در کسوت زبیا میبتساب

زمین را روشنی افزا بی ای عشق  
کمی چشمک زنان در شکل اختر

دل از پیرو جوان بر بایی ای عشق  
کمی اندر لباس سبز و گل

طراز دا من صحرای ای عشق  
کمی در جلوه گاه سرو قدان

خرام قامت و عنای ای عشق  
کمی در گوش اهل ذوق و مستی

نوا ی بلبل شیدایی ای عشق  
کمی در دیند آتش نگاهان

نگاه دلکش و گمراهی ای عشق  
یکی دریاست روح آدمیزاد

تو چون گوهر در آن دریایی ای عشق  
ره آورد نفیس اهل بیتش

ز سیر عالم بالا بی ای عشق  
جهان بی تست و حشمت ای و تارک

مگر مهر جهان آرای ای عشق  
شیرت را به سوزی آشنا ساز

و لیکن سوزی معنای ای عشق  
بسوزان مرغ جانش را پر و بال

که تاب شعله سنا بی ای عشق  
از (علی اصغر بشیر)

### درخت یاد

در چشم من فتاد

با خنده های گرم

باغ فرای عشق

در آنگیز دل، آورد می جفا

آن موج های سرکش و سوز آفرین او

شد ناقرار تر

در فلزم دلم

پرواز کرد مرغ هوس ریز سا لبا

باز آمدم بیای توای تکدوخت عشق

تا باز ز تو گفتم آن یادگار ها

در سایه تو چشم ز گردون لگنده ام

از : (دکتور سهیل)

ای تک درخت سبز !

در سینه چمن

خاموش و بی فغان

چشم با سمان

در آسمان ، خاطره ها را کنی نثار

ماند بروز گار تانقش جاو دان

چون چشم اخترا ن

بارنگ آسمان

تابیده ماه من

در سایه های تو

پاشیل شا میا

در صبح بخت من

چون شاخ ارغوان

### جام هوس

نیم شب در سایه ابر سیاه  
ماه و کوکب را ز ما می شنود  
آبها مستانه اندر گوش سنگیت  
نغمه عشق و هوس را می سرود

مست از جام هوس تا با منباد  
مرو بدامانت نهادم بغیر  
چشم بکشو دم که بوسم سا غرت  
زهر می پاک کرد آنجا گمرد

از (بخت)

یاد آن شب در کنار جوی بار  
روی فرشی سبزه و در بزم مه  
می نهادم سر بروی سینه ات  
می شکستم ساغر شرم و کنساره

ماه از لای درختان نمی گشت  
دست بر او اوج هویت می کشید  
سین بورتک از رخت بر جیده بود  
بپریا پوست بیایت می تپید



# قدیری هنر مندی کلو له وشو خ طبع



قدیری در درام عاطفه

بازی اودر (عاطفه) پراز موفقیت  
بود و این موفقیت در زندگی اداری  
او تغییر فاحشی را بار آورده.

...

دوسیرات بزرگ که برای قدیری باقی مانده

چیست...؟

...

قدیری را در افغان ننداری دیدم، البته قیلا او را در را دیوهم دیده بودم، و اگر راستی عرض کنیم بار اول او را هنگام بازی در کمیدی «پایرهنه درپارک» دیده بودم. آدمیست میانه قد، کدوله باوهای گم و نیمه سبید و چهره گرد گاهی کلاه پیک دار هم بسرمیکند، آدم وقتی طرفش می بیند لازم نیست او بگو یسد من هنرمندی هستم برای ایفای نقش های کمیدی، زیوا قدوقیافه اش هم به کمیدین هارفته است.

ازش پرسیدم:

چه وقت هنرمند شدن را آغاز کردی...؟  
قدیری از جایش بلند شد. ابتدا ترسیدم، خیال کردم حرف من بالا یش بدخورده و میخواهد مخلص خبر نگار کم جان و جشه

من و قدیری هر دو چندشوپ جای راقوت داده دوباره صحبتها ترا ادامه دادیم، گفتیم: بعد چشید ؟  
بعد در سال ۴۹ کورس آت و دراماتیک

را در ثقافت و هنر تمام کردم.

گفتم :

خوب کردی .

او گفت:

من در درام «عاطفه» بصورت حق الزحمه یی بازی نمودم گفته میتوانم که بهترین خاطره حیاتم همان شب اول بازی در درام عاطفه است، زیرا

من جدا مورد تشویق قرار گرفتم حتی مقامات افغان ننداری موافقه نمودند که من و ظیفه رسمی خود را در افغانستان بانک ترک گفته بصورت رسمی شامل کار در افغان ننداری شوم، البته امتیازاتی هم برای من قایل شدند.  
قدیری از زندگی خصوصی خود هم صحبت کرد و گفت:

من ازدواج کرده ام دوپسر یکی سه ساله و دیگری یک ساله دارم در زندگی خانوادگی نهایت خوشبخت هستم خانم هم کار رسمی دارد، من می و هفت سال دارم.

گفتم:

ولی موهای تان کمی سپید شده.

قدیری می خندد و میگوید :

از پدر برای من خانه «موتی» پول پا چیز دیگری میراث نماند، صرف سپیدی زودرس و ورزش و بمیراث ماند .

گفتم:

فرقی نمیکند به اینصورت بنون مکیا ژ میتوانی نقش آدم های چیل وینچ ساله را بازی کنید او هم می خندد و اما شه می کند :

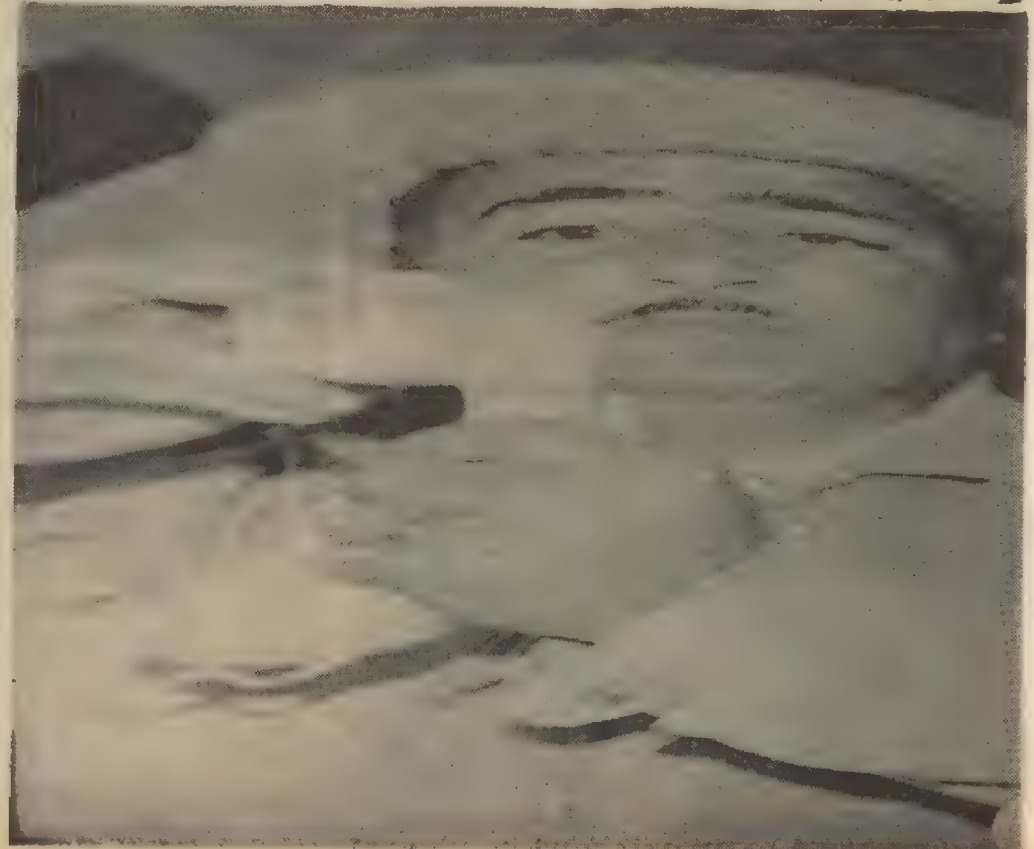
از اینکه بصورت کلی وارد کسب هنر ی شده ام خوشحالم و میخواهم تا آخر عمر در خدمت هنر باشم قدیری که خوش داورده همیشه نقش های کمیدی را بازی نشید در درام های «پایرهنه درپارک» و «عاطفه» خوب درخشیده است.

پرسیدم :

در اولین داستانی که بازی کردی (البته در ادیو ) کدام است ؟  
گفت:

اسم داستان را بخاطر نندارم، فکر میکنم از داستان های جلال نودانی بوده، همکاری من با رادیو فعلا هم دوام دارد.

صحبتم را با قدیری خاتمه بخشیدم دستش را فشردم و تمعیر کابل ننداری را ترک گفتم ..





## سوفیا لورن در فیشن شوی پاریس

اخیرا سوفیا لورن ستاره تنزاینالوی در یک فیشن شوی که در



پاریس بر گزار گردید با ما در شب دیدار تازه ترین مود های سال ۱۹۷۴، می رود بی خبر از اینکه باید ۲۰۵ هزار فرانک برای خریداری لباسیکه زیبایی خیره کننده داشت بپردازد اولیاس را میخرد، جالب توجه اینکه برای حاضرین خود سوفیا لگوی خوبی بود ناسایر مانکن ها دویس فیشن شو.

جان واین مرد شکست ناپذیر  
جان وین هنر پیشه مشهور  
سیمتای هالیود اخیرا تصمیم گرفته  
قرار داد های هنری اش را با  
کمپنی های فلم برداری تجدید  
نماید. این خبر گرچه کاملا واضح  
نیست ولی سرو صدای زیادی را  
ایجاد کرده است. زیرا جان واین  
که مبتلا بر مرض سرطان است معلوم  
میشود. در مبارزه باین مرض فایق  
آمده است و نیروی آنرا دارد تا به  
کارش ادامه دهد.



آخرین فلمی که بر تن ولیز با هم بازی میکنند (هرگز بهاری نداریم)  
نام دارد، ولیز و برتن هم اکنون مصروف گذاشتن اکلن افعیل هستند  
ژوندون

## سیدمبول سکس

جو لی ایک که سیمبول سکس لقب یافته از ستاره های مشهور  
هالیود است او عقیده دارد که زیبایی یک زن در صحت و سلامت جسمی  
اوست و سلامتی وجود بستگی بکار و فعالیت دارد. او اوقات بیکاری اش  
را به پیاده گردی می پردازد.  
جولی میگوید هیچ زنی نمی تواند بدن عریانش را در مقابل کمره  
عکاسی قرار دهد و با اینکه در مقابل چشم دیگران بدون اندام یشهای  
برهنه شود. مگر هنگامیکه احساس کند اندامش برای دیگران و بخصوص  
مردان خواستنی است.



## قتل عام در روم

یک گروه گشتی از پولیس آلمان در کوچه یی از روم مورد حمله پارتیزانها  
ایستایانی قرار میگردند و نیم از آنها کشته میشوند. قومانیان کاپلر  
(ریچارد برتن) مامور میشود تا در زمینه رسیدگی کند. کاپلر افسر  
بیرخم نازی باوجودی میانجیگری پاپ به تعداد ۳۳۵ نفر را قتل عام  
میکند.

را برات کاتز بر مبنای این واقعه کتابی نوشته است که اخیرا قلمی  
از آن بنام (قتل عام در روم) شناخته شده است. قتل عام در روم را  
را کار لو پونتی تهیه کرده است.



## تمنا

بهار لا له افرو ز ت مباد و  
اداو حسن فیرو ز ت  
نزا کت آفرین بر ماهی و یان  
بخو بان غمزه آمو ز ت مباد و

• • •

بهاران نگهت از روی تو داود  
پنشه عطر گیسوی تو داود  
نظر انداز پر کیف غزا لان  
نشان از چشم جا دوی تو داود

• • •

بنازم جلو های شوخ و شنگت  
ظرافت های مقبول و قشنگت  
عطوفت از تو دادم چشم ، اما  
ندادم تا ب استغنا و چنگت

• • •

با زارم مکن اصرار ، چندان  
بمن کم الفت و یا غیر خندان  
نسا زد مگر و فایت دستگیری  
چو مجنون سر بر ارم در بیابان

• • •

به عشقت زنده می باشم دل آرام  
لباس ما کسی ات زیب اندام  
مه نازی! کمی بشنو، نیا دم  
تحمل تا کجا ای شوخ گلها م

محمد عمر وفا  
از وحیدالله ، رحیمی

## داغ تمنا

دیشب نظرم برخ زیبای تو افتاد  
تا چشم نظرباز من افتاد به خالت  
آندم که بدیدم به چمن روی چوماهت  
شوقم بدل زار و سیمای تو افتاد در بزم حریفان نکشم منت ساقی  
تادیده به آن نوگس شهبای تو افتاد از اول شب تا به سحر محوتو بودم  
دل ناله کنان رفته و در پای تو افتاد  
صدشور و نوازدل شیدا شده بر خوابیست تا دورگم زلف سمن سای تو افتاد  
هر چند وفایت نبودای گل زیبا آوازه به شهر از رخ زیبای تو افتاد

# صحنه در مینا

## (راز دل)

ایکه يك عمر ز عشق من و تو می

گذرد

تو هنوز در پی عشق و هوس زود

گذری

بتو روز ها گفتم بتو ماه ها

گفتم

بتو سالها گفتم

دست بر دار ز من

نه من آنم که تو مینداری

نه تو آنی که دلم میخواهد

بگذر از من که مباد روزی

سخت از کرده پشیمان شوی

دور بگریز و فرا موشم کن

که مرا نیست ز تو امیدی

راه من راه وفا و راستیست

راه تو با لهوس و گنه است

فرستاده : نریمان - ن

## شب بهار

بوی بهار بمشام میرسد اولین گلها خفته سر از خاک بیرون کرده اند .  
میان ابر ها فریاد یرند گانی که از سفر زمستانی بازگشته اند بگوش میرسد .  
دلم میخواهد از خوشحالی فریاد بزنم ، دلم میخواهد بی اختیار گریه کنم . راستی آیا آنچه مبینم راست است ؟ آیا ممکن است رویای کهن در دل شب ناگهان تحقق یافته باشد ؟ ماه و اختران در آسمان لیختند میزنند و میگویند ، آری ! گلهای سرخ زمزمه کفان و بلبل سحری فریاد زنان تکرار میکنند « که آخر امشب بهار آمده است » .  
خورشید زیبا تر از همیشه می درخشد . گلها همه جا سر از خاک بدر کرده اند . روز ها یکی پس از دیگری دلپذیر تر و فرحبخش ترند حتی هوایی شامگهان نیز از عطر گل آکنده است . گویی از آسمان که زادگاه روز های پریشان است همراه رو شمنانی روز خرمن گل به زمین میریزد . در آخر مگر نه در گردش فصول ، بهار فرحبخش فرا رسیده است ؟

بت نازک مزاج و تند خویم  
بیا نیمی نگا هی کن بسویم  
من مسکین تکلیف آ ز مو دن  
سرت گردم پذیر این آرزویم

• • •

برخ گل ، در بیان چون غنلیبی  
چه خوش تر کعب و زیبا دلفریبی  
ز بس ناز آفرینی و ذوقا فل  
غم دل ، آفت جان « نصیبی »





# په شوروی اتحاد کښې د تياترونو خړنگوالی

اوس په شوروی اتحاد کښې (۵۳۵) حرفه ای تياترونه سره د دايمي ترو پونو شته چه لوبغاړی پرامونه لويه ۴۵ ژبو دصحنې په مخ تمثیلوی .

دلته هر تياتر د نندارې لپاره خانه یو ثابت او ټاکلی ځای لری. پدې هیواد کښې هرکال (۱۱۴) میلیون خلک تياتر گوری. دلته د ناو یزیون پر مختگ دتياترو نو دنداره کوونکو دشمیر په کمولو کښې کوم تاثیر ندی راوستلی . میلا د ۱۹۶۰ څخه د ۱۹۷۰ کال پوری دتياتر په ننداره کوونکو کی لس میلیون نفره زیاتوا لی راغلی دی .

پس دی هیواد کی ۱۴۴ دماشومانو اوځوانانو خاصتياترونه جوړ شوی دی. دلته اوس په نظرکی دی چه په پنځه کلنه جاری دوره کی (۱۹۷۵-۱۹۷۱) ۴۹ نور تياترونه دماشومانو لپاره نوی جوړ شی .

په شوروی اتحاد کښې خاص د ماشومانو لپاره هم موزیکالتياترونه وجود لری چه په مسکو کښې واقع شویدی، دلته دماشو مانو لپاره کمیدپانی او ایرگانی دروس دملی فدراسیون دهنرمندی ناتالیاساکس تر نظر لاندی اجرا کیږی. دلته تياتر داتو میاشتو په موده کی دپو میلیون څخه زیات ماشومان ننداره کوونکی درلوده .

د مسکو اکادمیک هنری و تياتر په شوروی اتحاد کښې اولنی تياتردی چه خپل هنر مندان یی په ۱۹۲۲ کال کی باندینو هیوادو ته واستول

په ۱۹۷۲ کال کښې دشوروی اتحاد دتياتر ۲۳۰ تروپونه باندینو هیوادو ته سفر وکړ .

د ۱۹۱۷ کال داکتوبر د انقلاب څخه دمخه په روسیه کښې تنها د هنر دغه عالی موسسی موجو دی وی. چه اوس په شوروی اتحادکی دهغو موسسو په ساتنه (۶۳) موسسی جود لری چه پدې موسسو کښې دتياتر ټولی خانگی تد ریس کیږی .

اوس خانه دمسکو دتياتر د هنرونو په دولتی انستیتوت کښې دزرو نفرو څخه زیات په تحصیل بوخت دی. چه دوی د څلو یښتو

ټول هنر مندان یی سینمایی لو بڼاړی اوستوری دی. دا اوس د ۲۶۰ سینمایی لوبغاړی او هنر مندان لری .

سره لدی په شوروی اتحاد کی دوه زره شوقی او اماتوری ملی تياترونه هم شته .

چه ددغی ډالی څخه خانه اوه سوه تياترونه چه د شوروی اتحاد په فدراسیون کښې فعالیت کوی په یوه کال کښې د پنځلس زرو څخه زیاتی ننداری دستیج په مخ خلکو ته ښیی .







# داستان درد

ترجمه از : غ - ح - اونگوت

سوزه از: ابوالمعانی بیدل  
سناریو از: شرف و شهیدوف  
و - ویتکوویچ

## تا اینجا داستان

موند جوان زیبایی هنرمند بادین تصویر کلامی و قاصه ز بیای سرای عاشق بقرار او میگرد و در سراغ او راه سرز مین دور دست ناشناخته را در پیش میگیرد و سر انجام پس از عبور از مریخ - سرزمین ادبیا انواع به پایتخت فرمانروای هند میرسد و پیاری بیونادجی باغبان و محمد محسن فانی نقشبندی شاعر موفق میشود در سرای باواید و در محضر فرمانروا و مهمانانی که از عفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز بسراید و هنر نمایی کند.

ماجرای عشق در پرده نیمه اند و موند کلونید گرانبهای مراحانی را که فرمانروایوی می بخشد، دروای کلامی می انگند و آتش خشم و حسادت فر ما نروا را برمی انگیزد به شعله ها دستور داد میشود تا او را بچرم این گستاخی و چسارت از موز مملکت بیرون بکشند و در بیابانی بی آب و علف به اعاش سازند.

صدای گرفته و غمگین تقاره از دور دستها بگوش میرسد.

شب است. انبوه ستارگان در آسمان چشمک میزنند... شعله ضعیف آتش دریاغ میسرخشد.

بیونادجی پیر با نواسه خود در کنار آتش نشسته است. پیرمرد با کلمات پریه پریه حرف میزند، قصه میگوید:

... او فرمانروایی بس دهشت انگیز بوده حتی روزی نسبت به سایه خویش بد گمان گردیده و دستور داده است تا سر سایه اش را قطع نمایند. میگویند از آنروز تا کنون سایه وی بدون سر در جهان، آواره میگردد...

پسرک بدقت گوش نهاده است. از عقب در بر تو خیره ستارگان، گلبا بنظر میرسد. شجی سپید رنگ در بین گلبا حرکت میکند، اما پسرک آنرا نمیبیند. بیونادجی قصه خود را دوام میدهد:

... بدین سان سر انجام فرمانروا در آستانه مرگ گام نهاده و سنگهای لحد او را در آغوش خویش گرفته اند.

اما سایه اش نتوانسته بدون سر، داخل قبر گردد. میگویند که سایه آن فرمانروای وحشی تا کنون هم در گوشه و کنار جهان آواره میگردد و سر خود را میجوید...

بیونادجی پیر لحظه ای خاموش میماند و صدای محزون تقاره که از دور دستها به گوش میرسد دقیق میشود و آهی از دل بیرون میکشد:

... آه، ای دقایق که بهر ز نیستی نزدیک میشوید، ای افسانه هایی که در حال فرو ریختنید و ای روز هایی که به سرعت میگذرید و روز دیار تا بودی می پیمایید حتی آنری هم از شما بچا نخواهد ماند!

پسرک حیرت زده چشمان خود را باز میکند و در حالیکه بگوشه ای چشم میوزد ناگهان فریاد میکشد:

شجی که در میان پته های گل برونک سپید جلب نظر میکند، نزدیک میرسد. - کلامی؟

- پیرمرد دهشت زده از جا بر میخیزد. - هان، فقط خود اوست - پسرک از جا بر میخیزد و با دهن باز از تعجب خیره خیره سوی او می بیند.

کلامی ترسان و لرزان میگوید: - مرا از اینجا بیرون بکشید!

پیرمرد بدقت سوی او چشم میوزد: - مگر چه واقع شده است؟ چشمانت... - او را با خود بردند... کلامی اینوا

میگوید و عقده گلویش بدقت میترکد و موند را بسویی بردند، و از سوی دیگر روز روشن در نظرم شب تار گردید. - مرا از اینجا بیرون بکشید! تا باری او را ببینم و از اینکه بادین وی قلم چنانی دارد، چیزی برایش بگویم.

سوگند یاد میکنم که تا دین صبح برخواهم گشت، پدر جان، مرا از اینجا بیرون کن! بیونادجی با بزرگواری میگوید:

شماره ۳

راه تاخیر افکنید! و پاس باقیمانده شب را بپخشید!...  
مرد پامرد تنها بگذارید... خدا بشما نیکی نصیب کناد!

امیر یک چشم میگوید مقصد خود را واضحتر افاده نماید:

- توهم چیزی برای ما بپخش!...  
او بانگاه معنی داری سوی کلامی خیره میشود.

کلامی در حالیکه در چار سراسیمگی شده است، میپرسد:  
- چه گفتی؟

- تو چقدر نافهمی، و بسوی گوشواره ها و کره های او اشاره میکند.  
او با عجله تمام زیورات گرانبهای

خویش را کشیده به امیر یک چشم میدهد. محافظان بر اساس هدایت امیر درستان موند را میکشایند و خود کنار میروند.

کلامی موند خیره خیره بیکدیگر مینگرند اما نه حرفی میتوانند بر زبان آورند و نه میتوانند به همدیگر نزدیک شوند. بالاخره کلامی گامی بجلو میگذارد، موند نیز یک گام بجلو می آید...

بیم نیز یک گام بجلو میزند و سرانجام همدیگر میکشند، اما باز هم لال و خاموش میمانند.

محافظان بگوشه ای رفته آتش می افروزند. پسرک در کنار راه بر علفهایی که روی شان خاک نشسته است، دواز میکشد.

کلامی موند از دیدار هم سیر نمیکردند و چشم از روی هم بر نمیدارند.

سر انجام کلامی جرات میکند و لب سخن میکشاید:

- ای غریب ستمکش ایام  
گود صبح طرف شکسته بشام  
غریب آتش نشین احوالت  
بیکی داغ و صو و ت حالت  
گودی از پیر من و داغ وطن  
خاک بر فرق آشتایی من  
صدای قلب موند بگوش کلامی چنین

انعکاس میکند:

- داشتم دستگاه مستی گود  
دامن افشاندن قیامت گود  
ای سرا پای من پریشان  
بعد ازین من کجا و دانات؟

شعله ها در کنار آتش مصرف میمانند  
آواز خشن آنها که کلماتی نظیر «هفت»...  
«یازده»... و «دیندازه» را تکرار میکنند، شنیده میشود.

کلامی و موند بر سبزه زاری در کنار هم نشسته اند، کلامی میگوید:

- با یدم طرف دامت گیرم  
دو هوای تو پر نشان گیرم  
بقیه در صفحه ۵۹

- آیا تو سخنان ما را شنیدی؟  
طوطی با یک چشم سوی فرمانروا مینگرد اما جوابی نمیدهد.

- چرا جواب نمیدی؟ - و باز هر خندی ادامه میدهد: خوب، مرغ احق، همینطور بخاموشی ادامه بده!

صدای تقاره که در فواصل دور نواخته میشود، اندک اندک بگوش میرسد...

موند را از شهر بیرون میبرند. وادار کنار دریا امتداد دارد. دوستان ابوه پیر برگی که بر ساحل دریا قرار دارند، در روشنایی شب برآب سایه افکنده اند. محافظی که در جلو حرکت میسازد، بر تقاره میتوزد. موند همچنان راه می پیماید و هر لحظه به عقب نظر می افکند.

کلامی و پسرک از پی رهروان وادی اندوه و فراق میپرسند. موهای رقاصه پریشانست.

- موها اختیار فریاد میکنند:  
- موند!...

جوان نیز با شنیدن صدای او با تمام نیرو فریاد میکند:

- کلامی! - و خود را بسوی او می افکند، اما شعله ها او را سخت میگیرند و بیگطرف تپله اش میکند. آنها به کلامی نیز اجازه

نمیدهند به موند نزدیک شود. کلامی در حالیکه قطرات اشک از چشمانش سرازیر میشوند، به امیر یک سر کرده شعله ها سب، از راه عذر و التماس روی می آورد:

- خدایندار و مددگارت باشد و به آرزویی که در دل داری برساند، از زندگی جز رقی برایم باقی نمانده است. آرزو منم این

آخرین شب زندگیم را امتداد دهید و موند را تارین صبح پامن بگذارید! خواهش منم این التماس را در دل کنید.

امیر یک چشم نگاه معنی داری بسوی کلامی می افکند:

- سخنانت بطلا میماند، اما ازین حرفهای خشک در دست من چه باقی خواهد ماند؟  
کلامی با صدای مرتعش میگوید:

- از شما خواهش میکنم تا مدتی تبعید

- آه وزاری تو، در قلب من راه دارد  
بهر حال برو!

- و دروازه را میکشاید.  
کلامی روان دوان در قلب تاریکی شب فرو میرود. پیر مرد نزدیک پسرک آمده

میگوید:  
- فرزندم، تونیز برو، همراه و همسفرش باش!

پسرک نیز از عقب دختر می بر آید و دوان دوان پیش میرود.

آواز تقاره که از دور دستها نواخته میشود، کم کم بگوش میرسد. فرمانروا در تالار کوچک قصر خود نشسته و دوتن از پاسبانان رو برویش ایستاده اند و یکی از آنها تنبور موند را در دست دارد. فرمانروا

بالچه ای آمیخته با خشم و ستیز میگوید:  
- این تنبور مجرم! ... به قطع سخنان فرمانروا متهم است. ما اراده فرمودیم تا او

بقتل رسانده شود.  
پاسبانان به دیگر نگریسته میگویند:

- به قتل رساندن تنبور!؟  
- هان، نخست آنرا بشکند و آنگاه در خاک مدفونش سازند!

پاسبانان به فرمانروای هند تعظیم میکنند و بسوی در حرکت می نمایند. اما فرمانروا آنها را با اشاره متوقف ساخته آهسته میگوید:

- ما تصمیم گرفتیم تا تنبور مذکور شبانگاه، طور نهایی بخاک سپرده شود. گودال را هر که بکند، او نیز بقتل رسانده شود. تا هیچکس نتواند در هیچ زمانی از وجود تنبور گشکار اطلاع یابد!

پاسبانان تعظیم کنان میگویند:  
- امر عالی را به جا می آوریم - و از در خارج میگردند.

چشم فرمانروا از عقب آنان دوخته میشود طوطی زنگارگون که در نزدیک او بر حلقه رنگین نشسته است، تمام برمای خود را باز کرده، بیگطرف متمایل میگردد.

فرمانروا نفسی عمیق میکشد و با شک و تردید سوی طوطی می بیند:



## نقش زن در زندگی

زن ، دو جامعه امروزی ، موقف کله شئون زندگی اجتماعی خوب ب پس حساس دآورد . البته برخی از ما در آن دالتمند بدین نکته مهم متوجه هستند که وجود شان در شرایط کنونی «بالاخر از پرو دس و تربیه کود کان برای خدمات اجتماعی ، خیلی افزوده می باشد . زیرا ، این طبقه زن است که در حقیقت بنیان گزار زندگی نوینی محسوب می گردند و حیات اجتماعی و خانوادگی مردان را با نیروی تدبیر و اندیشه خود خوشایند و دلپذیر می سازند .

بایست ، آن عده زنان چیز فهم و بر معلوماتیکه موقعیت پرازنده و مسوولیت اصلی خویش را در زنان واقعی است .



## طرز صحبت در

### محال

روش خوب باید در هر يك از شئون زندگانی انسان ظاهر می شود . اعم از رفتار ، گفتار ، لباس پوشیدن ، معاشرت ، وضع اسباب منزل و حتی انتخاب دوستان همه اینها نمایانده سلیقه و اخلاق ماست .

بعضی از خانمها همینکه به منزل شخص دعوت می شوند کود شان بقیه در صفحه ۵۸

ژوندون

## درمان چاقی

اشخاص که نظر به مرضی مبتلا به چاقی باشند همیشه کسل و خسته اند ، کم عرق می کنند و رنگ صورت شان زرد است . اینگونه چاقی نشانه پر خوری است و پر خوری هم علامه ضعف نفس است که مصیبت های بسی شماری پدنبال دارد . مثلا آدم چاق زود تر مریض می شود و در مقاومت با امراض کمتر طاقت دارد زود خسته می شود ، به ضعف قلب دچار میگردد ، در حرکت آزاد نیست . به همین جهت است که باید چاقی را هر چه زود تر درمان کرد ، تا این مصایب خود بخود

از بین برود . آدم غریه برای رهایی از آلر چاقی باید کمتر بخورد و بیشتر در فضایی آزاد ورزش کند . بایست رژیم غذایی خود را بکلی تغییر بدهد . مثلا چربی و مواد نشایسته ای نخورد و از گوشت و امثالش پرهیزد ، همین شان به شیرینی و کلهجه های قندی حتی دست هم نزنند . باید در نوشیدن آب صدا اعتدال را نگهدارد . علاوه بر این لازم است تا که بتواند راه پرود و روز ۲ ساعت پیاده روی کند و اگر بیشتر بتواند راه پرود بهتر خواهد بود .

## زن از هر نگاه

من زن را طبیعت نام گذاشته ام زیرا آباد کردن از یکسو و ویران کردن از سوی دیگر ، شیرینکاری های استاد طبیعت است .

(توفیق الحکیم)

...

زیبائی زن دوست کوتاه است

(روسو)



## پیوند زندگی



خانمی را می شناسم که خیلی چیز فهم و پر معلومات است همیشه کتابی در دست می گیرد و مطلبی به حافظ می سپارد. در هر رشته از هنر های روز چیز ها میداند و روزانه صدها نکته پاریکتر از مو پیرامون ارزشهای زندگی تقدیم دیگران میکند، اما خودش نمیی داند که در زندگی خانوادگی خویش چه روشی را در پیش گیرد. چه گونه خوشی شوهرش را فراهم کند و به چه صورتی با دوستان و نزدیکان پیش آمد نماید.

همینکه شوهرش عصر هنگام که از اداره به خانه می رسد، خانم بدون اینکه از تاخیر وی در خارج منزل چیزی پرسیده باشد، دادو فریاد می کند که چرا نیم ساعت بسانتر از وقت معین به خانه آمده ای؟

بطرف من چنین نگاه کردی. مثل اینکه برایت بی تفاوت شده باشم.

در حالیکه تو آدم خیلی کوچک و بی ارج و بهایی بودی و من بودم که بتو شخصیت دادم. خدا قل اگر خانه وموتر هم میداشتی باز یک چیزی!

این خانم آنقدر از خود راضی خویشتن نگر است که هیچکس را به حساب نمی آورد.

به عقیده او، وضعی که دارد بسیار پسندیده و بجا می باشد. اگر خواسته باشد، بدون کدام دلیل منطقی از طریق تلفون

## به کودک تان بدبینی نیاموزید

عقده حقارت، یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلو گیری می کند.

معمولا اطفالی که دچار این بیماری خطرناک روحی هستند، از شرکت در بازی های دسته جمعی خود داری می کنند و در کنج عزلت و انزوا می خزند وظیفه مادران و پدران است که با تهیه طرحهای عاقلانه آنها را تحت حمایت و هدایت خویش در آورند و از گوشه گیری آنان جلو گیری کنند، تا به تدریج طفل، متکی به خویشتن گردد و به ارزش استعداد های درونی خود، پی برد و خود را موجب دی حقیق و نا توان احساس نکند.

بر انگیختن عواطفی که طفل را وارد محیط همسالان کند، اگر چه بسیار مفید است، لیکن یک عیب هم دارد و آن این است که چنین اطفالی ممکن است به آموزگار یا مادر و پدر علاقه و دلبستگی شدید پیدا کنند و بدون آنها باز هم فلج و نا توان باشند.

بهترین راه این است که با هدایت و راهنمایی های عاقلانه آنها را وارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند، بدون اینکه همیشه بدنبال آنها باشند.

کودکانی که دایم مورد سرزنش قرار می گیرند، یا اینکه همبازی ها از پذیرفتن آنها خود داری می کنند، در معرض چنین بیماری خطرناک ناکی هستند اطفال کم استعداد، اطفالی که گرفتار نقص عضوی هستند و حتی اطفالی که در نامگذاری آنها دقت کافی نشده و نامهای نامناسب و زشت برای آنها انتخاب شده در معرض این بیماری خطرناک هستند.

اطفالی که از همسالان خود، نیروی فکری باید نی بیشتری دارند در عین اینکه ممکن است در میان همسالان و احیاناً بزرگسالان محبوبیت خاصی پیدا کنند، گاهی بر اثر همین برتری، مورد قبول آنها قرار نمی گیرند و چون رشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگتر از ایشان نیز کمتر است، در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند.

در نتیجه انزوا و تنهایی و بالاخره هم عقده حقارت آنها را تهدید می کند. چنانکه ممکن است گرفتار خود خواهی و خود ستایی شوند.

لیکن مادران و پدران چیز فهم می توانند که با راهنمایی های درستی آنها را از هر نوع خطر احتمالی حفظ کنند.

## مود و فیشن



سه نمونه آرایش موی



# سرگذشت درد

«بخوانم»  
مرد امریکایی «ایزادورا» رادفورد نمیتوانست کرد. جهان بینی او از جهان بینی «ایزادورا» بسیار دور افتاده بود. این وضعیت مرابیه یاد گذشته ها انداخت:

آنروز من پارچه هایی را که از روزها مه ها بریده بودم، ترتیب می کردم. یک خانم آواز خوان انگلیسی نیز در اتاق آویسود. به نظر می رسید که این خانم پیش از همان آوازی که هیچ چیز دیگری ندارد. او دوباره یک نمایش مشترک با «ایزادورا» صحبت کرد. نمایش این زن چاره فکر نمایش مشترک افتاده بود. ولی این زن وضع دگرگونه بی داشت. او در حالی بیک چوکی نشست و پاریزی پستیا انداخت گفت:

«من خیلی اشتیاق دارم که در این نمایش آواز بخوانم. البته شگفتی راسراخ دارید که برای برگزار ساختن نمایش پول بپردازد. «ایزادورا» جواب داد:

«من کسی راسراخ ندارم که حتی یک پول سیاه برای این کار خرج کند.»  
آواز خوان انگلیسی گفت:

«در ضرورت لازم نیست ازین موضوع صحبت کنیم. من فکر می کردم شما پول به دست آورده میتوانید.»

در حین صحبت چشمپاشان با «کنجاکوی همدی» را مینگریست و هر کدام در تعجب بودند که منظور از خلقت آن دیگر چیست.

«ایزادورا» گفت:

«من فکر می کردم که شما پول دارید.»

«او» نی ...  
شاید مرد نروتمندی را پیشا سید که این پول را در اختیار تان بگذارد»  
«او» نی!

«زن نروتمندی را هم نمی شناسید؟»

«نی»  
این زن را تا پایین هاتل همراهی کردم. در آنجا بمن گفت:

«دوست شما زن نیست که شناختنش بسیار دشوار است.»  
وقتی دوباره نزد «ایزادورا» برگشتم، گفت:

«این زن کاملاً یک انگلیس است. وقتی صحبت می کرد، به نظر می آمد که آواز می خواند و من حتی می شنیدم که آهنگ آبا کلپای را می خواند.»  
مرد میومد، از او هیچ چیزی نمی فرستم. این حادثه به صورت غیر آگاهانه به خاطر آمد. آنشب، بعد از صرف شام من و مرد امریکایی «ایزادورا» را با «جی» تنها گذاشتم.

من با مرد امریکایی برآمدم تا او را تشویق کنم که از وضعیت اشتب چیزی ددند. ولی به او گفتم که میخوانم داستان گسواکه را بشنوم.  
در حالی که در پیاده روی قدم میزدیم، مرد امریکایی گفت:

«می بینید هرگز تصور نمی کردم که «ایزادورا» اینطور باشد؟»  
برسیدم:  
«چطور باشد؟»  
جواب داد:

مرا در کنار راست مرد امریکایی جا داد و من در طول مدتی که شام می خوردیم، به این فکر بودم که خرج مرد امریکایی چقدر خواهد شد.

درین حال «ایزادورا» از گذشته ها فاصله میگفت:

«بازی یک امریکایی نروتمند مرابه شام دعوت کرد. وقتی صورت حساب را به او دادند، چهره اش سخت تغییر کرد. او مرد خسیسی بود.»

شروع کرد به خندیدن، من هم دلم شد بخندم. ولی توانستم از خنده جلو گیری کنم. بانگاسی چای سوی «ایزادورا» نگریمت تاوی را متوجه زندگی فته هایش بسازم.

ولی او به خندیدن ادامه داد. وقتی اتم خنده او را میدید، می پنداشت قصه امریکایی نروتمند خنده دار ترین قصه بیست و هشت تاکنون شنیده است. «خنده «ایزادورا» مرد امریکایی میانه سال را نیز وادار ساخت بخندد. اما خنده بی او خنده بی زور کی بود. مرد امریکایی به سوی من نزد یک شد و گفت:

«میدانید، من دارای خصوصیت بزرگسی هستم؟ من میتوانم بر خودم مسلط باشم. همین چند لحظه پیش دلم شد که میز را ترک کنم، ولی به خودم گفتم «نی» میز را ترک نکن. همینجا باشی. ترک کردن میز علامت ضعف است.»  
و من اکنون تصمیم گرفته ام تا رسیدن صوت حساب در همینجا، پشت همین میز بمانم.»

«ایزادورا» به سوی مرد امریکایی سی دید و گفت:

«بتر نیست که «جی» مهربانی کند و این سخن را بگوید؟»  
مرد امریکایی پرسید:

«کدام سخن را؟»  
«ایزادورا» گفت:  
«بگو یکدکشا مبین بدی نبود.»  
مرد امریکایی گفت:  
«ها، خیلی مهربان است اگر اینطور بگوید.»

سپس دوباره به سوی من نزدیک شد: «شما به ادبیات علاقمند هستید؟ خوب، شاید برای تان دلچسپ باشد بپایانید، ولی باید بگویم که در شب من بهترین داستان کوتاه جهان را خواندم. می بینید، و حتی این داستان را میخواندم، می گوید.»

«ایزادورا» سخن او را برید و پرسید:  
«شما مثل وایت ویتن گریه میکنید؟»  
مرد امریکایی جواب داد:

«من وایت ویتن را نمی شناسم.»

سپس با هم متوجه من شوا داده داد: «اینطور که گفتم، این داستان کو تاه واقعی ترین داستانی بود که من خوانده ام. این داستان در مجله «ستردی اپوینک پوس» چاپ شده و من یک شماره این مجله را در اتاق خواب در هاتل یافته ام. اگر بعد از صرف شام با من به هاتل بیایید، این داستان را برایتان

اورا دریافتیم، دلم به حاشی سوخت: به نظر می آید آنروز برای نخستین بار «ایزادورا» را ملاقات کرده بود و با او یکجا به استودیو آمده بود. در استودیو به سختی زیر ناخوشی فضاء و شخصیت «ایزادورا» را قرار گرفته و دیده کرده بود نمایشی دایر خواهد کرد که پنج هزار فرانک برای «ایزادورا» عاید دانسته باشد.

«ایزادورا» هم وعده داده بود که شام را با او بخورد.  
روز بعد «ایزادورا» بمن اعتراف کرد که آنچه من بایستی بکنم، این بود که شام را با او صرف کنم. باید از او میخواست که پول را همان روز به من بدهد و من از او شکر کنم. اما در آنشب هیچ چیزی ننوشیدم. بغیر از چای تیره. ولی فکر نمایشی مرا از خود برده بود. میدانستم که کار احمقانه ای میکنم، و کسی چاره ای نبود.

مرد امریکایی به من گفت که با کار سخت و پیگیر توانسته است از حالت جوانی در بهادر بیرون آید و شامل حلقه «چار صد» نیویارک گردد.

از همان لحظه ای که من «جی» وارد شدیم، «ایزادورا» به صغره کردن امریکایی بیچاره شروع کرد.

به نظر من «ایزادورا» گناهی نداشت، زیرا یگانه چیزی که در نظر داشت این بود که وی یک هنرمند است و هنرمند باید در پیرامون خودش چیز های زیبارا داشته باشد. اما در مرد امریکایی چیز زیبایی به نظر نمی رسید.

کم کم به نظر می آمد که «ایزادورا» به گذشته ها رجوع میکند، همان «ایزادورا» ای گذشته ها میشود. زنی که قبلاً بزرگترین مردان را رانده بود.

گفت:  
«امشب انده خود را فراموش میکنم. خوشحال می باشم. آنقدر خوشحال می باشم که وقتی به بستر بروم، بیدار شدم فردا را در نظر نخواهم داشت. حتی فراموش خواهم کرد که دوستان نزدیکم دیگر به فکر من نیستند.»

من «جی» را به او گفتم:  
«حالا دیگر باید شام بخوریم.»  
وی امریکایی میانه سال با نشان داد و گفت:

«دوست من به همه مان شام خوب سی خواهد داد.»

من گفتم:  
«بتر است شما به تنهایی شام تان را بخورید.»

«ایزادورا» گفت:  
«نی، حتی باید بیایید.»

سپس به سوی مرد امریکایی دید:  
«چطور، نیاید؟»

مرد امریکایی با آوازی که میمیلی از آن پیدا بود، جواب داد:  
«اگر بیایند، خوشحال میشوم.»  
سرانجام در دستروانی پشت میز نشستیم. این شام را از یاد نخواهم برد. «ایزادورا»

مدتی بعد، با «ایزادورا» در یک کافه پاریس صبحانه می خوردیم و آواز خاطرات روسیه صحبت میکرد:

«یکشنبه که من سر گرم رقص بودم، ناگهان بر قفا خاموش شد و من روی صحنه به حرکت باقی ماندم. در صحنه تنها چرخش غریبی کوچکی باقی مانده بود که نوچندانی نداشت. تماشاگران که دهقانان روسی بودند، مدتی خاموش ماندند. ولی من دریافتیم که که این خاموشی آنان دیری نخواهد پایید. ازینو، برای آنکه نگذارم سرو صدا به راه اندازند، در نور بسیار کم فروغ چراغ تیلیسی جلو تر رفتم و به تماشاگران گفتم و تاکنون من هنر خود را به شما نشان دادم. حالا ممکن است شما چیزی از هنر خودتان به من نشان بدهید؟ من آنروز دارم آهنگهای غایبانه روسی را می شنوم.»

این سخن با سخت برای جمعیت جا لب افتاد. آنان به صورت دسته جمعی شروع کردند به خواندن آهنگهای دهقانی. این کار یک و نیم ساعت طول کشید. دهقانان پشت سر هم آواز می خواندند.

در تمام این مدت من چراغ تیلی کو چک را در دست داشتم. سخت خسته شده بودم و دستم را در گرفته بود. با اینهمه نمیتوانستم چراغ را بگذارم، زیرا با این کار مطمئن بودم که سرو صدای تماشاگران بلند خواهد شد.

بعدتر، احساس کردم که آواز های آنان به پایان میرسد و با به پایان رسیدن آواز هایشان هیاهویی بر خواهد خواند. ازینرو، برای آخرین بار از آنان خواستم که آواز دیگری هم بخوانند و آنان شروع کردند به خواندن آهنگی که از مدین سپیده دم تازه ای نوی، می داد.

در همین لحظه حادثه شگفتی انگیزی اتفاق افتاد. چراغهای صحنه آرام آرام روشن شد و صحنه بار دیگر غرق در نور گردید. تماشاگران شانامانی بی نظیری از خود شان نشان دادند. چنین شانامانی خیلی کمی دیده ام.

از کافه که برآمدیم، «ایزادورا» میخواست تا «مارسی» باتکسی برویم. من به او گفتم که این کار خیلی گران است و ما از بعد از پرداخت پولش برآمده نمیتوانیم. ولی او اصرار داشت که باید باتکسی برویم و راننده تکسی که بشی سرخ رنگی داشت، او را به پسند تمسفر گرفته بود.

مدتی بعد، یکروز بمن تلبسون کرد و گفت:

«همین حالا همراه «جی» به اینجا بیایید. خبرهای خوبی دارم.»  
ساعت نه بود که به هاتل «ایزادورا» رسیدیم. فکر می کردم که او را تنها خواهیم یافت. ولی او تنها نبود. یک مرد میانسال امریکایی نیز با او بود. «ایزادورا» با من فرس کردن مان به همدیگر وقت را صفا یسج نکرد.

به نظر می رسید که مرد امریکایی از دیدن ما چندان خوشحال نیست و گفتی که موقعیت



# د ناک ((ایزادورا))

«این قدر مصرف ...»  
گفتم:  
ولی او همیشه اینطور نیست - امشب کمی به هیجان آمده بود ...  
مرد امریکایی گفت:

«راست میگویید؟ خوب، من خوشحالم که افتخار شام خوردن را با او داشتم. سالها پیش که در کشور خودم رقص او را دیدم، این آرزو دردم پیدا شد که شبی با «ایزادورا» شام بخورم. ولی دیگر این آرزو را نخواهم کرد. این آرزو ها تنها یک بار در دل من پیدا میشوند.»

ازین سخن مرد امریکایی خوش نیامده، زیرا احساس کردم که «ایزادورا» برای او حیثیت یک منطقه نورسیتیک را داشته بوده است. باینهم پیش از شنیدن بهوتل او، گوشیدم برخی از پهلوهایی شخصیت «ایزادورا» را برای او تشریح کنم، ولی این کار من مثل آن بود که کسی بخواهد باغال قوس قزح را رسم کند. تلاشهایم ثمری به بار نیاورد.

هرگاه که به اتفاق داخل شدیم، مرد امریکایی پیدرنگ میله را برداشت و شروع کرد به خواندن داستان - داستان به نظرم باولانی آمد. زمان به کندی میگذشت و مرد امریکایی کلمه ها را غلط تلفظ میکرد. داستان قصه زنی بود باشوهری حقانسان. با اینهمه زن به شوهرش وفادار میماند. در سراسر داستان مرد امریکایی تنها یک بار خوندن را پس کرد و گفت:

«این قسمت است که مرا به غرور به مانندازد ...»  
و من هم که داستان به پسایان رسید، «آقا شنگ نیست؟ چه زنی!»  
میخواستم بگویم:  
«بسیار خسته کن است!»  
ولی چیزی نگفتم و او ادامه داد:  
«کمتر زنی پیدا میشود که مثل قهرمان این داستان خوب و دوست داشتنی باشد. زن بیچاره! قصه این زن آدم را به غرور به مانندازد ... این زن از خانمی که امشب با او شام خوردیم، کاملاً فرق دارد.»

گفتم:  
«خوب شد او را به یادم دادید.» «ایزادورا» گفت که من میخواهم نمایشی برای او و برگزار کنید. ازین موضوع بسیار خوشحال هستم.»

مرد امریکایی به دقت مرا نگریست تا مطمئن شود که جدی هستم و گفتم:  
من میخواستم نمایشی برای او برگزار کنم. ولی دیگر از تصمیم خودم گشته ام. خوشحالم که او املا قات کرده ام. و وقتی به امریکا برگردم، ازین ملاقات به دوستانم قصه خواهم کرد. اما درصدد نیستم برای او نمایشی برگزار کنم.»

به سختی توانستم خودم را از دست این مرد رها سازم و برای دیدن «ایزادورا» و منی به هتل رفتم. وقتی به طبقه سوم رسیدم، دیدم که دروازه اتاقش نیمه باز است و نور از اتاقش به دهلیز میافتد.

آهسته به درون رفتم و دوبار او را صدا زدم جوابی نشنیدم و به اتاق خواب او داخل شدم.

دیدم «ایزادورا» تنهاست. به پشت روی بستنش افتاده بود. دهشت باز بود و خرخر میکرد. موهایی سرخش روی بالش پریشان شده بود و به نظر میرسید که چهره اش در میان موجهای خون قرار داشته باشد. «ایزادورا» خسته و سالخورده معلوم میشد. تنها یکی از چراغها روشن بود و نور این چراغ همه اتاق را بر از سایه روشن ساخته بود. درحالی که در مقابل تخت خواب او روی یک چو کی نشستم، به یاد کلمه عسای «آرنولد بنت» در کتاب کتاب «داستان پیرزنان» افتادم. قهرمان داستان به خاطر آمدن کس پس از سالها دوری، جسد بیجان شوهرش را می بیند. آنچه بر او سخت تأثیر کرده بود، این بود که شوهرش روز گاری جوان بود، بعد پیر شده و حالا هم مرده بود. همین و پس این پایان جوانی بود. همیشه پایان جوانی همین است. همه چیز به این نقطه میرسد. ....

دیدن «ایزادورا» مرا به یاد این کلمه

هانداخت. با خودم گفتم:  
روزی گاری این زن، عشق میورزید. آتشین مزاج و پر خاشاک بود. غرور و جوانی داشت. ...  
بعد به فکر افتادم. «ایزادورا» قصه مرگ نیست. قصه یک زندگی تلخ است. با خودم گفتم:  
«این زن جقدر از قهرمان داستانی فنی دارد که مرد امریکایی برایم خواند. خیلی از او شنیده است.»

به نظرم آمده که «ایزادورا» هنوز هم زیباست همانگونه که «ونیس» هنوز هم شهرزیباییست حتی خرخراندنش به زیبایی غم انگیز و صدمه می بخیزد.

پس از هرگز «ایزادورا» یکی از دوستانم به من نوشت:  
«خیلی متأسفم که هنگام مرگ «ایزادورا» در اینجا نبودید. اگر میبودید، دو جلد ده نفری



نسخه ایزادورا، کار ران کوکون.

میبودید که تمام شب در آن اتاق میبودید. «ایزادورا» در کنار جسد او به سر بردند. این سخنان برای من ارزش به خصوص نداشت. شاید به نظر این دوستم بی اهمیت بود. به گردیک جسد بیجان غم انگیز بود، علامت احترام بود. به نظر من، شاید برای بعضی از مردم عجیب باشد دیدن «ایزادورا» پیش از مرگ بیشتر غم انگیز بود تا دیدن جسد بیجان او.

در آن شب روی بستر، زن سالخورده یسی را میدیدم که فراموش همه شده بود. خبر مرگ او همدردی همگان را بر انگیزت، ولی او این همدردی را پیش از مرگ ضرورت داشت و بسیار هم ضرورت داشت.

یکی از دوستان «ایزادورا» به من گفت:  
«وقتی خبر مرگ او را شنیدم، به «ایزادورا» آوردم. وی احساس کرد که دیگری دلیلی برای زنده ماندن خودش وجود ندارد. هیچکس کاری نمیتوانست کرد. سرانجام منشی او دو کیلاس کوکتیل آورد و از او خواست که کیلاسی بخورد و همه چیز را فراموش کند.» «ایزادورا» هر دو کیلاس را نوشید، ولی چیزی را فراموش نکرد.»

این قصه کوچک همه چیز را در باره ایزادورا تشریح می تواند کرد. هر کس این قصه را می شنید، دانش او را به این زن می بخشید. حتی آدمهای سختگویی بعداً اعتراف کردند که «ایزادورا» کار گاری میکرد، برای این بودند. خودش فراموش کند.

صبح روز بعد، «ایزادورا» ضمن اظهار تاسف از حوادث شب گذشته گفت:  
«ولی این امریکایی بنسبت خسته کن بود.»

گفتم:  
«درست است. اما او برای برتر از شنیدن نمایش تان پول میداد.»

پرسید:  
«خوب، چه پروا دارد؟»  
و لبخند زد. من گفتم:  
«بسیار پروا دارد.»

گفتم:  
«زیاد مهم نیست. حالا دیگر زیاد مهم نیست.»  
پرسیدم:  
«حالا مهم نیست؟»

گفتم:  
«برای اینکه امروز صبح که بی میتری، گرفت. من باید به پاریس بروم.»  
و او واقعا رفت و من خیلی زود خودم خجیل هستم که چرا برای شایسته او به ایستگاه نرفتم. گاهی هم بخودم خشمگین هستم که چرا به جای بوسیدن او به عنوان حافظه، تنها از پنجره اتاقم او را تماشا کردم.

یکروز پیش از آنکه هتل را ترک کنم، نامه ای از منتظم هتل دریافت کردم. نامه نوشته شده بود که اگر تا قبل از وقت پس دادن هتل را نپذیرد، تا آنجا بر است هتل را ترک گوید. ...  
بقیه در صفحه ۵۶



# ملاحظات بیرونی با کوپرنیک

نوشته : فیض الله یف

ترجمه : شهباز  
قسمت اخیر

## فانتیزی علمی

کوپرنیک : این مسئله بسو د شما حل شده است . آیا در زمان شما این عقیده که - مفکوره میلیو سنتریزم به نتیجه پیمایش حرکات روزانه ستاره ها خلل میرساند، وجود داشت ؟ بیرونی : آری ، عادتاً اینطور فکر میشد ، اما نتیجه ای که من در آن زمان بدست آورده بودم چنین بود .

حرکت دورانی زمین هیچگونه خللی به قوانین استرو نو می نسی رساند ، بلکه تمام پدیده های استرو نو میک با این حرکت متوافق اند .

کوپرنیک : آیا کسانی هم وجود داشتند که با این نظر مخالف بودند ؟ بیرونی : البته هم قبل از من و هم در زمان من پسا ستاره شناسان در جهت انکار از حرکت زمین تلاش کرده اند . ما در باره حرکت زمین نه در گفتار ، بلکه در عمل ، نسبت با آن دانشمندان دارای اندیشه هایی ژرفتر بودیم . من افکار خود را درین زمینه در در رساله ای بنام (مفتاح الهیه) بیان داشته ام . اما متأسفم که آن رساله نتوانسته است از گرداب حوادث زمان سالم بدر آید .

کوپرنیک : من حالا با شتاب خود پی بردم : حرکت سیارات پیرامون خورشید بر محورهای دائروی کاملاً

بگویم که اگر بطلمیوس به هشت فلک متعقد بود و فلک هشتم را کره ستارگان ببحرکت می پنداشت ، علی قوشچی علاوه بر آنها فلک نهم را نیز پذیرفته بود که بنام کره بزرگ یاد میکردید .

درین فلک هیچگونه ستاره ای که نسبت به ستارگان دیگر فرق داشته باشد ، وجود نداشت . مصلح الدین انصاری درین باره معلومات مفصل ارائه کرده است دانشمندان مذکور ضمناً چنین گفته اگر بعقیده بطلمیوس کرات سماوی متناهی اند ، از نظر ستاره شناسان سمر قند کره نامحدود منعی است که نیروهای محرکه در آن جا گزینند .

کوپرنیک : در جریان ترویج سیستم بطلمیوس ، عموماً تعداد دواشر فلکی خیلی قزوانی یافته بود .

فقدان قوانین عمومی دراستفاده از (ایبی سایکل ها) ، (ایبی سنترها) و مختل شدن پرنسیپ های حرکت یکنواخت ، تضاد های منطقی موجود در سیستم مذکور را حدت بخشید .

بیرونی : علاوه برین فقدان صراحت در محاسبه ، تفهیم و توضیح ، عدم امکان درک مناسبت بین نقل و حجم اجزای مرکبه سیستم جهانی و اهتمام زیاد به غیر ضروری بجای ضروری ، تمام اینها نشان دادند که فرضیه بطلمیوس (ژو سنتریزم - م) کاملاً مصنوعی و سرانجام نادرست بوده است . اینها سخنان من نیست دیروز درین باره به تفصیل صحبت کردند .

کوپرنیک : حالا معلوم شد که من در جریان تحقیقات خویش برخی ازین مسائل را مورد توجه ، قرار داده بودم .

بیرونی : ضمن سخنرانی ها و مناظرات علمی اشتراک کنندگان جلسه از میخانیک و فلسفه متکی بر پرنسیپ های حرکت اجسام سماوی و حرکت اجسام زمینی

کوپرنیک : در جلسه راجع به نظر آنیشتین درین باره گفتگو بعمل آمد و این قول او را نقل کردند که

کوپرنیک : در جلسه راجع به نظر آنیشتین درین باره گفتگو بعمل آمد و این قول او را نقل کردند که









## دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی خاتمه یافت

میوند قهرمان ښاغلی توکل عضو کلب میوند درجه دوم ښاغلی محمد عارف عضو کلب معارف درجه سوم حد کلاس سوم وزن ۵۷ کیلو گرام .

دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی برای انتخاب تیم ملی که روز ۱۵ حمل در غازی استدیوم آغاز شده بود روز ۱۷ حمل پایان یافت .

ښاغلی محمد اسمعیل عضو کلب میوند قهرمان ښاغلی میگل عضو کلب معارف درجه دوم و ښاغلی میر علم عضو کلب میوند درجه سوم در کلاس چهارم وزن ۶۲ کیلو گرام .

کمیته موظف ریاست المپیک نتایج مسابقات این سه روز را در کلاس های اول تا چهارم چنین اعلام کرد .

ښاغلی احمد جان عضو کلب پنجشیر قهرمان ښاغلی عبدالرزاق بلال عضو کلب رهین درجه دوم و ښاغلی محمد کبیر عضو کلب اودو سوم درین مسابقات اضافه از دو صدو پنجاه پهلوان از کلب ها و نقاط مختلف کشور اشتراک ورزیده بودند .

در کلاس اول وزن ۴۸ کیلو گرام :

ښاغلی ملا محمد عضو کلب افغان قهرمان .

ښاغلی نجف علی عضو کلب میوند دوم و ښاغلی محراب الدین عضو کلب فیض سوم در کلاس دوم وزن ۵۲ کیلو گرام . ښاغلی محمد اسلم عضو کلب

هيات پنج نفری پنگ پانگ بازان افغانی مصروف اجرای مسابقات در جاپان هستند .

هيات پنگ پانگ بازان افغانی در دومين مسابقات پنگ پانگ کشور های آسیایي که در شهر یوگو هامای جاپان پر گزار گردیده اشتراک دارند هيات پنج نفری افغانی عبارت لاند از ښاغلی

عبد السليم همکشي ښاغلی عطا محمد ښاغلی اختر محمد ښاغلی عبدالولي کریمی و ښاغلی کریم الله امیری .

این عده جوانان در تورنمنت بزرگ پنگ پانگ که به اشتراک همه کشور های آسیایي - افریقایی و امریکای لاتین در پیکنگ انعقاد یافته بود نیز اشتراک داشتند .

مسابقات پنگ پانگ که از ۱۳ ۲۷ حمل در شهر یوگو هامای جاپان دارد نظربه تجویز قبلی جلسات کشور ها ی اشتراک کننده در تورنمنت سال گذشته منعقد جمهوری مردم چین پر گزار گردیده و هيات پنگ پانگ بازان افغانی باز هم متشکل از پسران است در حالیکه از کشور های دیگر دختران و اطفال نیز اشتراک دارند .

ښاغلی معراج الدین (نوری) یکی از ورزشکاران لایق و پر آوازه لیسه پلخمری ښاغلی معراج الدین (نوری) می باشد .

وی از مدت چهار سال باین طرف بحیث عضو فعال تیم - والیبال لیسه پلخمری ، رشته والیبال را پیش برده است .

ښاغلی نوری که در صنف یازده لیسه مذکور مصروف فرا گرفتن دروس می باشد علاوه از رشته والیبال ، به شنا و اسب دوانی نیز دسترس دارد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگويد : قبل از پلخمری وسایل ورزشی و زمینه پیشرفت آن محدود بوده ولی با مستقر شدن رژیم

جمهوریت امید واری زیادی در دل های ما پیدا شده که ورزش بعد از این در سرا سر افغانستان انکشاف متوازن خواهد نمود .

## تورنمنت بهاری ورزش در ولایت بلخ آغاز

یافته است

خواهد شد .

آمریت سپورت ولایت بلخ علاوه کرد که در تورنمنت بهاری امسال بر علاوه تیم های ورزشی مکاتب شهر هزار شریف ولسوالی های مربوط ولایت بلخ تیم های ورزشی کود و برق ، تفحصات بطرول لوی ژاندارم شامل است .

درین تورنمنت تیم های الفوب شامل میباشد به این مفهوم که تیم های مکاتب متوسطه در ردیف ب و بقیه ذرفصحه ۵۸

تورنمنت ورزشی بهاری ولایت بلخ ۱۰ حمل شروع گردیده اکنون جریان دارد . آمریت ورزشی ولایت بلخ در جواب سوالی گفت : که نورنمنت مذکور پنج هفته دوام خواهد کرد .

درین تورنمنت بازی های فوتبال والیبال باسکتبال و تلتیک شامل بوده که هفته اول بازی فوتبال و در هفته سوم باسکتبال والیبال و در هفته اخیر بازی التلیک انجام





# کرس ایورت تینس بازبرازنده امریکا

هنگامیکه وی برای بار اول سه سال قبل داخل صحنه تینس امریکا گردید بنام «دخترک آفتاب» و «سندریلا دوم» یاد میشد. اخیرا یکی از روزنامه نگاران او را به نام «خرپول کوچک» یاد کرد.

زیرا کرس ایورت ستاره تینس امریکاه روز پانزده دسامبر بیست ساله گردید سیاه پنجاه هزار دالر تنها از راه نامگذاری خود در یک کلکسیون لباس تینس زنانه دریافت میکند.

این ستاره تینس که دارای پنج فک پنجانگه و یکصد پانزده پوند وزن میباشد در بین بهترین بازیهای لسون جهان درجه سوم را اخذ نموده است.

وی معتقد است اگر می خوا هید خوب بازی کنید باید احساس کنید که خوب هم بنظر میرسید هدف من همیشه این بوده که بغیر نامبر اول جهان مردم پس چرا خوش لباس ترازیگران هم لباسم ؟

در مقابل عایدات وی جیمی ایورت پدر و متجر کرس قرار ندارد که هفته وار یکصد و شانزده دالر از راه تدریس پروفیشنل تینس در لودرویل فلوریدا جایگزین کرس زندگی نموده درس می خواند دریافت میکند.

داستان کرس ایورت هنگامی آغاز یافت که وی فقط شانزده سال داشت. در آلوکات وی در اولین تورنمنت تینس آزاد ملی در فارست هل نیویارک اشتراک کرد. این متعلمه لاغر اندام خوشسرد با دو دست برق آسای خود فضای تورنمنت را محصور خود ساخت و بالاخره در مسابقات سمی فایتل بعد از یک مسابقه شدید توسط بیلی چین کنگدلیف گردید. کرس ایورت سیزده سال را از جمله نژده سال حیاتش باویکت تینس به جنب و جوش گذرانده و هنوز هم تینس را بعین یک مشغولیت تلقی میکند.

وی میگوید «من حقیقتا به تینس علاقه دارم باوجود آنکه همه ازمین میپرسند که چقدر مدت دیگر به بازی تینس دوام میدهم اما من نمیتوانم مدتی برای آن تعیین کنم در حال حاضر من به مسا فرتها و رفت و آمدها علاقه دارم».

پیشله ایورت اخیرا یک پیشنهاد و سوسه انگیز را جهت اشتراک در یک مسافرت پروفیشنل جدید تینس برهبری بیلی چین کنگ رد نمود. زیرا وی تصور میکند که اعضای آن از اشتراک در ویمبلدن وفارست هل دو تورنمنت که وی مخصوصا می خواهد برنده شود ممنوع میشوند.

در نتیجه کرس ایورت در اتحادیه تینس-

لان ایالات متحده امریکا داخل گردید.

پیشله ایورت که در افریقه تینس معروف است گفت: «اگر من تورنمنت دایبرم میخواهم بهترین اشتراک کننده آنرا مغلوب سالم».

در ظرف چند ماه وی بیلی چین کنگدلیف تینس باز درجه اول را در شش میدان چهار کوبه شکست داد و پیچود آنکه تانس دایلی گتر که درجه دوام داشت کرس را پنج بار مسلسل مغلوب ساخت.

قبل از اینکه وی درجه تینس دایلی کرد پدرش - کرس- خواهر چارده ساله اش جینی برادر هژده ساله اش دوو کلبیورده ساله زیر یک رژیم سخت تمرینات گرفته بود.

هنگامیکه ایشان بهتر شده رفتند پدرشان قوانین تمرینات تینس را محکمتر ساخت.

روزی بعد از مکتب تمرینات تینس برای دو ساعت صورت میگرفت. این تمرینات در روز های رخصتی به سه ساعت و روز های تابستان به چهار ساعت تعدی می یافت. معلوم هیچکس در غیر آنکه مریض می بودند و یا روز های بارانی می بود پذیرفته نمیشد.

میرمن ایورت وقیفه داشت تا در مسابقات ایشان موازنه گوشت - کچالو و سبزیجات را مراعات کند. وقت خواب در طول هفته ساعت ده شب و روزهای رخصتی برای بزرگتر ها یازده و نیم شب بود.



همانطوریکه لایبل ایورت در بالای تینس بیشترین کرده داخل تور لمنت های اماتور گردید و در سال ۱۹۷۱ شانزلی ایورت مبلغ چهار هزار دالر برای شمولیت فامیلش در دین تورنمنت هابری داشت.

شانزلی ایورت که یک شش حقوقی در سپین قوی میشد تینل را در میدان تینس قبول نتوانست و هیچ نوع تشویش هم نبود اگر اطلاعات از یک اسل های حرکت نادرست شان در هنگام بازی آشکار شود.

کرس تا سال ۱۹۷۲ در حدود دو صد و پنجاه نشان نقر کمایی کرده است.

جلیگه پیشله ایورت به نظاره تازگی در تینس زنانه وارد نمود حالت غیر معمول بازگشت نوپ یا حدود دست بود.

هنگامیکه وی بازی تینس را با پدرش آغاز نمود نمی توانست ویکت را هنگام پل- کشک توپ توسط یک دست نگه دارد بناء آنرا با هر دو دست محکم میگرفت و هیچگاه هم این عادت را ترک نکرد. وی معتقد است که محکم گرفتن ویکت با هر دو دست او را کنترل بهتر میدهد.

وی دو سال قبل از مکتب فارغ گردید کرس در بیست و یک تورنمنت و چپل و پنج مسابقه مستقیم بدون کدام شکست قبل از ظهورش در فارست هل در سال ۱۹۷۱ برنده شده است.

بازیهای وی عمو ماد فاعی بوده و ترجیح میدهد تا در بیس لاین ایستاده شده و بدون خشکی حملات را جواب بدهد. اما در حال حاضر آموختن حمله بالای نت و آموختن سرویسهای قوی تر رانیژ تمرین میکند. وی باطمینان و سرعت بازی نموده و تاکنون حتی یک علامه عصیانیت در چهره اش هنگام بازی به ملاحظه نرسیده است.

پیشله ایورت معتقد است که وی در حدود شصت هزار دالر را نظریه نویسن به پروفیشنل قبل از سن هژده از دست داده است اما در دین قسمت هم عقیده دارد که سالهای زیادی را بشو رو دارد.



## پیمایش شخصیت

تلفی شما کرد بیک عده از مسا یل چاربه  
محافظه کارانه باشد نتیجه گرفته شده  
میتواند که محافظه کاری از جمله صفات  
مشخصیت وی میباشد هر گاه آن شخص  
دلچسپی بیک دختر شما نیز ده ساله دارد  
شود و آشکار گراند که مستی را خوش دارد  
ناول های ماجر اجو بی را زیاد میخواهد  
به بیس مقابل کدام علاقه ندارد مستم  
ساز کاری خود را بحیث یک دختر جو  
و نورمال هو یفا خواهد ساخت



روان شنا س، معلم و حتی اشخاص  
عادی در باره مجموعه صفاتی که شخصیت  
یک نفر را تشکیل میدهد دلچسپی و علاقه  
دارند برای تصنیف شخصیت ها مسا عسی  
زیادی بخرچ رفته و کوشش کرده اند  
اشخاص را به اقسام مختلف تقسیم و دسته  
بندی نمایند اما هیچ یک ازین تدابیر  
تا کنون به صورت کامل موثر نیفتاده  
بعضی تدابیر دیگر بر ای پیمایش  
شخصیت بکار برده میشود عبارت است از  
هر جودی صفات مقیاس در چه بندی آزمایش  
طرز تلفیات و آزمایش دلچسپی های  
سخت است اصول موثر و دیصا  
ایستاده است که یک قس ست طولانی  
طولانی سو آلات به نفر داده میشود که  
جواب گویند مثلا: آیا درباره خورا کت  
چنگالی هستی؟ آیا از رفتن بتردد داکتر  
واهمه داری؟ آیا دروای سایه بخشش  
مکنده؟ آیا رفقتها پوین خود هستند  
می آید؟ آیا در اثر گفتگوی دو ست مسا  
روانی را از دست دادی؟ آیا معلمین در  
باره تو رعایت انصاف را رعایت میکنند؟ آیا معلمین  
المعوم به شویش می افتی؟

این سوالات علی العموم بدوین سوالات  
برست عزیز میشود اما این سوالات  
بصورت چه چنگالی بویستی و جور دارد که به  
شما این نفر را بهتر دیده و شخصیتش  
را بهتر میشناسید

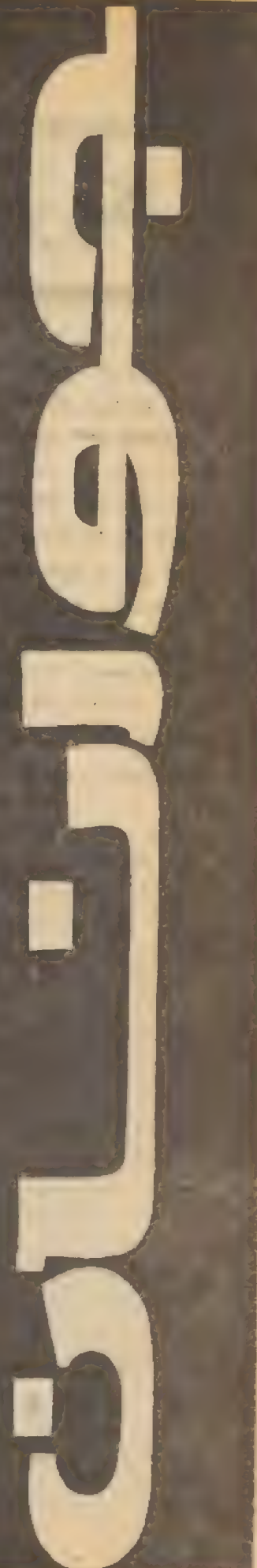
مقیاس در چه بندی چنین است که نزد  
محققین این صفات وجود دارد از قبیل  
صبر و حوصله، لیاقت بی قرار ی، لیاقت  
ذهنی، ساز کاری به زمینه های جدید  
لیاقت اجتماعی، انبساط در امور و غیره  
محتج درباره نفر مطلق فکر میکند که با  
کدام اندازه جایز یک صفت است و همان  
درجه را برایش قایل میشود به بعضی  
اوقات یک نفر دیگر را درجه بندی میکند و  
بعضا خود وی را موظف میسازد که به  
خویشتر را در چه بندی نماید یگا وقت  
هر دو طریق را بکار باندخته و نتیجه هر دو  
را با هم مخلوط سازند. آزمایش های  
دلچسپی و طرز تلفی صورت عریست  
شخصیت را پیمایش میکند و به هر حال  
روشناسی مزید می افکند. مثلا هرگاه طرز

### یاد داشت سوم

## آداب سخن گفتن

در این هفته عده از دو سیان نامه  
های برای مافر ستاده اند که همه  
این نامه ها مربوط میشود به آداب  
معاشرت و ما از جمله یکی را انتخاب  
نمودیم که اینک خدمت شما تقدیم  
میکردد.

پیغله فریده از لیسه ملالی ضمن  
مکتوبی در قسمت آداب سخن گفتن  
چنین نوشته اند:  
خوب و درست حرف زدن یک هنر  
است، هنری که همه آنرا دار ند  
مشروط بر آنکه از آن بخوبی استفاده  
نموده و آنرا درست بکار بزنند. در  
موقع سخن گفتن محل، محیط و  
موضوع صحبت و موقعیت خود و  
طرف را باید مدنظر داشت. باید  
کوشش شود که صحبت شما برای  
همه جالب باشد قبل از اینکه به  
بقیه در صفحه ۵۹





## در جستجوی دوست

من غلام جیلانی لیبب ما یلم تا با جوانانیکه په شعر ، اد بیات موسیقی ، آواز نا شناس وخصوصا به جمع آوری آثار، فو لکلوریک ملی خود علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .

آدرس : هرات ، لیسه سلطان صنف دوازدهم (با) .

\*\*\*

میخواهم با خواهر نائیکه به جمع آوری تکت پستی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .

آدرس :

فوزیه متعلم صنف نهم لیسه آریانا .

\*\*\*

آرزوی مکاتبه با ابراهان و خواهران که به شعر و اد بیات علاقه داشته باشند دارم لطفا به این

آدرس مطابیه نماید .

محمد فرید از لیسه شیر خان کندز .

\*\*\*

اینجناب محمد عثمان آرزوی مکاتبه را با خواهران و برادران خویش را کسه به ورزش و سینما علاقه داشته باشد دارم لطفا به این آدرس نامه بفرستید :

محمد عثمان متعلم صنف دهم لیسه حبیبیه .

\*\*\*

من محمد کبیر سایلیم با جوانانیکه به مضامین سیاسی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .

آدرس :

لیسه استقلال ، صنف یازدهم .

\*\*\*

کسانیکه به تاریخ اسلام علاقه دارند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .

محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

## جوانان و روابط خانوادگی

کار های خود رسیدگی بتواند . مثلا انسان برای مطالعه يك محیط آره م را بکار دارد و باید تا حدامکان و با وسایل دست داشته خویش این امکان را بوجود بیاورد .

خو شبختانه امروز نسل جوان ماین موضوع رادرك نموده و از همین جاست که هر جوان نظربه استطاعت



مالی خویش تا حد امکان این وسایل رامیبا ساخته اند و محیط خود را بذوق و سلیقه خویش سازش داده و آنرا آماده کرده اند چنانچه بسیار دیده شده

که دختران و پسران جوان از خود اتاقی جدا گانه برای استراحت و مطالعه خویش دارند و از این یگانه اتاق حداعظم استفاده

رانی نمایند البته نباید فراموش نمود که این یگانه اتاق دست داشته خویش

را بصورت نامنظم و بدون اینکه سلیقه در آن بکار برده شده باشد مورد استفاده قرار گیرد بلکه لازم که تا حدامکان منظم بوده و ذوق و سلیقه در آن بکار پریم ، باید خاطر نشان

کرد که دختران بیشتری نسبت به پسران در این کار موفق بوده اند ولی در عکس شما میتوانید اتاق

يك پسر جوان را که نمایندگی از ذوق او میکند ببیند اگر چه بظاهر این اتاق تا اندازه بی نظمی بچشم

میخورد ولی با آن هم کاملا يك محیط بچگانه بوده و انسان در آن آرامش احساس میکند .

نظم و سلیقه در همه امور زندگی برای هر جوان لازم است . زیرا زندگی منظم و خالی از هر گونه چنجال برای انسان فرحت و خوشی بار می آورد . چون هر انسان به آرامش ضرورت دارد لازم است که برای خود محیط آرام و خالی از هر گونه مشکلات را خلق نموده تا بهتر به امور زندگي



معلومات برای جوانان کالری چیست و در کدام مواد بیشتر است

کالری در گوشتها : گوشت گوساله ۱۵۰ کالری گوشت گاو ۲۵۰ کالری گوشت گوسفند ۲۵۰ کالری گوشت مرغ ۳۰۰ کالری گوشت در لبنیات : در مسکه ۲۵۰ کالری در شیر خشک ۳۲۰ کالری در شیر و شیر گاو ۲۵۰ کالری در میوه جات :

سیب ۵۰ کالری مالت ۴۵ کالری انگور ۸۰ کالری ناک ۶۰ کالری گلاب ۸۰ کالری انجیر ۹۰ کالری آلو ۶۵ کالری

کالری در سبزیجات : در بادنا ن دو می ۲۰ کالری زردک ۴۵ کالری بادنا ن سیاه ۳۰ کالری سبازق ۴۵ کالری پالک ۳۰ کالری کرم ۳۰ کالری کاهو ۲۰ کالری پیاز ۴۵ کالری لوبیا ۳۳۰ کالری

کالری در غذاهای مختلف : نان سفید ۲۲۵ کالری برنج ۳۶۰ کالری مگرونی ۹۵۰ کالری

کالری در مواد مختلف : چکر گوسفند ۱۳۵ کالری مغز ۴۹۰ کالری

## یک ناز خانم

به مدیریت محترم مجله ژوندون صفحه جوانان :

واقعا جای بسی خوش برای جوانان است که در مجله زیبای ژوندون ستون بنام (يك نامه از چند نامه) دیده میشود . زیرا با باز شدن این ستون که نه تنها برای تشویق يك عده از جوانان است بلکه برای انعکاس دادن آرزو ها ، درد دل ها و انتقادات

معقول جوانان خیلی مفید و باارزش شمرده میشود . درین جابجیت يك جوان میخواهم نکته را یاد آوری نمایم و شاید این مسئله بارها در جراید و مجلات نشر شده باشد ولی من خود را ناگزیر میدانم که یکبار دیگر این موضوع را بیان نمایم و یاد آوری کنم :

از دیر زمانی است که جوانان ما در قسمت تفریح های سالم کمبود احساس میکنند و البته بشما خوبتر معلوم است که در پهلوی درس و مطالعه جوانان به تفریح های سالم احتیاج مبرم دارند و این احتیاج روز بروز محسوس تر میگردد . بحیث يك جوان امید دارم که این آرزوی ما جامه عمل پوشیده و ازین بسی پوز گرامی نجات یابیم .







نوشته از: الکزاندر بورد

مترجم: نیرومند

## ورته خواهان مرگ او بودند

مهمانان همه لبینی قاسر حذرگ و حشمت کردند، زیرا همه پیر در مقابل چشم آنها جان سپرده بود و همه لبینی ثروت فراوان داشت و دواورث دکتر عدلی گفت: مرگ او بواسطه خوداندن زهر اتفاق افتاده است.

کمیسر الف بورنمن به قیافه دا کتربانگاه بر سرشگری خیره نگریست و اظہار داشت: «دکتر هیچ تردیدی وجود ندارد؟»  
دکتر دوباره به روی جسده خم شده، مجدداً پلکهای مرده را با انگشت امتحان نمود و سپس خود شرا راست کرد جواب داد:  
«اگر تمام رویداد، طوریکه مقابل قرار دارد غیر از آنچه که من تشخیص میدهم نباشد، عامل مرگ استرکین می باشد.»  
کمیسر مورش را تکان داد: «اما استرکین از خود طعم بخصوصی دارد و فوراً مسرّه آن فهمیده می شود.» «قاعدتا» پلی همانگو که که کتید استرکین بصورت عادی طعم تلخی دارد» راپور نهایی از معاینات را فردا دریافت میدارید.»

دکتر خدا حافظی نموده، بیرون رفت و کمیسر الف بورنمن یک پلرد کر متفکرانه جسد مرده را از نظر گشتن: «یک زن پیر و موقر با مرهای سبزه و صورت پراز چین مقابلش قرار داشت» واکتیر به گفته بود؟ استرکین شخص مسن را در فاصله ۱۰ دقیقه بدیسهار نیستی می فرستد.

او دروازه سمت سالون دایاز کرده، مهمانان شامل دعوت را باطل قرار داد: «پسپار معذرت می خواهم که باز هم شمارا در اینجا محفل می سازم این محفل به علتی یک جشن تاسف انگیز بشمار می رود که هفتاد و مین سالگر د تولدی خانم ایورینگ، روز می کش هم می باشد.»

معاون کمیسر لستی از اسمای حاضرین در دایرای رابه او داد و کمیسر یک نگاه به تمام کسانی که آنجا حضور داشتند افکند: دو خانم نسبتاً کهنسال تر، یک زن شوهر نسبتاً پیر و دو جوان حاضر بودند. کمیسر به طرف دختر جوان با سر اشاره می کرد پرسید: «شما برادر زاده مقتوله معلوم می خواهم متونی هستی.» من اولتی باید باشم درین باره چند کلمه حرف بزنم. لطفاً بفرمایید، اینجا بایاید.»

«اسم شما انگرید یورینگ است و یک محصله ۲۰ ساله می باشد؟ تصور می کنم، خانم ایورینگ یکی از جمله خواهر های پدر شما بود.»

«بله، و حشمتا گشت صحنه مردن او. یقیناً اسمی در فراوان نمود و انهم در حالی که شعورش درست کار میگرد و هوشش من جا بود. شما می توانی او را در گرفتار کنید، زیرا غیر از او کسی دگر دستش را باینجن جانی

لاغر اندام یا مصورت بی رنگی بود. به شدت ناراحت می نمود. او در وضع نامطمین حرکت میکرد و از نگاه کردن به طرف کوچی که جسد مرده در آنجا افتیده بود، باز حمت فراوان احتراز می نمود کمیسر شروع کرد به حرف زدن آقای ایورینگ، شما چند ساله هستید؟

«۲۲ ساله باشم.»  
«پس بزرگتر از خواهرتان هستید و من فکر نمی کردم شما بر خلاف جوانتر به نظر می آید.» «عده شما را کشته اند.»  
«دو جوان اظهار داشت: «اوه خدای من، و حشمتا گشت... من همه ام را بسیار دوست داشتم.»

کمیسر نگاه متجسسانه به صورت رولاند افکند پرسید: «باست می گویند؟ شما او را بسیار دوست داشتید؟ شما در حال حاضر چه مشغولیتی دارید؟»  
«من فروشنده موتر هستم.»  
«در چه تحصیل تان؟»

رولاند خنده خفنی کرد و گفت: «آقای کمیسر، درس چندان نخوانده ام. در مرتبه ناکام مانده، سپس شامل یک کورس تجارتی شدم، ولی آنجا هم حوصله ادامه درس را در خود ندیدم و بصفت نماینده مقور شدم. اما عایدی نداشتم و...»  
«شما برای دختر هابه یک مشت پول احتیاج داشتید؟»  
این مطلب را نگرید... به شما گفته است؟

«این پلی درست است، من... من به «پلی» همینطور است که او گفته؟»  
«بستگی می توانم تنهایی را تحمل کنم، من... خوب بهر حال، من بشگرین: مگرن به مردی میمانم که دختر ها از سرو شانه هایش ببرند؟ باید همیشه پول خرج کنم.»

کمیسر با سر حرفش را تایید کرد: «می فهمی و سر انجام شما به این فکر افتیدید که عده تا نرا به قتل برسانید، همینطور نیست؟»  
پسر جوان به چشمهای کمیسر خیره شد و طوری به او نگریست گویانگ خواب می بیند و آنگاه بالحن آرامی پاسخ داد: «من گاهی به این موضوع فکر می نمودم که یک روزی میراث عه جان را تصاحب خواهم کرد، البته ثروت هنگفتی بمن می رسد، زیرا عه لبینی هستی فراوان داشت. اما من باعث می گردا نشده ام.»

«پس کی او را کشته است؟ این دو خانم پیری که در اتاق سالون نشسته اند؟ یا آن زن و شوهر مسن که پهلوی آندو پیر قرار دارند؟ کمیسر با برداشتن دو قدم دوبرو رولاند ایستاده بود و پرسید:

«شاید جریان همینطور بوده باشد: شما استرکین تهیه کرده باشید. استرکین را می توان از زهر موش به دست آورد و شما آنرا عوض بوره دقرو به خورد عه تان داده اید.»

غیر از شما چه کسی دگر می تواند قا تسل عه تان باشد؟

پسر جوان لختی سکوت اختیار کرد و سر انجام سرخرف آمد: «خواهرم آقای کمیسر زیرا او همیشه به پول می اندیشید و بهر اندازیک در صورتان بکنید، خسیس است و هر وقتی که در فشار مالی قرار دا شته باشم و از او تقاضای کمک کرده ام، خواهرم حتی یک مارک هم بمن نداده است. عه لبینی نمی توانست این عادت او را تحمل کند و که او بمن می نمود می ترسید. می ترسید که عه لبینی نسبت به او برای من محبت بیشتر داشت.»

کمیسر بالحن مستبزه اظهار داشت: «مفکوره عالی» اما امیدانست که: در اینجا به نوع اظهاریه های مواجه بود که مردو گفتار در صورت توجه عمیق چندان دور از حقیقت جلوه نمی نمود.

کمیسر گفت: «خوبست، بروید. من حالا میخواهم از سایر منصوبین هم چیز هایی بشنوم.»

وقتی او تقریباً یک ساعت بعد بالا پرش و کلاهش را گرفته میخواست از آنجا برود باید اعتراف می کرد که بیشتر از آنچه در ابتدا دستگیرش شده بود، چیزی از ماجرای کشته شدن عه لبینی نمی دانست در دهنل بیرون باو سخن جوان رو پرورده پرسید: «شمارا ولاند را توقیف نمی کنید؟ ولی من که شما گفتیم...»

«و علوتاً...» کمیسر با لحن خشکی اظهار کرد:

«من کلام دلیل صحیح علیه برادران ندارم. دلیل واضحی در دستم نیست.»  
تا او را بازداشت کنند همانطوریکه علیه شما دلیل واضحی در دستم نیست.»  
دو روز بعد، دوسیه مربوط به قتل خانم ایورینگ و همین کار بمقابل کمیسر بوردن گذاشته شده. عامل مرگ او حقیقتاً استرکین بود.

اما در بوزه دانی آتری از استرکین وجود نداشت. پس چه کسی آن زهر را در پیاله قهوه خانم ایورینگ مخلوط کرده بود؟  
یک مامور پولیس وارد اتاق کمیسر شده شبرداد: آقای کمیسر ماد موزل ایورینگ به ملاقات شما آمده است و میخواهد شما را ببیند. «و باوریدیش به درون... و وز شما خوش ماموزل ایورینگ، چه عاملی شما را تا اینجا کشانید که مرا ببینید؟»  
ماد موزل ایورینگ گفت: «من می توانم برای محکومیت او دارم. اثباتی که شما می خواهید.»  
انگرید از میان دستکول خود تصویری را بیرون آورد و اخله نمود: «من این تصویر را برداشته ام. یک مرتبه آنرا دقیقاً از نظر بگذرانید.»



# مردی با نقاب بقیه

## تا اینجا داستان :

گتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. **الك معاون کمیسر پو لیس** به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرئی است میاید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارڈ فار میل، بطرز اسرار آمیزی به سر فتمیرود تحقیقات پولیس هاگن مد یر کلب هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند دو دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

شما در سوراخ بوده اید ؟ آخ بلی. منظورم محبس است مادموا زل ؟ شما غرض من شبا دختری مثل شما نمیتوانید (و آن چیزی بدانند.) مایتلند به اطرافش نظر انداخت. (من با تمام شخصیتها ی پر حسته در آنجا مواجه شدم. حاضرم شرط ببندم که من یگانه کسی هم هستم که ساول مو ریس را دیده ام خطر ناگزیر مرد در میان ما همه شما فکر کنید که بجای من هستید مراقت کرده سپس سرش را به



طرف ایلا نزدیک آورده گفت :  
او بالحن تفریح آمیزی حرف می سپس دستش را دور شانه ایلا گذاشته ادامه داد : ( شما مطمئنا به نفع من یک کلمه را به او خواهید گفت همینطور نیست ؟ به او بگویید که شما را اخطار کرده ام ذهنیت او دوباره نسبت بمن تغییر خواهد کرد و کار ها را به نفع من انجام خواهد داد ، چطور ؟ )  
او با لحن تفریح آمیزی حرف می زد و ایلا به تدریج میفهمید منظور مایتلند از ذکر کلمه (او) کسی جز دیک گاردون نمی باشد. مایتلند دستهای ایلا را گرفته ، میان انگشتان خود مالش داد و اگر چه ایلا صور تشش را نمی دید . بسا اینهم حسسه ی زد که مایتلند داشت می ریزد «من هر کاری از دستم بر بیاید یقینا برای شما انجام می دهم اما شما بسیار هیجان دارید آقای بسیار عزیز مایتلند . چطور است اگر در باره نا راحتی خود با یک طبیب مشور کنید ؟ »  
مایتلند با لحن موثر و به تانی گفت :  
«نی نی ماد موازل ، به طبیب احتیاج ندارم . این یکی را نمی شود به کمک داکتر معالجه کرد !  
اما من به شما می گویم که چه تکلیفی دارم . شما مرادرك می کنید و مایتلند ! اما من تمام جایدادم به کسی بعد از مرگ خود واگذار شده ام ، بیک ، نفر خاص که تمام شوخی و مسخره گی در همینجا می باشد . ماد موازل ! و آن کسی هست که بعد از سر من او را باز داشت خواهند کرد .  
مایتلند در حالیکه خنده بیصدایی سر داده بود با کف دست بزائوش زد. ایلا به تدریج به این فکر می افتاد که مایتلند دیوانه شده است .  
«اما من یک پلان وسیع دارم . هاها بلی ! ماد موازل ، من هیچگاه پلانی به این بزرگی نداشته ام شما به نوشتن با ماشین تایپ بلد هستید . ؟  
«البته که می توانم . اما نه بسیار خوب »

بقیه در صفحه ۶۰



## این بچه‌های شوخ

دختر زیبا و تنازی که تازه از خرید بر گشته بود برای دوستانش ما جای را که در بازار برایش اتفاق افتاده بود اینطور قصه میکرد.

... بلی من عادت دارم که با دوستم دست بدست راه بروم چرا که من عقیده دارم، اینطوری در بازارهای مزدحم راه را گم نمی‌کنیم و هم از شر... پرزه‌گفتن پسران زیاد منزه می‌شویم. زیرا هنگامیکه پسرها برزه‌ی برای دلخوشی شان به دخترها می‌گویند اگر دخترها با هم و شانه به شانه باشند هر يك ازین دخترها فکر می‌کنند که طرف، بالای خواهرخوانده اش پرزه رفته نه بالای خودش و به اینتر تیب کمتر تحت تاثیر سخنان بچه‌ها بی‌کده بعضا واقعیت‌های در پرزه‌های شان بشکلی نهفته است می‌روند.

من و دوستم در جاده‌ای مزدحم بی خیال راه می‌رفتیم که مردی به او شانه زد دوستم از من جدا شد و من نیز بفکر اینکه او دو باره بهلولیم بر کشته است دستم را در قولش انداختم و عرض سرك را با استفاده از موقعیت توافیکی و اشاره سبز طی کردم. وقتی به آنطرف سرك رسیدم دفعتا متوجه شدم که عابرین بر من می‌خندند. زود متوجه دوستم شدم تا دریابم مردم بر کی می‌خندند. ولی همینکه روی خود را بسوی او کردم نزدیک بود از وحشت شاخ بکشم. من دستم را در بغل یکمرد انداخته بودم و او نیز تا آن لحظه صدای از خود در نیآورده بود. من در آن لحظه خیلی تنها بودم، خیلی، میدانید چرا برای اینکه همه می‌خندیدند دوستم هم می‌خندید با تمام وجودش بر من می‌خندید و بعد خود نیز که در همان جایش بکم زده بود خندیدم و یکجا با دیگران.

بدون شرح

اما یکبار احساس کردم چیز سنگینی به شانه ام خورد بطوریکه نزدیک بود بزمین بخورم او يك جوان بود که بمن شانه زد از همین جوانهای به اصطلاح شيبك واتو کرده گی. به او گفتم: - سعی کنید متوجه راه رفتن‌تان باشید. - مثل که شما متوجه راه رفتن‌تان بودید. - ولی من... - ولی ندارد، شما به میل خود دست بدست آن مرد مسن و معمر انداختید و عرض جاده را با او...

بیمودید. منکه از او جوانترم باید چند جاده را با من یکجا بروید اینطوری یکدیگر را بهتر خواهیم شناخت. - شما مگر دیوانه شده اید من آنمرد را بجای دوستم عوضی گرفته و... - درست پس شما متوجه همه چیز هستید که بر دیگران حکم... که... - والله... -... واز دیگران توقع دارید که... متوجه راه رفتن خود باشند. عجب گیر کرده بودم حالا کی انداختید و عرض جاده را با او...



را قانع بسازد. اصلا من غلطی نکرده بودم فقط از دحام مردم واز همه بالا تر توجه به اشاره توافیک عوامنی بو که آنمرد را بجای دوستم عوضی بگیرم.

به آن جوان میگویم: - خوب حالا ممکن است از سرم دست بردارید. - ممکن نیست. - پس از جان من چه می‌خواهید!

- اینکه شما دخترها چرا از ستاره‌های سینما غریب پیروی میکنید. - گپ‌های عجیبی می‌زد. تقلید از ستاره‌های سینما. - کی تقلید کرده. - شما. - چگونه تقلیدی.

- ستاره‌های سینما تر جیب می‌دهند با آدمهای مسن از دواج گفتند آنها عقیده دارند که مردان سالمند دارای تجربه بیشتری هستند و بالای احساسات شان غالب. این تسلط بر احساسات است که مردان مسن کمتر از زن خود طلاق می‌گیرند در موارد دیگر نیز عاقلانه فکرمی‌کنند.

- من همچو عقیده ندارم. - پس چرا با من نمی‌آید؟ - آقا مگر قرار بود من و تودر سر سرك عقد کنیم. من با تودر کجا بروم.

- عجیب دختری هستی تا بحال هر کس می‌بود راضی میشد. چندان قیافه‌ای هم نداری که اینقدر بخود مینازی.

بعد ها هم چند بدو بیراه بمن گفت و راهش را گرفت و رفت. حالا دیگر دوستم نیز در بهلولیم بود و مات مبهوت به تمام کسانی که به ما می‌خندیدند نگاه می‌کرد.



## انعام

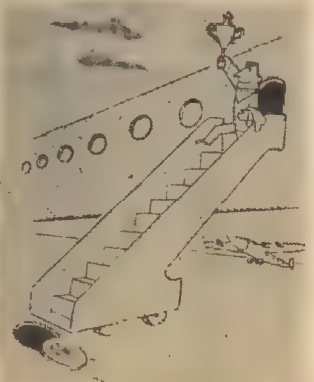
مردی در هتل موقع شماردن پول هایش متوجه شد که نوت هزار افغانیگی خود را گم کرده است غرق تفکر بود که خدمتکار هتل نزدش آمده و گفت:

میدانم حتما پولتان را گم کرده اید. مرد با تعجب گفت: شما این را از کجا میدانید.

خدمتکار گفت: پولت را من یافته ام و دست در جیب خود کرده ده نوت صد افغانیگی را برای طرف مقابل داد.

مرد با تعجب گفت: پولی را که من گم کرده ام هزار افغانیگی است نه ده نوت صد افغانیگی. خدمتکار گفت:

من پول را قصد خورد کرده ام. بخاطر اینکه هر وقت مسافری به هتل می آید من مجبور هستم نوت های هزار افغانیگی را برایش خورد کنم تا برای من ازین پولهای خورد شده انعام بدهد.



بدون شرح

### در کشتی

دور فیک دیوانه سوار یک کشتی کوچک شدند. ناگهان کشتی در آب غرق شد یکی از دیوانه ها خودش را نجات داده به ساحل رساند و دیگری در آب در حال غرق شدن بود. دیوانه اولی دوباره داخل آب شده و آواز میداد.

رفیق تشویش نداشته باش و ترسی بدل راه مده. من که خود را نجات دادم حالا برگشتم که ترا نجات بدهم.

شماره ۳

## مار

احمد همیشه از شکارش تعریف میکرد و ادعا داشت که شکارچی ماهری است و بهمه چیز معلومات دارد تصادفا در مجلسی که راجع به مار عینکی سخن به میان آمد. احمد سرفه بلندی کرده و به غرور زیاد گفت: بنده چند سال قبل به هندوستان سفری کرده بودم اتفاقا مار بزرگ عینکی به من حمله ور شد.

میدانید؟ مار عینکی خطرناکترین خزندگان است. درین اثنا یکی از رفقایاش گفت:

- چطور با مار مقابل شدی؟

- هیچ وقتی بمن نزدیک شد به طرفم حمله کرد. من فوراً با چوبی که در دستم بود عینکش را از چشمش دور کردم. حیوان جایی را دیده نمیتوانست. گزندی برای من نمی توانست برساند.



بدون شرح

### درد داخل سرویس

دو دیوانه داخل موتر پهلوی هم نشسته بودند. یکی از آنها روبه دیگری کرده پرسید:

- ببخشید آقا، ممکن است بگویند...

دیوانه دیگر نگذاشت گپ اولی تمام شود و جنتی کو چکی که در جیب خود داشت بیرون کرده

جواب داد:

دیوانه اولی با خوشحالی گفت امروز چهارشنبه است.

- تشکر میکنم آقایس رسیدیم... من همین جایباده میشوم.



اینجا که برای هست کردن ساخته نشده است.

## مشکل بزرگ

ار اتا ق معاینه خانه داکتر روانشناس، خانم قشنگی که تازه بکار سینما شروع کرده بود با داکتر سر گرم صحبت بود.

- چه فرمایشی داشتید؟

- داکتر صاحب شما باید مرا کمک کنید...

- یک مرد پولدار، خوش تیپ که مرا فوق العاده خوش نموده و

خواستگار من شده است.

داکتر گفت: او را دوست دارید؟

- بلی داکتر صاحب.

داکتر می پرسد:

پدر و مادر شما به اینکار راضی اند.

- بلی کاملاً.

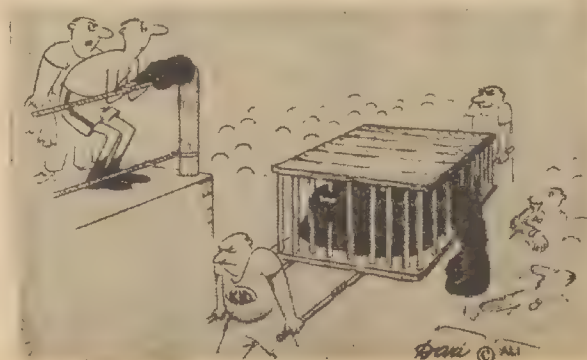
- پدر و مادر طرف چطور؟

- آنها هم موافق اند.

- پس مشکل شما چیست؟

- مشکل من اینست که چطور دروجیه شوهرم رابه شنیدن این-

خبر آماده کنم.



بو کسر: نجاتم بد هید



سړی خپل ځان خورا زیات سپیک احساسه سوه. هر شمی ته به یی چه کتل نو ښه به ورته یسیده او دهر ساز په اوریدو سره به یو ډول خو ښی اولر څه سمستی ورته پیدا شوه. له غوږونو څخه یی تپ پورته کیده. او داسی یی احساسه له چه ستوگی یی درلیدی دی اود سترگو دپامه یی یوه اورنی پرده راکښته شویده. دیوه میز دپامه یی یوه ښکلی مجسمه ولیدله. یوه کوچنی غر څه ډیره یی خوښه شوه خوواره یی کښته پورته کړه. دخپلو تودو گوټو په څوکه یی ومو ښودله. مجسمه گوټی له کچ نه جوړه وه. بیرته یی په ځای کېښودله. له بلی گوټی نه دساز او تڼک ټکور غږ پورته وو، ټولو خوښی کوله او ټولو خپل سات تیراوه. دتڼک ټکور له غږ سره لږ څه په سمدشو.

او مجسمه گوټی یی بیرته په ځای کېښوده. هغه له خپلو دوه اورنیو سترگو سره لری شو. سړی خپلی سترگی ومو ښودلی، خو ویی نه لید ورو ورو هغی بلی گوټی ته روان شو. داسی ورته ایسیده چه په هوا کی روان وی. همدا چه گوټی ته ننوت نود څراغ چاپیز دلوگی یو شپول جوړ شوی وساز ښه مستو یو پیغلی سندر ویلی. اوسازیانو په مستی سره ساز ورته واهه. د بیری دباد بان په شان هاخوا دپخوا څنگیده. خپل ځای ته ورسید گوټه په رڼا کی ډوبه وه. ټول څو شا له ښکاریدل ځینو خبری کولی، خو ټولو ساز ته غوږ نیولی و. همدا چه سړی په خپلی څو کی باندی کشیناست نوی خپلی مخی ته وکتل. ددوی ترمنځه دمیز هاخوا، په کوچ باندی یوه ښکلی پیغله ناسته وه. دهغی

به بریدو سترگو ورته وکتل. په همدی وخت کی پیغلی بیاهم کت وځنډل. او سړی ورو سره خوله خلاصه کړه او ویی ځنډل. کت کت پیغلی بیاهم وځنډل او سړی بیسا خوله خلاصه کړه اود زړه له کومی یی وځنډل. اودی پرله پسو ځنډا گانو هغه سخت وباروه. دای یقین وچه دا ځنډا گانې دده لپاره کوی که نه څو ډومبی چوپه وه. له مخ، ټټر او لمنی څخه یی ورو نظر لاندی وښوید. بیایی هم سترگی د پیغلی په سپینو پوندیو او ورونو باندی ولگیدلی. دشو دو په سپینی وی ترڅنډه یی دپیغلی پښو او ورونو ته کتل. تر هغو چه ټول پاڅیدل او دچوپای دمیز خواته ولاړل.

په پیغلی پسو یی کتل. پیغله یوه دنگ ځوان سره اوږه په اوږه روانه وه. لاس یی دخوان په لاس

ورسره ټوله کوټه تاویدله. دچوپای دمیز خواته ورتړدی شو. هلته د کاجوغو، پنجو، چرو، غابونو او نورو لوبو یوه جرنکاوه. هرچا خپل غابونه دکول سړی هم وغوښتل چه خپل غاب ډک کړی، خو چه مخامخ یی وکتل بیاهم هماغه پیغله ورو یی نظر دهغی په لوڅی او برښی تنی باندی ونښت ټټر یی ټک سپین اود واورى په شان و. او غاړی یی بیاهم څراغونه په خپلو غمبو کی ځلول. نظری به ډیره گستاخی سره دپیغلی په لوڅ ټټر باندی لوبیده. پیغلی بیاهم له هغه ځوان سره خبری کولی، ورو ورو ورسره پستیدله او بیابه یی وار په وار کت کت ځنډا کوله. سړی هماغسې ورته کتل. او چه دپیغلی خوله به دځنډا لپاره خلاصه شوه نود بههم دزړه له کومی وځنډل

# دهوشیاری سیوری

غوښتل یی چه دهغی گوټی په خوا وڅو خبری، خو همدا چه بیایی په مجسمه گوټی باندی سترگی ولگید لی نو ځنډا زده چه ولی یی زړه ته دا تلوسه پیدا شوه چه هغه واخلي. هغه یی اندازه کړه چه په جیب کی یی ځاییری که نه، په جیب کی یی نه یواځی داچه ځاییدله، بلکه همدا شان هم هغه جیب دمجسمی وړلو ته ډیر لوی او ارتو. زړه یی لوی کړ. هغه یی لومړی په ویره ویره اوبیا په زغرده سره په جیب کښی ومنه. له اوچه غوښتل یی روانشی نوی (هغه) ولید چه په سروسرگو ورته گوری. دواړه سترگی یی د دوه سکروټو په شان ځلیدلی. او کاته یی دتیره لور په شان. سړی داسی احساس کړه او هغی وا یی وریدل چه (هغه) ورته وایی: «ای غله! ماو لمیدلی، مجسمه گوټی په ځای کېږده» ورپد زړ یی جیب ته لاس کسپ

ورغوټه کړی و. له هغه سره یی خبری کولی، څو شاله وه او ځنډل یی. غوصه ورغله څو چه غوښتل یی تر هغوی ورسیری نو «هغه» یی بیاهم مخی ته شین شو. هماغه دوه سړی دسکروټو په شان سترگی، نیغ یی ورته کتل. وچ په ځای ودرید. «هغه» په څیر سره ورته وکتل. داسی چه یوه شیبه یی هم له نظره نه غور ځاوه.

څو شیبی دسړی هرڅه هیروی دټینگ ټکور غوږونه دنو رو گپه گو ټه اود محفل تودوخه. او یواځی یی خپلی مخی ته (هغه) لیده له سرو سترگو سره. غوښتل یی چه ترینه تیر شی. څو غږ پر وشو. - (پام کوه چی بی عقل نشی! پیغلی کوژده کړی، او هغه رنگ ځوان بی دژوند ملگری دی!)

اود سترگو په رپ کښی ترینه ښاه شو. سړی جورلیده او ورسره

ټولو ځنډل خودی نه پو هیده چه هغوی ولی خاندی. ټولو هغه ته وکتل او ځنډل یی. خو دهغه سترگی بیاهم دپیغلی په ټټر باندی لامباند سره زغړیدی. ډوپی وخوړله شوه ټول ځواړه واره شول. او هرڅوک بیرته خپلو ځایونو ته راغلل سړی پیغله څارله چه چیری کښینی. او همدا چه هغه یوه کوچ بسا ندی کښینا ستله نودی بیاهم په مخامخ څوکی ورته کښیناست. بیایی هم په خلاصو سترگو دهغی پوندی کتلی او ترورنو پوری یی نظر زغړاوه. یوځل بیایی هم سړوچورلید. ځان یی سپک احساس کړ. او پیغلی بیاهم کت کت وځنډل. نور طاقت ورنهی. ښو ښتل یی چه له ځایه پا څیری او ولاړ شی دپیغلی څنگ ته کښینی آخر پیغلی هغه ته ځنډل



څه گټه... او بيا يې وويل -  
 - (آه زه نه پوهېږم چه داژوند  
 پخپله څه گټه لري ؟  
 دژوند يو پوچ او تش شى دى ...  
 آخر زه څه له ژوند كوم ؟

دى پوښتنې بڼه شيبه به چرت  
 كې ډوب كې ورو ورو د اعتقاد  
 ژورېده اود پوخوالى خواته ورته .  
 يو وخت يې بيا هيندارى ته وكتل  
 په هينداره كې يې وكتل چه په لاس  
 كې يې ډېرې خړپلو يوه چاره ورو  
 ورو هغه خپلې مړۍ ته نژدې كوي -  
 - (دا ژوند څه گټه نلري ؟)

همدا چه چاره يې په خپلې مړۍ  
 باندې كيښوده ناڅاپه يې وليدل  
 چه هماغه دوه سترگې چه دسكرو  
 په شان سړى دى اود اور پخړ كې  
 ترينه اورېدل. سترگو ورته كتل  
 او (هغه) موسكېؤ. څه ورته ويل.  
 چه ښه يې غوږونيو ، هغه له خپلو

سوك كې نوناڅاپه هماغه دوه سړى  
 اود سكروټو په څير سترگې يې  
 مخې ته راغلي چه ورته كتلایي. د  
 هغه ترغوږه شول چه (هغه) ورته  
 وايي -

- (اى غله ! پام كوه چه داكار  
 ونكړي، دا غريب بله سببا څي اود  
 نكسى دځاوند حساب به وركوي.  
 داپيسى خويى خپلې ندې څه ...  
 دهغه بچيان هم چوډى ترينه غواړي  
 هغه خوب په ځان حرام كړيدى چه  
 د بچيانو گيدى يې مړى شى ...

او لايه همدې فكرونو كې ډوب  
 وو چه نكسى والا برك ووايه. او  
 سړى پيسى وركړي، ترينه كوزشو  
 ددغو دوه اورينو سترگو له څارنه  
 يوه شيمه هم نه په كراهه هره شيبه  
 اورينو سترگو څاره. خپل كور ته  
 ننوت. همدا چه تشناب ته ورسيد  
 نو يې ځان په هينداره كې وكوت.

شوه. سړى سخت چورليده، زه  
 يې دډوډى له خوړلو نه وروسته  
 ښه نهو، او پورته پورته كيده ورو  
 څير تيره دى ...)

او لدې اندېښنې سره يې په  
 له ځايه پورته شو. همدا چه ودره  
 خواته وسيد نو يې له يوه تن سره  
 څو شيبې خبرې و كړې ، هاخوا  
 دپخوا څنگيده ، پښى يې كښل  
 كيدلى. له هغه سړى سره يې ډيرى  
 خبرې وكړې ، ډيرى خوږې پستې  
 خبرې څو څوواړه يې هغه بمخ او  
 تندى باندې ښكل كړ، څوواړه ترينه  
 څار او قربان شو، او بيابى خداى  
 پاهانې ورسره وركړه ، دشپې په  
 تياره كې كو څي ته ووت، لاهم  
 دېنگ ټكور غږو هغه غوږو نو ته  
 ورته. همدا چه دواټ زى ته ورسيد  
 نو يې اشيلاق وكړ او يو نكسى يې  
 ځانته وذراره. نكسى ودرېد او ځان

ظاهر يې دځوان له خبرو نه خوښى  
 كړله خودى يې پوهوه چه داځنداگانى  
 ستا لپاره دى ستا لپاره دى ! وار  
 به وار به يې دسترگو له گوټه ورته  
 كتل هم . او همدې خبرو ته  
 چوښت وركاوه چه په سپين سترگې  
 سره پيغلې ته وگوري، غوښتل يې  
 چه له ځايه پاڅي ورشې اود پيغلې  
 څنگ ته كيښي، په ټټري لاس  
 ووهي اود پوښو او ورو دپاسه  
 يې گوتې وكاږي او له ځايه هم  
 له ځايه هم وځوځيد چه بياهم (هغه)  
 بداشو. شك يې مخې ته ودرېد.  
 هماغه دوه اورينو سترگو سره.  
 سترگې يې نكسى دسكرو ټوپه  
 ښان وى. دهغه غږ يې له ورايه  
 ودرېد -

- (پام كوه چه له ځايه دى وټه  
 خوځيږي ، داتش خيال دى چه  
 بېغله تاته خاندې. هغې مېړه كړې



اورينو سترگو سره ورته كتل او  
 وويل يې -

- (بس كړه! دا دلنډ پاري  
 كارونه دى.. ځان وژل دكمزورو او  
 او ډارنو انسا نانو كار دى !)  
 او خپلې سړى سترگې يې يوه شيبه  
 هم ترينه نه لري كولى لاس يې  
 پيرته كړ او هيند ره يې په سوك  
 ووهله ډرې ډرې شوه. او سوك يې  
 وينو كې ليت پيت شو .

خود ماتي هيندارى دچاودو په  
 منځ كې بياهم دوه اورنى سترگې  
 ورته متوجه وى او هغه يې څاره -  
 - (ځان وژل دډارنو انسا نا نو  
 كار دى !...)

سترگې يې ندوه سكروټو په شان  
 سړى وى. له ځانه ودر شو بياهم  
 هماغه دوه اورنى سترگې، په  
 هينداره كې يې هم نه سر ښود.  
 اسمولى وكيښ، به فاز سره يې  
 وويل -

- (دا دوه سترگې ما په كراه نه  
 پرېږدى ...)

اوبيا يې په ذهن كې تير شول -  
 - (آه چه څومره ښكلې پغله وه .)

له ځان سره يې فكر كاوه چه كه  
 له دغسې يوې پيغلې سره ژوند  
 نه وى، او كه دغسې يوه بېغله دسړى  
 غيږ توده نكړې تولدى ژوند نه

يې پكښې واچاوه. دخپل كور آدرس  
 يې وركړ. شيا ښه پخوه. له ځان  
 سره يې فكر وكړ -

- دى نكسى والا به نن ښه كار  
 كړى وى .

اولدى خبرې سره يې په شونتو  
 باندې يوه شيطانى موسكا و گديدله  
 - راځه چه پالاره كې يې لوڅ  
 كړم... ډيرى پيسى به لري ،)

همدا چه موټر يوې گوښې كوڅې  
 ته تاوشو نو سړى غوښتل چه  
 نكسى والا ته ووايي چه ويې دروى  
 او هلته يې لوڅ كړى او پيسى يې  
 ترينه وشكوى خوچه خپل لاس يې

دى. هغه خپل مېړه ته خاندې .  
 دهغه ځان، دهغه ښكلې ټټر او  
 ښكلې ورونه او لنډه داچه ټول  
 وجود، دهغه په مېړه پورې اړه لري.  
 له ځايه مه خوځيږه، مه خو ځيږه،  
 مه خو ځيږه ، اودې پرله پسې  
 اخطارونو هغه پير ته په ځاى  
 كيښا وه. خپلې سترگې يې  
 وموښودلې خدازده چه ولې يې دا  
 اندېښنه په ذهن كې تيره شوه .

- زما سترگې هم (هغه) په شان  
 سړى دى... زما سترگې هم دسكروټو  
 په شان دى... زما نظر هم دلور په  
 شونډو باندې يوه ترڅه موسكا تيره



# سترگی ستاسود بدن

به تیره «بیادولس اوشپالسل کلنی نرمنخ، باید پلیچ خارنی دیارموخت بهوخت دسترگو ډاکتر تهرشی.

**طبی عینکی څه وخت باید ولرو؟**

که لیری یانزدی ښه او څرگند - نشولیدلای (لیری لیدو نکي سترگی نژدی له منځه وړی اونژدی لیدونکی سترگی، لیری نازندلی وینی) که دسر خوریو خوابدی راته پیښیږی، که دکوم لیری ځای دیلدلو بهوخت کی دښو سوری کمو او په ورځو، نندی اومخ باندی کونځي اچو و، که کوم لیری ټکی له یوه گوچلی - سوری څخه دخپلو سترگو په نسبت ښه وینو، که دموتر چلو یا مطالعی دد هیڅکې به.

بهوخت کی سترگی کیږو که په معمولی رڼه کی دښانو پیژندنه یا مطالعه - راته کرانه شوی وی باید په دی و پوهیږو چه طبی عینکو ته اډتالرو طبی عینکی باید ډاکتر دنسجمنی سره سم وی، که داسی نه وی که داسی نه وی نو له عینکو څخه استفاده دنارامی اوسر خوری سبب کیږی دښی له خوا اود مطالعی په وخت کی دښیښی رنگ باید سپین وی، بالعکس دښیښی ورځی په ګړیو په نیره بیایه ډولی کی دتیاره رنگو عینکو استعمال دسپین په نسبت ښه دی. د عینکو ښیښی باید په ټوکریا پښه پاکي نشی ځکه چه دکرښو د پیدا کیدو او ښیښی ډخرایدو - سبب ګړزی بلکه دهغو مخصوص ټکرایو څخه باید کار واخیستل شی چه به پلورنځیو کښی نشته.

**دخلکو دمشغولاوو سره دوپانگی اړیکې.**

دهری دمشغولا دسرتو رسو لو ښو منمعی

دپاره ټاکلی وپانگی ته اډتیا شته لیکوال، ګمنونکی، مامورین شاگردان نقاشان، سازبان او دوی ته ورته کسان، بشپړی او ټاکلی وپانگی ته اډتیلاری مثلا دګمنونکی دپاره هغه رڼا چه له یاسه یی څلیری بشپړه نه ده او یوبل څراغ ته هم اډتیا لری، لږه رڼا په مستعدو ځنکو کښی سترگی دژدی لیدلو سره عادت کوی. به زرو خلکو کښی په لږه رڼا اوله عینکو نه پرته مطالعه او کار

امکان نه لری لږه رڼا سترگی سترگی او اعصاب کمزوری کوی. ډیره غوره اوښه رڼا، دلمر روښنایی ده چه په غیر مستقیمه توګه کو ټکه روښانه کوی دغه راز زیاته رڼا هم سترگی کمزوری او سترگی کسوی ددیوال یا تابلو رنگ باید زیات نه وی وی ځکه چه دوپانگی انعکاس سترگی سترگی کوی، زیاته رڼا سترگی سره کوی اودوښکو تونیدل زیاتوی، ډیری قوی رڼا ته سترگی - نیول، دسترگو سخت در ډیښوی لمرته مستقیمه ننداره او ډکسوف اوږده دوام دسترگو ترده سو ځوی اوډایمی ووندوالی پیښوی چه علاج نه لری نوځکه باید پاملر نه وشي چه ماشومان ډکسوف په وخت کی لمرته ونه کوی.

دهغی رڼا اندازه چه سترگو ته رسیری، دیبلو بیلو غړو بهوسيله کنترول لیری، په سترگو کښی د - ځینو دانو موجودیت، زیاتی رڼا جذبوی، راز څلک چه په سترگو کی دغه راز دانی نشته، له رڼا څخه زیاته متاثره کیږی او سترگی یی همیشه نیمه تړلی وی، البته تیاره عینکی سړیو اندازی پوری ددغه راز نارو غانو نارامی کوی. دسترگو کښی په پوریدو سره - سترگو ته دزیاتی رڼا ډواخیلیدو مخنیوی کوی. له څلویښت کلن څخه وروسته، سترگی معمولا د - ګڼولو، لوستلو دپاره عینکو ته اډتیا پیدا کوی هرډی کاله وروسته باید دسترگو او عینکو نمره کنترول شی لږه غذا، قحطی جګړه او اوږده - مسافرتونو، ځینی دواګانی او سگرمت دسترگو لید کوی یایی له منځه وړی.

دسترگو غټوالی یا وړو کوالی د سترگو ډګانی په حجم پدی اړه نه لری بلکه دښو په دسویری په لږ والی یا زیاتوالی پوری تړلی دی، د سترگو ډګانی ښو للی تقریبا ۲۳ میلیمتره دی اونن ورځ دجراحی عملیاتو په وسیله سترگی غټی ښودلی کیږی، له ځینو نارو غیمو څخه وروسته معمولا کله کله په سترگو کښی ټپله پیدا کیږی، خو باید وویل شی چه دهری نارو غی به څارنی سره په سترگو کښی

# سرگذشت دردناک

تصویری کمن از «ایزادورا» ساخته ام نایض و ناتمام است، ولی اگر توانسته باشم که چهره او اندکی ازاعاله اسفا نه پیرو آرم، بازهم ازکلر خودم راضی خواهم بود. ام این تصویر شمایی از حیثیت و انسان سازد، من به هدفم رسیده ام - روزهایی که میخواستم این نوشته را باین دم، خبری دو یکی از روزنامه ها چسباندند:

«دوستان! ایزادورادکنن ر قاصه پر آواز که اخیرا به صورت غم انگیزی چشم از جهان پوشید، دوسلد هستند تا پولي جمع او ری کنند و به یادبود این ر قاصه مجسمه یی در شهر «نيس» بسازند این مجسمه «ایزادورا» جامه کوتاهی به تن خواهد داشت و در دستش گلابی خواهد بود که بر کهایش در حال برپا شدن است.»

فکرمکنم که این مجسمه شاید زیبا باشد و شاید من شی به یدين آن بروم. درپای آن با سیستم و خاموشانه بهان خیره شوم شايد هم بخندم. شاید هم روح «ایزادورا» یکجا با من بخندد و میگوید:

«چرا به جای این گلاب یک کو کتیل در دستم نگذاشته اند، ولی بهر صورت خبلی لطف کرده اند»

شاید درین لحظه آنچه را که کمی پیش از مرگش به من گفت، فراموش کرده باشداو گفته بود:

«چرا مردم صبر میکنند تا کسی بمیرد و آتوت برایش گل میفرستند؟»

پایان

# برگزیده افراد هیچکاک

زاده، خاموشانه دروازه را بروی هردو مسافر پولیس چنایی باز کرد. وقتی آنها به هردوی کوچک منزل وارد شدند کمیسر گفت: « حال خواهشمندم فیلم این تصویر را بندهید.» رنگ از صورت دختری پرواز کرد و به لکنت افتاد: «ف. فیلم... من آرا... پیش عکاسی است کاترا چاپ نموده»

بورمن بالحن تهدید آمیزی پرسید: «ناح. باید خودم بیایم؟ شما مرتکب اشتباه صبی شده اید.» در تصویر شما اتفاقا ربابا کورنید تصویر جنتری معلوم می شود که تاریخ ۲۵ دسمبر را نشان میدهد. شما بتاريخ ما رخ پیش از شب جشن تولدی زهررا در پیاله قهوه قبل تان انداخته اید. شما نقشه این کار را علیه کشیده بودید و میدانستید به چه وسیله اوارسموم بسازید و هم می دانستید که برای وارد کردن اتمام به برادر تان محتاج سند و الهانی هم میبایستید و بهمین منظور در شب کرسمی این تصویر را از برادر تان برداشته بودید تا به روز موعود ازان بحیث حربه یی علیه او استفاده کنید. شما میدانستید که تصویر را در فرصتی تبه نماید که برادر تان لباس خوب پوشیده باشد. شما برای دست آوردن دایر او و تیرود عتاتان بدون وجود کدام رقیب کمر بسته بودید. و هم شما نسبت به برادر تان که خصوصیات روحی و روش زندگی او سبب شما کاملاً طور دگر است سادات می ورزیدید! او نعت داشتید، بنابراین خواستید خار بخلر هم از خود دور سازید و برادر تان را به آتیا قتل عهاتش بزدان بفرستید.

مادموازل انگرید چشمهای آبی رنگ خود را به صورت کمیسر دوخته بود و زمانی توضیحات کمیسر را شنید، انگرید بالحن خشکی اظہار داشت. «نماد شد. من همیشه مقتدم که هر حماقتی یاداش دارد. و در مورد خودم هم هر موضوع صدق می کند.»

وقتی هوتل را ترک گفت، مجبور شد برای پرداخت پول هوتل، موتریکی از دوستانش را که «هیچکاک» که پول هوتل را پرداخت و تکت ترین واخترید، فقط آنقدر پول د یگر از دش مانده بود که چند تا مالته بخرد. ازینرو توانست به حساب ایستگاه انعام لازم را بدهد.

\*\*\*

روزنامه درباره چگونگی مرگ «ایزادورا» نوشته بود که اوسوار موتو بود. تا کسان دستمال گردش به عرابه چلو موتر گیر کرد و به حالت خفه شده به پایین افتاد.

وقتی روزنامه را گذاشتیم، به نظر آمد که مردم آه میکشند. آهی که با کتجسکای و ناسف توام بود. برای اینکه زندگی و ی شکل انسان را داشت. انسان یی دلچسپ و غم انگیز. تعداد انگشت شماری از مردم این استعداد را دارند که به زندگی شان شکل بسانه بدهند. زندگی «ایزادورا» نامشروع بود. از همینرو همه فکر میکنند که همه چیز را در باره او میدانند.

«ایزادورا» دختر زیبا یی بود که برای مدت کوتاهی درخشید تا موزه شهرت و ثروت را بچند. او انقلابی ترین ر قاصه نسل خودش بود که پیروان بسیار یافت. بعد، علاقه مردم به او، به حیثیک و ر قاصه، ازین رفت ولی زندگی او کتجسکای همه را برانگیخت. با نظراشت این نکته، من اطمینان دارم که همه مردم خبر مرگ او را خوانده اند.

کمیسر تصویر را برای لحظات طو لانی به دقت دید. در فو تو مشامه نمود که رولا ندیک ماشق بوده را در قهره عه اش می اندازد. او به کمک زده بین تصویر را ماینه کرد. سپس از جاییش برخاسته گفت: «مادموازل ایورنیک لطفا با من بیایید.»

«باشما! بکجا بروم؟ هنوز هم همه چیز برای من واضح نشده است.»

«چرا، بکلی روشن شده است. از همین سبب باید شما با من بیایید.» کمیسر به سه معاونش که در اتاق مجاور بود اشاره نمود. آنها مادموازل انگرید را در وسط قرار داده، به طرف موتر هدایتی بورمن که در حیاط ایستاده بود رفتند. کمیسر دروازه را بست و موتر را برگرداند. گفت: «ماد موازل ایورنیک لطفا سوار موتر شوید!»

مادموازل انگرید سوال کرد: «به کجا می رویم؟»

«نزد شما، به منزل تان می رویم. «نلی اما... من فکر میکردم که شما ولاندر را ترفیق می کنید.»

«و حالا دگر به سوجه این کار رانمی کنیم» پس از چند دقیقه مقابل دروازه منزل انگرید آنها از موتر فرود آمدند. انگرید سرش را بشور

«دعای ټپلی ډییدا کیدو مخنیوی - کیدای شی، دغه راز دسترگو د - قرینی ډپیونده د عملیاتو په وسیله - دسترگو ټپله لیری کیدای شی که ډپیونده عملیات امکان ونه لری «تورو» عینکو به وسیله ټپله به ټپیدای شی.



# قاچقبران که میخواستند...



و تیکه خاشاک صندوق میوه باز رسی شد از بین آن مواد مخدره

بدست آمد

قبل بزمین واقع موففین مدیریت قاچاق وزارت داخله ۶۰ خریطه تریاک را از موتوی دو حصه پل چرخي گرفتار کردند که پوریسوز فر تر محمد ظاهر و کلینرش محمد ناصر نام داشت آنها معترف شده اند که چار بار دیگر اشیا مورد نظر قاچقبران رابه قند هار نقل داده تسلیم حاجی عبدالحمید و حاجی موسی نموده اند موففین این مدیریت بعد از اطلاع واقعه خانه حاجی عبدالحمید را در قندهار مورد تلاش قرار داده ۲۴۶۰ کیلوتریاک و ۷۰۰ توپ شکه ایرانی، جر سی و شری را با یک عدد مهر تقبلی گمرک بدست آوردند که قاچقبران مذکور در ولایت مربوط شان جهت تحقیق و بررسی از عمل شان تحویل داده شد.

بنیاعلی محمد ظاهر، طاهر مدیر قاچاق در جواب سنوالی گفت از اواخر ماه سرطان ۵۲ الی اخیر سال ۵۲ - ۱۰۴ واقعه قاچاق از خود مز کز کشف و گرفتار گردیده است که ۲۹۰ نفر به اتهام آن گرفتار شده اند و دوسنه شان تکمیل و جهت طی مراحل قانونی به مرجعش سپرده شده است هم چنان موففین این مدیریت در همین مدت موفق شدند ۵۱۹ واقعه قاچاق را در ولایات کشور گرفتار و به گمرکات مربوط شان تحویل بدهد که بیشتر این واقعات در قندهار هرات -

به انگرهار و قلات صورت گرفته است.

از مدیر قاچاق وزارت داخله پرسیدم:

به استثنای موففین مدیریت قاچاق هر گاه مردم در زمینه گرفتار ساختن اموال قاچاق با پولیس هم کار نماید چه اقدامی در زمینه صورت خواهد گرفت؟

میگوید:

هر گاه مردم درین زمینه با موففین مدیریت قاچاق وزارت داخله همکاری نمایند به گمان غالب بدست قاچا قبران ازین جنایت شان کوتاه ساخته خواهد شد، زیرا موففین این مدیریت نمی توانند تمام جهات و ساحات را از نگاه قاچا قبران در نظر بگیرد و درین راه همکاری مردم شرط اساسی و واقعی پنداشته شده بر علاوه آنکه خدمتی بزرگی را به کشور خود ها انجام مید هدا از اصل قیمت متاع قاچاقی ۱۵ فیصد آن شخص که اطلاع داده است بعد از طی مراحل داده خواهد شد، چنانچه هر قلم اموال قاچاق که بدست قانون قرار میگیرد قیمت گذاری شد و بعداً به مرجعش تحویل میگردد چنانچه ز ۲۶ سرطان - اشیا - اموال و اجناس که طور قاچاق به بدست آمده و قیمت گذاری شده در حدود پنج ملیون و هشتاد و یک هزار و هفتصد و نود هفت افغانی گردیده است.

تریاک هارابه حاجی عبدالرحیم پسر حاجی عبدالعزیز ساکن ناحیه پنجم شهر قندهار تسلیم بدهد می باشند که هر دو نفر مذکور از طرف موففین انسداد قاچاق گرفتار شده اند ولی شخص اولی که مواد مخدره را از (گرد کوه) ارسال کرده بود بدست پولیس نیفتاده است، زیرا قاچا قبران متاع شان را روی رمز از يك جا به جایی دیگر حمل می کنند و پول می گیرند و عستی در پور حامل مواد شان گرفتار می شوند قاچا قبران از موضوع آگاهی پیدا کرده فزاد می شوند، در پور گرفتار شده هم آذر سنی مکمل و اصلی قاچاقبر را نمی دانند زیرا وقتی قرار داد بین قاچا قبر و در پور عقد میگردد متاع مواد مخدره در جایی تحویل در پور می گردد که محل مشخص نیست مدیر قاچاق وزارت داخله علاوه کرد:

اشخاص مذکور در اغتافات خویش متذکر شده اند که هرگاه موفق می شدند ۶۰ خریطه تریاک را تسلیم شوند از طریق رؤد هلمند ذریعه شتر آنها از سر حد کشور خارج ساخته و به قاچا قبران خارجی تحویل میدادند چنانچه آنها متذکره شده اند که قبلا ۱۸۰ خریطه تریاک را تسلیم قاچقبران خارجی در دو دفعه داده اند، نا گفته نماند که

سرعت سر سام آوری بر فراز ذریعه موتر پر داخلند و موففین پولیس هم باهمان سرعت در حالیکه فاصله زیادی با موتر قاچا قبران داشتند برای گرفتاری آنها اقدام کردند و

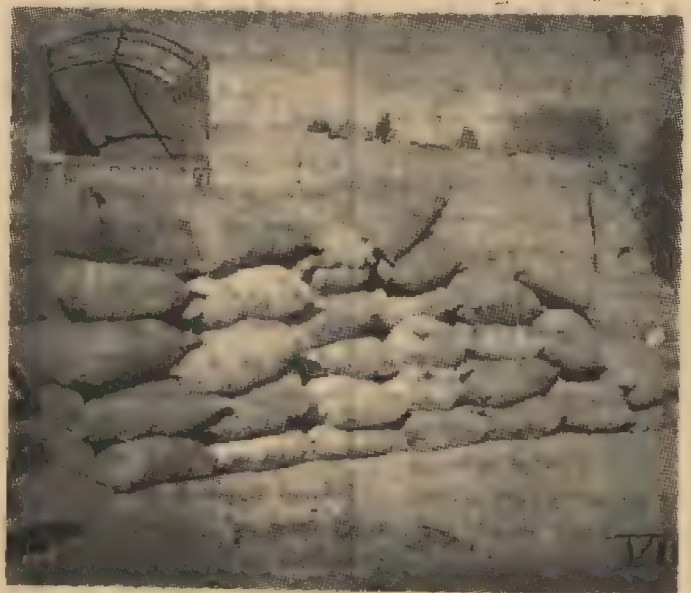
**ذر وهله اول برای آنکه موتر لاری**

از نظر نا پدید نشود چند نفر از موففین پولیس موتر لاری را متوقف ساخته در پور را اختار دادند از جایش حرکت نکند و بعد موتر پولیس برای گرفتاری قاچاق بران بحرکت افتاد.

بالاخره موتر پولیس از والگاه سبقت جسته پس از اعلام خطر بدر پور والگاه دستور توقف داد و در پور والگا ه وقتی خودش را در چنگال قانون محصور دید ناگزیر موتر را متوقف کرده و خود شان را تسلیم پولیس کرد.

بنیاعلی محمد ظاهر، طاهر مدیر قاچاق وزارت داخله ضمن اظهار مطالب فوق بقیه جریان را چنین تشریح کرد.

در پور لاری و قاچا قبران جهت تحقیق به مرکز وزارت داخله منتقل گردید و از سقف موتر لاری در حدود ۶۰ خریطه هاوی ۴۳۷ کیلو و هشتصد گرام تریاک بدست آمد قاچقبران عبارت از محمد یوسف پسر گل محمد باشند قریه ابراهیم خیل ولایت لوگر که می خواست



در حین باز رسی مو تر در بین جوال ها مواد مخدره ظاهر و کشف شماره ۳۰ شد



## طرز صحبت در مجالس

شانرا نیز همراه می پرند .

باید دانست که این وضع نیز

آن ها را خیلی نا راحت می سازد ، برخی خانمها عادت دارند که در

مجالس مهمانی و ضیافت ها لب از لب نمی کشانید و کلمه ای سخن

نمی گویند . روی این اصل تصدیق خواهید کرد که وجود چنین

اشخاص عبوس و زمخت در مجالس مهمانی برای سایرین

نا گوار و طاقت فرماست . مخصوصا برای میزبان که با

تحمل زیاد و خساره مادی خواسته است ساعتی را با خوشی و تفریح

از مهمانان و دوستان خود پذیرایی کند .

بنابراین اگر در مجلس کفرضا

بقیه صفحه ۳۰

## آینده بهتر برای

فوری نیز اتخاذ نمایند . آله مذکور بنا م بایو پتام بوده که مرکب است از پشهای کوچک که در راتهای یک سیم نازک و صل بوده و از دامورید برای گرفتن نمونه های قلب وصل شده میتواند . و همین تخنیک که از عدم قبول قلب جلو گیری نماید توسط داکتر ویلیام - سمورین کشف گردیده است . وی متوجه گردیده است که پوست میتوالد برای یک مدت طولانی عاری از هر نوع تماس با دیگر قسمت های وجود نموده و بیحیث و چود خارجی تلقی نشده و هیچ نوع عدم قبول هنگامیکه به دیگری قسمت های وجود پیوندد گردد نشان نمیدهد . وی با این تخنیک چندین انسان را هم تداوی کرده است .

و اخیرا حیوانات قرینه را مطایمه کرده و به هیچ نوع پرابلم عدم قبول ، بعد از آنکه به قرینه موقع داده شد تا در لابراتوار برای یک مدت موقت نموده برخورد نکردند . و حالا کرده حیوانات لیتوموس پانقراسی را برای

عملیات پیوند امتحانی انکشاف داده است . اگر توفعات ویلیام سمورین منتج به تحقیقات بیشتر شود این تخنیک ممکن است در قسمت پیوند اجزای مختلف بدن و احتمالا قلب بیشتر قابل قبول باشد . هیچکس نمیداند که ریشل و دیگر مریضان با چند نوع عدم قبول زندگی کردند بسیاری معتقدند که ساختمان خلقت اینها را خوشبختانه مشابه به ساختمان صاحب اول قلب بوده . بنا وجود اینها قلب را بیحیث وجود خارجی حس نکرده و عملی عدم قبول

صفحه ۵۸

## پیوند زنده گی

درست ، روشی را در پیش می گیرند که سزاوار وظیفه انسانی آنهاست . و گرنه بهشت زندگی در کانون خانواده باز هر کلام و کجروشی های زن خانه ، جهنمی بیش نخواهد بود . و در فرجام کار این وضع سبب می شود که رشته مستحکم زندگی در موجود از هم بسکند و نتیجه نامطلوبی با آرد .

### اظهار امتنان

بدینوسیله از وضع شریفانه - اعضاء گروه توزیع تذکره جمهوریت در حوزه ناحیه (۴) بالخصوص از بنیاد نعت الله مدیر آن اظهار امتنان نموده موفقیت شانرا آرزو مینمایم



عزیز الله غنی زاده از ناحیه (۴)  
(۹۲) ۱ - ۱

### تورنمنت بهاری

تیم های لیسه ها و دارالمعلمین در ردیف الف قرار میگیرد .

در دور اول تورنمنت مسابقات میان تیم های مکاتب شهر مزار شریف و ولسوالی های نزدیک شهر صورت میگیرد در دور دوم مسابقات میان تیم های ولسوالی های دور دست و دیگر مکاتب انجام خواهد یافت و در دور سوم مسابقات میان تیم های موسسات و تیم های منتخب معارف و در دارالمعلمین صورت خواهد گرفت .

وی اضافه کرد که مسابقات تورنمنت مذکور به صورت لیگ است و از نتیجه این تورنمنت ، ورزشکاران لایق و ورزیده انتخاب خواهد شد تا تیم محلی ولایت بلخ را تشکیل داده جهت مسابقات به مرکز بروند و در تورنمنت های کابل شرکت ورزند .

## زیربنای انکشاف

تجارتی ، تعلیمات تمامه تطبیق مقررات نیز تدوین و نشر گردیده است . علاوه بر این پیشبرد امور مقررات و تطبیق آن ، در چوکات وزارت تجارت ، ریاست دیگری بنام ریاست (تجارت خارجی) تاسیس گردید .

بقول بنیادلی محمد خان جلال وزیر تجارت ، منظور اساسی از تدوین مقررات فعالیت های تجارتی رهنمونی تجارت برای سالم می باشد .

به اثر تطبیق این مقررات حکومت قادر خواهد شد ، تا از فعالیت های تجارتی خارجی مطلع گردید و برای جلوگیری از مشکلات در آینده ، دیگر تحولات در قیام و قلت اموال پیش از پیش اقدام نماید .

نظر به این مقررات ، موسسات تجارتی ، قبل از صدور فرمایش اموال بخارج ، یا خریداری اموال بایست از وزارت تجارت اجازه بگیرند ، که دادن اجازه طوریکه گفته شد راههای سهل به موسسات تجارتی گذاشته شده ، تا بیمو جب دچار مشکلات نگردند .

وزیر تجارت سوال دیگر را ، راجع به اهمیت معلومات گردآوری شده در ساحت تجارت خارجی ، چنین پاسخ میدهد :

وزارت تجارت با بدست آوردن معلومات لازم در مورد واردات ، در آینده می تواند راجع به بیلا نس تادیات ، حجم واردات اموال عمده و تحولات قیم ، معلومات کافی به دست آورد ، که این امر ، برای طرح پالیسی های جدید تجارتی و مالی ، نهایت مفید و موثر می باشد .

همچنان با تطبیق این مقررات امکانات تهیه ارقام دقیق احصایه تجارتی خارجی ، بصورت موثر میسر شده میتواند .

وی علاوه میکند :

داشتن احصایه درست و دقیق در طرح پلان ها و پروگرام های آینده ، یکی از اجزای اساسی آن می باشد .

بقیه در صفحه ۵۹



# زیربنای انکشاف تجارت

وزارت تجارت عقیده دارد که تطبیق این مقررات جدید، زمینه، فعالیت را، به موسسات تجارتي که خواسته باشند، براه های درست و سالم، فعالیت کنند، میسر ساخته و در توسعه فعالیت های شان موثر واقع میگردد.

**وزیر تجارت ضمن گفتگویش، از تأثیر مقررات جدید تجارتي در بهبود وضع تجارت کشور تذکر داده، علاوه آورد:**

این مقررات حتی الامکان، از فعالیت های نا سالم و خلاف مقررات جلوگیری می نماید، همچنان برای تنظیم موسسات تجارتي و تجارت داخلی، پیش بینی های به عمل آمده است که توسط ریاست (تجارت داخلی) که آن هم جدیداً پیمان آمده عملی میشود.

**وی ادامه داد:**

تشخیص موسسات تجارتي از لحاظ نوع فعالیت آن ها و تصنیف فعالیت شان در مقررات مذکور مد نظر گرفته شده و برای انواع عمده فعالیت های تجارتي جواز نامه های مشخص داده میشود.

همچنان برای معلوم نمودن مقدار اموال مازاد داخلی برای صادرات و هكذا معلوم نمودن مقدار اموال طرف ضرورت که با در نظر گرفتن تولیدات داخلی، از خارج کشور باید تهیه شود، ریاست تجارت داخلی موظف گردیده است.

تنظیم تجارت بین ولایات کشور و مراکز ازیقیم اموال عمده و ضروری از نقاط دیگری است، که در چوکات این قسمت مد نظر می باشد.

**بناغلی جلالر پاسخ سوالمراجع به ترانزیت و وسایل ترانسپورتی برای اموال تجارتي در کشور گفت:** در تجارت خارجی، راستی هم مسایل ترانزیتی از مشکلات عمده محسوب میشود. برای رسیدگی به مسایل ترانزیتی و ایجاد وسایل بهتر ترانسپورتی، برای انتقال اموال از داخل به خارج و ترانزیت اموال از خارج به کشور، ریاست دیگری به نام ریاست (تراانسپورت بین المللی و ترا نزیت) جدیداً در بین وزارت

# داستان دودل

مردن سراز زانوی کامدی بر میدارد و دودل کنار او نشست و با شور و اشتیاق میگوید: - «باری از مو بدان فرخ فال مزده دارم که در حدود شمال نخل فیضی است در بیابانی طوبی الاصل، سدره الغضانی کامدی باچشمان بسته سخنان او را میشنود. در تصور او صحرایی عریض و طولی مجسم میگردد و تکدرخت خرمایی در وسط آن جلب نظر میکند. باز هم صدای مردن طنین می افکند:

نخل فیضی است در بیابانی طوبی الاصل، سدره الغضانی آرزو ریشه دویده او کام دل میوه رسیدن او در خیال کامدی نژد درخت خرما، تمثال شیخ مانند مردن پیدا میشود و رستان خود را دراز کرده آغوش می کشاید، ناگهان از گوشه ای دریابان، کامدی پدید می آید، هردو دلداره سعادتمند صد بگر را در آغوش می کشند و در هم را بدید میگردند.

مردن از سخنان خود چنین نتیجه میگیرد. میروم تا بدان درخت رسم شایده از سایه اش بیختر رسم امیر یک چشم نزدیک آمده ا علام میدارد: - دهرین صبح نزدیک است، دیگر وقت جدایی فرا رسیده. محافظان بقایای آتش را لگد مال کنان خاموش می سازند.

کامدی و مردن از جا بر میخیزند و دستان همدگر را فشرده، چش از روی هم بر نمیدارند.

«با یابدار»

سا به وادیم جبین حرام ونا لیک میتوسم از چنون قضا! و سر بزیر افکنده در اندیشه فرو میروند: - که زند نامهان درین دفتر غیرت . . . آ تشی د یگر گر با این عز م بشکنم دامن بر تو ویزد غبار جرات من محافظان باسانفه «توشله» سرگرم فمار باری اند. یکی از آنها تا میتواند «دوازده» گویان بصدای بلند خطاب میکند، دومی ناراضی از جا بر میخیزد. - غلط بازی کردی، حیلہ کرا! محافظ دیگر نیز از جا بر میخیزد: - که حیلہ گر است! - بوا!

در حالیکه آنها میخوانند بجان هم افتند، سر یکدیگر از تازیانه آنها را میزنند و فریاد میکنند:

- آرام باشید! هرگاه بخواهید چنگالی ر بکنید، مردو طعمه گرگا خواهید شد. مردن سر بزانوی کامدی گذاشته، چشم از روی او بر نمیدارد. کامدی چنین نجوی میکند:

- میروی چون نگه ز چشم ترم بی نگه بعد ازین که رانگرم؟ رفت رنگ از گلم چه باغ است این! دیشتم می پر زمین، چه داغ است این! مردن بی آنکه چشم از چشمان محبوب بردارد پاسخ میدهد:

- هر دو گشتم پای بند قضا «هر دو از بخت خود شدیم جدا» «لیک روزی رسد که هجرا نت» «بسر آید، فتم بد امانت»

بقیه صفحه ۴۸

# آداب سخن

صحبت شروع کنید باید بدقت سخنان هم صحبتان خود را بشنوید و بعد عقیده خود را بیان نمایید. عده ای از جوانان توقع دارند که مصاحبان شان بدقت به حرف های شان گوش بنهند در حالیکه خود شان در موقع صحبت دیگران این نزاکت را رعایت نمی کنند پس اولتر از همه گوش نمودن به حرف های دیگران و نشان دادن دقت و توجه و علاقه به حرف های آنها یکی از جمله مسایل آداب معاشرت است که خود جفیه جداگانه دارد ولی مربوط می شود به آداب سخن گفتن. باید توجه شود که در موقع حرف زدن (تسن) صدا نه بلند باشد که اطرافیان را ناواحت کند و نه آنقدر پست که طرف معجز شود گوش خود را نزدیک دهن شما بیاورد باید حالت اعتدال حفظ شود زیرا دوست حرف زدن و به سخن گفتن و موقعیت و طرف را شناختن يك هنر است هنر يکه برای پیشرفت و موقعیت شما حتمی و لازمی شمرده میشود.

انستیس



مسؤول مدير:

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

دفتر تيلفون: ۲۶۸۴۹

کود تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علي محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراك بيه

په باندليو هيوادو کښی ۲۴ هالر

دبوی گڼي بيه ۱۳ افغانی

په کابل کښی ۱۰۰۰ افغانی

تيلفون: مدیریت توژ یغ وشکایات

۲۶۸۵۴

دولتی مطبعه



## روزنه‌ای بسوی تاریکیها

— اینقدر ساده نباش لیلا ! او شماره موتر را بر داشته است ، اگر حالا از جنگش فرار کنیم ، روز دیگر بدامش می افتیم ، آنوقت بد میشود ، خیلی بد . نازه چرا باید فرار کنیم ؟

این موضوع آنقدر مهم نیست که بفرار بپروزد .

از فرط ترس و هیجان کف دستهایم عرق کرده است ، بسواس کو کانه ای میسر سم :

— اگر بفهمد که ما هیچ نسبتی با هم نداریم ، آنوقت چه ؟

— بنظر من همین حالا هم فهمیده است .

با الماس آلوده به ترس می گویم :

— بس در اینصورت کج می خواهد ما را ببرد ؟ نکند ..

بالحن شمرده ای حرفم را قطع میکند :

— گفتم آرام باش . آرام آرام وقتی رسیدیم خودت خواهی دید که همه چیز زود درست خواهد شد ، آنقدر زود که باور نکنی .

صدای آرام و بدون ترس محسن خان بمن قوت قلب می بخشد و دیگر سوالی نمیکنم .

افسر جوان مستقیما بطرف میز صدر اتاق میروید و پشت آن قرار میگیرد و بمن اشاره میکند — روی چوکی کنار میز بنشینم و آنوقت بدون مقدمه ، قلمی از روی میز بر میدارد و صفحه کاغذی جلو خود می کشد و از من میپرسد .

اسم را میپرسد ، اسم پدرم را شغل را و محل سکونت را و بعد سوال قبلی اش را تکرار میکند که با محسن خان چه نسبتی دارم .

همه را جواب میدهم و در اخیر هم میگویم ما دو نفر باهم نامزدیم .

لبخندی در صورتش میشکفت و مثل اینکه از همه چیز خبر داشته باشد ، میگوید !

— که گفتید نامزد ، بلی ؟ بسیار خوب بعد میگوید :

— ممکن است چند دقیقه در آن اتاق تشریف داشته باشد ؟

با انگشتش در نیمه بازی را نشان میدهد و میگوید :

— آنجا راحت ترید . من باید چند سوالی از این آقا بکنم .

نامام

## مردی بانقابچه

صدای مایتلند آنقدر آهسته شد « از شما ؟ نی آقای مایتلند ! »

مایتلند اظهار داشت : « مکتوب نوشته شده است . شاید هنوز به بسته نسپرده اند نمیدانم .

مایتلند نگاهی به طرف عمارت افکنده ، دوباره متوجه ایلا شد مثل آنکه قیافه کسی از سمت عمارت معلوم شده باشد . مایتلند پرسید : « آنجا کیست ؟ »

ایلا متوجه شد که انگشتش را مایتلند به شدت دور شانه اش می لرزید . ایلا پاسخ داد : « او پدر من است آقای مایتلند . شاید از دیر ماندن من در بیرون پریشان شده و بسراغ من بر آمده است . »

مایتلند مثل آنکه فشاری از روی شانه اش کم شده باشد اظهار داشت : « آخ اینطور ، پدر شما ؟ در باره آنچه با شما حرف زده ام به او چیزی نگوید . »

باقی دارد

بقیه صفحه ۴

## مولود مسعود پیغمبر اسلام

مامور و هنمایی قوم و همه مردم روی زمین گردید ، مردمی که فقط توسط رشته قوی « ایمان به رب العالمین » بهم پیوند و نزدیک میشوند ، جدا از پیوند های اقتصادی نسبی و حسی ، نژاد و غیره .

دعوت وی بی اثر نماند و مردمیکه فرق زشتی و بدی نمیکردند و از تصورات رب العالمین اندیشه آنها بلور بود بسوی عالی ترین مدارج آدمیت و همنونی شدند و در مدت کوتاه در مدرسه نبوت پرورش و آموزش یافتند و اندک اندک نور تابناک اسلام از مرزها و محدوده ها گذشت و سراسر گیتی را فراگرفت و به یکایک ، دین اسلام حقا نیست خود را در روی گره خاکی به اثبات رساند و به یک دین جهانی و برحق مبدل گردید .

محمد (ص) دینی برای بشر به ارمغان آورد و مکتبی برای جهان اسلام کشود که هدف آن یکتای پرستی و اتحاد و برادری است که وحدت و یگانگی را تقویه می بخشد و مفهوم حق و حقانیت را میفهماند در انسان و روح آن آدمیت و صفا فی می آفریند ، برای تامین این دین عالی محمد (ص) تلاش فراوان بخرج داد و زحمات زیادی متقبل شد ، برای تبلیغ دین اسلام و گساینیکه بر ضد آن به پا خاسته بودند بارها جنگید و لسی با نیروی ایمان و بصیرت وینا فی و فهم و دانشی که خداوند (ج) نصیبش کرده بود ، بر همه مشکلات چیره شد و پرچم دین مقدس اسلام را در جهان بلند کرد و به اهتزاز در آورد . امروز که قریب ۱۴ قرن از آن روز گذشته

در واقع فرصتی برای سوال کردن هم ندارم ، چون جیب جلوساختناتی که شکل خانه های معمولی را دارند توقف و افسر جوان پولیس از آن پیاده میشود و لحظه همانجا می ایستد تا موتر ما هم برسد .

وقتی ما میرویم ، به اشاره افسر پولیس محسن خان ، موتر عقب جیب از حرکت باز میدارد و من و از آن پیاده میشویم .

پولیس که در کنار در و رودی ایستاده است به افسر جوان اسلام میدهد و نگاه بی تفاوتی به من و محسن خان می اندازد . هر سه نفر از پله های سنگی بی که یک گوشه اش ریخته است بالا میرویم و وارد دهلیز طولانی و باریکی می

افسر جوان یکقدم جلو تر از ما در دوم دست راست را باز میکنند و اول خود را و بعد من و محسن خان و رد آن میرویم .

بقیه صفحه ۴

## در گذشت پومپیدو

طبق قانون اساسی فرانسه تا پنج هفته دیگر انتخابات ریاست جمهوری شروع میشود .

در انتخابات آینده ریاست جمهوری فرانسه ژاک شابان دالماس صدر اعظم سابق فرانسه و آلتر سکارد دسینیگ وزیر مالیه آنکشور خود را کاندید نموده اند .

قرار است احزاب سوسیالیست و کمونیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری اشتراک ورزند و میتران رئیس حزب سوسیالیست فرانسه کاندید لیست ریاست جمهوری از این احزاب سیاسی که در انتخابات ائتلاف میکنند ، میباشد .

است ، دین مقدس اسلام هم چنان پایدار و هم چنان هادی و راهنمای مومنین و بندگان راستین خداوند است .



# بیا که برویم به افغانستان

## ژورژ پومپیدو...

تاسیس شده بود و اولین رئیس دولت آن کشور میباش که در دوران عسکری ریاست جمهوری فرانسه چشم از جبهان پوشیده است.

وی در ماه جون سال ۱۹۶۹ در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و قیپ خود پو هر راشکست داد و بعیت رئیس جمهور فرانسه انتخاب گردید.

پو میپیدو نیز در همین تیس جمهور فرانسه و دو مین رئیس جمهور دولت پنجم آن کشور است که توسط چتران دوگول تاسیس شده است.

تایعات مربوط به مریضی پو میپیدو به تعقیب انتخابات ریاست جمهوری موضوع استعفا وی را بجمان کشیده بود.

خبر دیگری درگذشت پو میپیدو ضربه ای بر حیات سیاسی فرانسه وارد نموده است. پو میپیدو نیز در همین رئیس جمهور فرانسه تشییع پاریس و متعین آن پو چوداند و نگرانی ما به نسبت به انفلاسیون در فرانسه زیاد شده است.

پو میپیدو که بعد از جنرال دو گو لدتیس جمهور اسبق فرانسه بعیت رئیس جمهور جمهوری پنجم فرانسه رو یکار آمد جمعا تقریبا بیست و پنج سال خدمت نموده است.

وی در یک خانواده دهقان در ناحیه هورچین در فرانسه موزی بدنیا آمده که پدر و مادرش وظیفه معلمی را بعهده داشتند.

پو میپیدو بتار بیستم جون لای سال ۱۹۱۱ با بر صو جود گذاشت و بعد از دو دهلیسه در دارالمعلمین پاریس شامل شد و به حیث معلم ادبیات از آنجا فارغ التحصیل شد.

وی در انستیتوت مطالعات سیاسی هم شامل شده بود.

پو میپیدو در سال ۱۹۵۳ با پیخله کلسود ساهور محصله پو هتگی حقوق پار یسی ازدواج نموده بود. پو میپیدو دو مین رئیس جمهور جمهوری پنجم فرانسه که از طرف جنرال دو گول

بزرگ رفتیم و طر حهای آبیو نگ بالای سر ما خیره مان کرد.

نزدیک پاهای پودا مدخل تاریکی وجود داشت و زینه های آن به بالا میرفت. این زینه ها را پیچیدیم و سر انجام به قسمت سر پودا رسیدیم. از اینجا منظره طلالی و نگ خزان تا دور دست ها دیده میشد.

صبح روز بعد به سوی بند امیر رفتیم که در چپ و هفت میلی شمال غرب با میان موقعیت دارد. مناظر اطراف آهسته آهسته خشک و بیدرخت شد. ولی آسمان صاف و خوشید در خشان نمیداشت که آدم خوشونت منظره را احساس کند. سرویس از یکسک بلندی بالارفت و ما ناگهان در برابر خود مان دریایچه های آبی رنگ را دیدیم. در کناره های دریایچه ها ساختمان های کوچکی دیده میشد و علی بها گفت که این ساختمانها آسیا بهایی هستند که با آبی که از بند میریزد کار میکنند.

از آن دیك آشپزی گذشتیم. دورتر چند تن افغان را دیدیم که نشسته اند و چای میخورند. ما هم به آنان پیوستیم. در راه باز گشت، متوجه شدیم که در هر دهکده مردان در محلی اجتماع کرده اند. (علی) بها گفت که امروز یکی از اعیان مدعیست و مردان برای ادای نماز جمع شده اند.

روز دیگر ما سواد سرویس کند ها در شدیم و به راه افتادیم. روز بعد به سرا ت رسیدیم و از طرف منظم هو اسی پدید ا می گر می دیدیم. این دفعه از اداسی اتفاق ما ایستگاه سرویس دیده میشد. بعد از ظهر آنروز برای خرید به بازار رفته بودیم که ناگهان از پشت سر او ازی شنیدیم:

سلام، خوشحال که باز شما را می بینم.

بر گشتیم و دیدیم که (عزیز) است. او از ما خواست اگر خواسته باشیم، مسی توانیم به ملاقات پدرش برویم. علاقه خودمان را به این ملاقات اظهار کردیم و همراه او به سوی خانه پدرش روان شدیم.

خانه را دیوار های بلندی احاطه کرده بود. ما از راه دروازه کوچکی به درون رفتیم. سطح اتاق دیوار ها با قالیتهایی زیبا آراشی یافته بود و (عزیز) گفت که بسیاری از این قالیتهای زیبا قیمت بهاست.

ما بر کوچکی نشستیم. در حالی که با مجلات گوناگونی دارو پای خودمان را سرگرم ساختیم. (عزیز) رفت تا پدرش را بیارد. یعنی بعد، پیر مردی به درون آمد و با ما دست داد. پیر مرد بیمار بود و هنگام صحبت بر خودش فشار زیاد میاورد. ازینرو دیویر نتوانست بنشیند. مدت کوتاهی است و رفت.

بعد نو گری جای آورد و (عزیز) با تپ ریگارد در شایک آهنگ ستار هندی به ما شنوانید. بعد هم آهنگی از بیتلپاراد او را نوازی بر بود که در یک اجتماع خانوادگی شرکت کند. ازینرو ما را تا هو تلشیا پست کرد. در آنجا پس از غذا حافظی رفت. اما در سربا یمان را مبادله کردیم و اظهار امید آورییم تا باز هم روزی همدگر را ببینیم. روز دیگر هنگامی که هوتل را ترک میگفتیم، از طرف کارکنان هوتل خدا حافظی گر می صور تم گرفت. باز هم سوار سرویس شدیم. تازه سوی موز ایران برویم. مراسم ملاحظه پاسپورت تو اسناد ددیگر در سر حد افغانی دوساعت را در بر گر فتو راننده وقتی مطمئن شد که همه اسناد خروج

درین دستورا ن یک مرد امریکایی از دستوران (سیگیز) تعریف کرد و ما رو ز دیگر به این دستوران د خیر د ریسن دستوران همه مشتريان خاص بودند و افغانها اجازه نداشتند به آنجا داخل شوند.

وقتی از (سیگیز) بیرون آمدیم، تصمیم گرفتیم که بعد تر خود مان یک غذای سرد بسازیم و بخوریم. برای این کار مقصد دار نوش پیاز، بادنجان رومی و تر گاریپای دیگر خریدیم که همه اش دو پنس تمام شد. در هوتل این تر گاریپا را شستیم و بسوی باغ بالا روان شدیم. این باغ آفا متگاه تابستانی (امیر) عبدا لرحمن خان در سده نزد هم بود. عمارت این باغ، که اکنون به شکل رسوران درآمده است، خیال انگیز بود و از آنجا آسمان آبی نمای پس شوگی داشت.

ساعت دوی بعد از نیمروز، مادر و کنار حوض آبپازی نشسته بودیم و غذای سرد خودمان را میخوردیم. همه جا آرام بود و قله های پر برف کوه ها در دور دستها معلوم میشد. این فضا بهما یک احساس آسناهی میداد.

آهنگ نا آشنا شب هنگام که به دستوران هو تسل بر گشتیم دیدیم که بجز چند میز دیگر همه میز ها در پشت پرده ای قرار داده شده است. از آنسوی پرده آواز فرحت انگیز ساز به گوش میرسید.

مادر من هوتل به ما گفت که امشب در دستوران یک عروسی بر گزار است. سپس گوشه پرده را کنار زد تا ما را سم و آتماشا کنیم.

یک گروه سه نفری سازندگان آهنگی را میثوا ختند. آهنگ ساز خوشایند بود. یکی از زنان رقصید و تماشاگران برایش گفتند. حتی درین مراسم نیز زنان و مردان تقریبا جدا نشسته بودند و برای ما فرست خوبی بود که یک عروسی افغانی و آتماشا کنیم.

صبح روز ششم نو میر بایک پس کو چک بسوی میان ویند امیر به راه افتادیم. دهتمایا که (علی) نا مداشت. برای ما ن بسیار سو دهنده بود.

راه کابل تا بامیان بسیار خوب بود. ولی مناظر خشک و دل انگیز در دور طرف سرک دیده میشد. کاروانهای اشتر اژدو کنار ما میگذشتند و ما زنان رو پو شده دامی دیدیم که ظر فهای بزرگ بر سر داشتند و از خانه های گلین بیرون میشدند.

پس از دوساعت راه پیمایی، مو تر در کنار دریای خرو شانی ایستاد و مسافران پیاده شدند. و هنها ما، (علی) تعریف کرد که افغانها چگونه ما (تروت) صید میکنند. آنان عصاره مخصوصی را با غذا مخلوط میکنند و به دریا میاندازند. وقتی ماهیان این مواد را بخورند، تقریبا بی حس میشوند. آنگاه میوان باست آنان را صید کرد.

در راه به چاپخانه کوچکی دیگری توقف کردیم. سر انجام پس از پیمودن پنجاه میل راه به میان رسیدیم. لحظه ای بعد، بیکره های عظیم بودا را دیدیم که در سینه تپه ای گنده شده بودند. بیکر بزرگ یک صد هفتاد تن و بیکره کوچک یک صد و یازده تن بتبتی دارد. در کناره های آنها مغاره های بسیار دیو جود است. ازین مغاره ها در سده ششم میلادی در جهان بودایی استفاده میکردند. ما نیز دیك پای بودایی

بقیه صفحه ۱۹

## میزمدور

تیاتر و موسسات اجتماعی کاری است که اولتر باید صورت پذیرد، باید مردم را عادت داد که ازین منابع خوش و بهتر استفاده بزنند، در حال حاضر یاکمیت هادراین زمینه ناقص است و یاکمیت هاما طبق روحیه و شرایط اجتماعی عیار نشده است، استفاده از تمام وسایل ارتباط جمعی به تنهایی کافی نیست باید با تحقیق کافی، مطالعه کافی و شناخت عوامل اصلی و واقعی مشکلات در ساحت مربوط زندگی جوانان و بایر نظر داشت شرایط خاص هر منطقه پروگرامهای خاص برای همان منطقه داشت و گرنه اگر این پروگرامها خواه در تیاتر باشد یا سینما و رادیو موثریت کامل نمیتواند داشته باشد.

پیشگام: باتشکر از اینکه در این بحث شرکت جستید نظرات شما و پیشنهادات شما را منعکس می نمایم و این بحث را بازم دو هفته ای آینده و از وای تازه مورد ارزیابی قرار میدهم.

ما نمیدانیم که چگونه مدت ویژه تمام شده، ازینرو شوهرم این کلمه ها را که در پاسپورت نوشته شده بود، به مردشان داد (برای سه ماه اعتبار دارد) و گفت:

شوهرنیک ماه دیگر باقی مانده است.

مرد سرش را تکان داد: - گفت تمام شد. این ویژه تنها برای یک بار ورود اعتبار دارد. باید برای هر رفتن ویژه جدید واپس به هرات بروید.

سپس پاسپورت ما را که در دولتمش گذاشت و گفت: - لطفا در بیرون منتظر باشید. بعدی کیست؟

خانواده ها باین تیاتر بسیارند و این مطالب باشیوه های طنز آمیز ترتیب گردد و مردم عرضه شود تیاتر اگر بتواند برای همه مردم و زبان مردم باشد بیشتر از مطبوعات مفید است.

لیلی: من تیاتر را تأیید میکنم، مشروط باینکه مسایل اقتصادی خانواده ها از نظر دور نگه داشته نشود تیاتر در شرایط کنونی هم گران است و هم آرای یک تیاتر روشنفکرانه را دارد و هم از نظر کمیت بصورت قطع جوابگوی نیازمندی هائست، ازجانبی این تیاتر یعنی تیاتر خانواده هاباید توسط دولت و اشخاص آگاه و هنمایی گردد و گرنه بازم تجارت تلخ گذشته را در همین زمینه زنده خواهد ساخت.

البته تیاتر تنها کافی نیست، مطبوعات و رادیو نقش اساسی در تنویر اذهان دارند.

شریف رویا توکل: جلب اعتماد مردم به مطبوعات، رادیو،

دارند، به سوی مدخل مرز ایران به راه افتاد. در مدخل مرز ایران نخست به مرکز صحنی رفتیم و در آنجا از طرف مقامات ایرانی بهر کدام ما چار چار دانه گیسو ن دادند که بخوریم. ما نمیدانستیم. این گیسولها برای چیست، ولی ناگزیر بودیم آنها را بخوریم.

بعد، به سوی محل گذر و لپاسپورت رفتیم و در آنجا قطار شدیم. پاسپورتها یمان ملاحظه و مهر شد. نوبت به ملاحظه یز مبی رسید که در لندن گرفته بودیم و مر دی که ویژه هارا ملاحظه میکرد با دیدن ویژه ها گفت:

مدت این ویژه تمام شده!



# کلید موافقت در هنر فلم سازی

بدون استعمال دیکور «ریچارد برتن» در برادوی نیویارک به تنهایی فقط باقرائت نمایشنامه های شگسپیر سالون تیاتر را از تماشاچی منلو می سازد اما برعکس همین «ریچارد برتن» در فلم ترتیب شده است اما اینجا ملیون دالر در تهیه آن مصرف شده است به شکست فاحشی مواجه می شود. تاریخ سینمای جهان با اثبات میروساند که فلم های بزرگ عمو ما از آثار نویسندگان بزرگ بوجود آمده است. بطور مثال اوتیلو اثر شگسپیر، برادران کارمازوف اثر دوستایفسکی، جنگ و صلح اثر تولستوی، تراهوی که آرزو نام دارد اثر تیشی ویلیز، پتایسان اثر ویکتور هوگو و غیره.

خلاصه که این حقایق خود به اثبات میروساند که کلید موفقیت يك فلم با زهم همانا کلام یعنی سناریوی آن میباشد که تنها نویسندگان ورزیده از عهد آن بدرشده می تواند یافته اند که از یک نویسنده ورزیده قبل از آنکه ویس از همین سبب است که گه گاهی می شود پرودیو سر های بزرگ فلم های عالمی را اقتدار از موفقیت خود را در قدرت سناریوی نوشته خود را برای يك فلم تکمیل کسر ده باشد تنها خلص موضوع يك سناریوی پیشنهاد شده را بیک قیمت هنگفتی خریداری می نمایند تا بعدا کدام کمپنی فلم دیگر آن

سناریو را اولتر تصرف شود. بطور مثال کمپنی فلم (پارامانت) در هالیوود در بدل خلص موضوع فلم جفت عجیب که جمله چهل کلمه می شود مبلغ یکصنود هشتاد هزار دالر به حثیت قسط اول پرداخته است. طبیعی است که این کمپنی چنین مبلغ هنگفت را به حثیت قسط اول در بدل تنها چهل کلمه مفصص صا به اعتبار نویسنده آن یعنی (نیل سایمن) پرداخت است زیرا سابقا این نویسنده در درامه نویسی به اثبات رسانیده است که تمام فلم های که از اثر وی تهیه شده همه موفقیت های بزرگ مالی و هنری را نصیب شده است. براسی که بعد از وقتی فلم جفت عجیب از کلام «نیل سایمن» تهیه گردید آن فلم یکی از بهترین و پرمشهورترین فلم های تولیدی کمپنی (پارامانت) گردید. دلچسپتر از همه اینکه حتی ادایت نمایشنامه جفت عجیب که به زبان دری در گابل نمایش داده شد حایز موفقیت های خاصی گردید که مجلات و جراید کشور ما به گرمی از آن استقبال کرد.

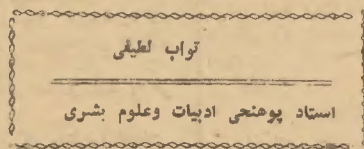
خلاصه اکنون که صنعت فلم سازی در کشور ما در ساحت نظام نوین روبه انکشاف است بر اهمی موفقیت آن از همه اولتر باید توجه به کلام یعنی سناریو گردد و (سلام) یعنی رویداد های باید بکلی قطع گردد. پس بدین حال آن پرودیو سر های که درامود فلم سازی را در بیشتر از کلام اهمیت داده اند در خاتمه باید محنت که برای يك نوشته عالی يك دایر گتر ماهر و ستار ه های مستعد نیز بکار است تا بتوانند با ابتکار هنری خود طوریکه آرزوی نویسنده است به آن اثر کیفیت خاصی ببخشند پس چه بهتر که نویسنده وادیر گتر هر دو یک نفر باشد زیرا در صورتیکه نویسنده ماهر در عین حال يك دایر گتر ماهر باشد اوقات موفقیت هنری و مالی فلم حتمی است.

در جستجوی این شویم که کلید موفقیت فلم سازی بیشتر در کدام هنر ها نهفته است. اصطلاح است که میگویند (اول سلام باز کلام) ولی برعکس پیروی از این اصطلاح در هنر فلم سازی مانند زنگ خطر است که شکست هنری و مالی يك فلم را اعلام میکند یعنی که در عالم تیاتر و فلم تنها کلام است و سلام وجود ندارد. مفضلن از کلام هماندمتن یا به عبارت دیگر داستان یا سناریوی فلم میباشد که توسط يك نویسنده و و ر زیده و با تجربه در عالم تیاتر و فلم در قید تحریر می آید. در عصر حاضر سناریو نویسی مفهومی است که در یونیورسیتی های بزرگ دنیا تدریس میگردد سناریو در صنعت فلم حیثیت نقشه ای را دارا می باشد که توسط يك مهندس ما هر برای عمارت آسمان خراش عصری طرح میگردد و تمام کاریگری را این بنانه اساس رهنمای همین نقشه هنر نمایی میکند. پس اگر این نقشه و یا این سناریو توسط يك شخص بی تجربه و نالایق طرح میگردد شکست و

حمایه و پشتیبانی حکومت از هنر و هنرمندان بعد از این مانند سابق تنها يك کلمه پروپاگاند و به اصطلاح «کمپ» نیست بلکه يك حقیقت انکار نا پذیری میباشد که از چندینیه اینطرف در ساحت ابتکارات و تحولات پیدایی نظام جمهوری عملا به اثبات رسیده است. بنای جواز مطبوعاتی از یکطرف و لایحه فلم سازی آزاد از جانب دیگر تساعد این حقیقت میباشد من به جرئت پیشگویی میکنم که جواز مطبوعاتی در تاریخ هنر و کلتور افغانستان چنان يك فصل درخشان و پیداری را آغاز میکند که يك دوره دینسانس را در کشور عزیز ما بوجود خواهد آورد زیرا اکنون که وزارت اطلاعات و کلتوری با ابتکار جواز مطبوعاتی دولت و یونیورسیتی اهل علم و هنر از روی اخلاص و صدق عمل میکنند طبیعی است که نویسندگان واقعی و وطن پرست که از چندین سال به اینطرف دلدرد و گوشه گیر گردیده بودند بیکار دیگر بشوق خاص بنوشتن آ غاز کرد و بعد از این به نوشته ها و هنر های مبتدیان فرصت نخواهند داد.

نقش و هدف جواز هنری در يك مملکت تنها يك مشت پول جایزه نیست بلکه اوقتی برای خدمت در بلند پروزی سویه کلتور و هنری کشور میباشد. یازده سال شاهد همین از جایزه اسکار در هالیوود بمن از نزدیک به اثبات رساند که این جایزه بین المللی فلم تاجه اندازه باعث این همه پیشرفت های شگفت انگیز در جهان سینما گردید زیرا کمپنی های مختلف فلم هر مملکت به آرزوی اینکه برنده این جایزه شوند کوشش دارند هر سال فلم عالیتری تهیه نمایند بالاخره این شرف تنها سینمایی به جای کشید که به فلم حیثیت بهترین و موثر ترین زبان بین المللی را داد و تمامد تا شا چنان فلم در دنیا در يك سال به زنده بلیون رسید که این رقم در حدود شش برابر نفوسی دنیا میباشد بهر حال چون در اینجا مطلب اصلی ما صنعت فلم سازی در افغانستان میباشد باید گفت که جریان کار

دو فلم در حال حاضر در کشور ما به مژده میرسد که بهما از نذوق و ذهن مردم ما از ابتلال و خطر فلم های خارجی تا اندازه ای نجات خواهد یافت. فلم حاکم در موسسه افغان فلم از یکطرف و فلم رابعه و بکتاش در تذیر فلم از جانب دیگر يك آغاز جدید فلم پردای در کشور ما پیشگویی میکند. آنچه از همه بیشتر قابل تقدیر میباشد ذوق و جرئت تذیر فلم عیا شد که يك عده سر مایه گذاران بنام خدمت در راه کلتور ملی و سهم گیری برای انکشاف صنعت فلم در افغانستان سر مایه خود را درین راه بکار انداخته اند. حمایه و پشتیبانی از هنر فلم در حقیقت حمایه و پشتیبانی از تمام هنرها و هنرمندان است زیرا تنها فلم است که تمام هنرمندان یعنی از قبیل رسام، مجسمه ساز، نویسنده، شاعر، دایر گتر، آکتور، کامپوزر، سراینده، نوازنده، خیاط، نجار، آرایشگر و غیره و غیره توان فعالیت کرده و زمینه هنر نمایی برای همه مساعد میگردد. حالا که نظایم نوین زمینه را برای چنین ابتکارات هنری مساعد ساخته است بیا بیا به کلید موافقت در هنر از همه



سرنگونی آن بنا حتمی است. این رسو د مقصد من از اهمیت (کلام) یعنی سناریو در صنعت فلم.

همچنان مقصد من از کلمه (سلام) عبارت از خطر خویش خوری و رویداری در امور فلم سازیست یعنی اثر پرودیو سر وادیر گتر فلم همکاران خود را بدون در نظر د اشت استعداد و تجربه معضی به اساس رویدای ری انتخاب میکند تا کلامی فلم از همان روز اول آغاز میگردد. خلاصه تیاتر و فلم که زاده یکدیگر ند نیبو سیم «خویش خوری» و فیو تیزم (رویداری) را قطع نمی پذیرد و آنچه از همه اولتر کلید موفقیت يك فلم میگردد عبارت از يك کلام یا سناریوی قوی میباشد. متاسفانه که در کشور مادر گذشته صدمه شدیدیکه عالم تیاتر و فلم دیده است اولتر از همه از ناحیه عدم کلام یعنی يك نوشته ارزنده و قوی بوده است و از همین سبب است که در کشور مایک اترود ما تیکس که حیثیت يك شپکار کلاسیک ملی را بخود گرفته باشد هنوز بوجود نیامده است. نا بدی نویسندگان ما در عالم سناریو نویسی بیشتر از نمایشنامه نویسی قابل تشویش میباشد.







# مودوفیشن



يك نمونه لباس ساده پها ری